



اول خرداد ۱۳۹۹ - ۲۱ مه ۲۰۲۰

# نشر مستضعفین

یازدهمین سالگرد «نشر مستضعفین» ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران  
در دامن مادر ۴۴ ساله خودش، «آرمان مستضعفین» گرامی می‌داریم:

رسالت مشترک حداقلی و حداکثری آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در ۴۴ سال گذشته:

## «آگاهی بخشی ترویجی»، «آگاهی بخشی تبلیغی» و «آگاهی بخشی تهییجی»

یازده سال است که «خرداد ماه» برای ما هم ماه تولد آرمان مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) می‌باشد و هم ماه تولد نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) است. یادمان باشد که دلیل انتخاب خرداد ماه سال ۸۸ جهت آغاز حرکت نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به خاطر پیوند طولی (نه پیوند عرضی) بین نشر مستضعفین با آرمان مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) که از چند سال قبل در این رابطه برنامهریزی شده) بود، نه به خاطر جنبش سبز و یا کودتای انتخاباتی دولت دهم حزب پادگانی خامنه‌ای بر علیه میر حسین موسوی و به صورت تصادفی بود که خردادماه ۸۸ نشر مستضعفین و آرمان مستضعفین با خرداد ماه ۸۸ اعتلای جنبش سبز همزمان شد. مع اولوصف، دلیل اینکه ما «خرداد ماه را جهت آغاز حرکت نشر مستضعفین انتخاب کردیم» این بود که در عرصه «استراتژی ما از همان آغاز نشر مستضعفین را در طول آرمان مستضعفین می‌خواستیم نه در عرض هم و یا باز انتشار الکترونیکی یک نشریه در کنار و در عرض آرمان مستضعفین قبلی حرکت مان.»



☀️ دموکراسی و آزادی ۵۷

☀️ ما چه می‌گوئیم ۱۸

☀️ شریعتی در آینه اقبال ۵۶

☀️ فلسفه دعا و عبادت ۲

☀️ تفسیر سوره قلم ۶

☀️ عاشورا نماد جنبش حق طلبانه ۱

☀️ سخن روز - انسداد ابربحران‌های مرکب

☀️ تیتراژ اول - پانزده صندوق بازنشستگی

☀️ رویکرد سپهر عمومی و اجتماعی امام علی ۱

☀️ پرسش و پاسخ ۱۹ - کدامین استراتژی؟ ۲

☀️ اقبال «پیام‌آور» ۶۱

☀️ شکست انقلاب ضد استبدادی پنجاه و هفت ۵

مشخصه اصلی وظایف نوین ما در مقایسه با استراتژی دو مرحله‌ای قبلی ما این بود که در وظایف نوین، برعکس وظایف قبلی «وظایف برونی» (در فرایند درونی حرکت) اولویت پیدا کرد، چراکه اگر ما در آن شرایط (اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران) در باره وظایف برونی خود بی تفاوت می‌ماندیم و همچنان وظایف قبلی درونی حرکت اولویت می‌دادیم، «طوفان تغییر برونی جامعه بزرگ ایران صد در صد ما را نابود و ایزوله می‌کرد.»

به همین دلیل است که می‌توانیم داوری کنیم که «برونی شدن حرکت آرمان مستضعفین از سال ۵۸ بر این حرکت تحمیل شد» به عبارت دیگر «برونی شدن حرکت آرمان مستضعفین از سال ۵۸ انتخابی در چارچوب استراتژی تدوینی قبلی ما نبود» بلکه تسلیم شدن در برابر حرکت برونی بود؛ بنابراین بدین ترتیب بود که برونی شدن حرکت آرمان مستضعفین در سال ۵۸ محصول زایمان طبیعی و دیالکتیک حرکت درونی نبود، بلکه سزایینی بود که به علت شرایط خودویژه برونی صورت گرفت. نکته‌ای که در اینجا طرح آن لازم می‌آید اینکه تا قبل از سال ۵۶ (که به یکباره سونامی ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران به راه افتاد) «هیچ جریان سیاسی از چپ تا راست راست نتوانستند ظهور آن ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران را پیش‌بینی بکنند» لذا در این رابطه بود که شیخ مرتضی مطهری (از نظریه‌پردازان حرکت خمینی در رابطه با انقلاب ۵۷) می‌گفت: «ما هرگز باور نمی‌کردیم که با چند تا راه‌پیمائی شاه فرار بکند و مملکت در دست ما بیفتد.»

باری، باید عنایت داشته باشیم که «پارادوکس انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران این بود که این انقلاب به لحاظ شرایط عینی در نقطه اوج استبداد رژیم پهلوی مادیت پیدا کرد، اما به لحاظ شرایط ذهنی (هرگز مانند شرایط عینی) آماده نبود» در نتیجه همین خلاء و پارادوکس باعث گردید تا «شرایط عینی انقلاب، شرایط ذهنی حرکت را تعیین کند، نه شرایط ذهنی هدایت‌گر شرایط عینی بشود» به عبارت دیگر، از آنجائیکه شرایط ذهنی ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ اصلاً و ابداً مقدم و یا هم‌فاز با شرایط عینی آن ابرجنبش از آغاز شکل نگرفت، همین تأخر شرایط ذهنی بر شرایط عینی باعث گردید تا حرکت ضد استبدادی مردم ایران از سال ۵۶ تا ۱۷ شهریور ۵۷ جوهر خیزشی متمیزه و بی‌سر داشته باشد تا صورت

پر پیداست که بین این دو رویکرد به نشر مستضعفین (در طول و یا در عرض) از فرش تا عرش متفاوت از هم می‌باشد چراکه وقتی که می‌گوئیم «نشر مستضعفین در طول آرمان مستضعفین می‌باشد» در این صورت «تکیه ما بر نشر مستضعفین به عنوان یک حرکت نظری و عملی می‌باشد» اما وقتی که می‌گوئیم «نشر مستضعفین به عنوان یک نشریه الکترونیکی در کنار آرمان مستضعفین می‌باشد» حداکثر در عرصه استراتژی می‌توانیم به آنها به عنوان دو وسیله تبلیغی یا ترویجی نگاه کنیم.

باری، در این رابطه بود که از همان آغاز ما نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) را بازتولید آرمان مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین) تعریف می‌کردیم. البته در عرصه استراتژی، ما نشر مستضعفین یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را «فرایند استحاله حرکت عمودی یا سازمانی به حرکت افقی یا جنبشی تعریف می‌کنیم». فراموش نکنیم که حرکت نشر مستضعفین در طول حرکت آرمان مستضعفین پس از «۲۸ سال حرکت درونی بود» (۱۳۶۰ تا ۱۳۸۸). عنایت داشته باشیم که از آنجائیکه آرمان مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) از آغاز (در فرایند برونی و عمودی و یا سازمانی حرکت‌مان) در جامعه ایران، «به عنوان خود حرکت شناخته شده بود» و از آنجائیکه در حافظه سیاسی مخاطبین ما، «آرمان مستضعفین نماد سازمان رزمندگان مستضعفین ایران می‌باشد» بنابراین در این نوشتار ما هم به جای سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران سعی می‌کنیم از همان نام آرمان مستضعفین ایران استفاده بکنیم.

بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوئیم که «حرکت آرمان مستضعفین» که از خرداد ماه سال ۵۵ استارت آن زده شده است، در چارچوب استراتژی اولیه ما قرار بود که این حرکت «در دو فرایند درونی و برونی شکل بگیرد» که طبق پیش‌بینی اولیه ما قرار بود که مدت زمان حرکت درونی این حرکت پنج سال (تا خرداد ۶۰) باشد که با اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه ایران به شدت تغییر کرد؛ و همین تغییر شرایط بود که باعث گردید تا «وظایف نوینی در برابر ما قرار بگیرد» که



جنبشی هدف‌دار و با برنامه، بنابراین، اگر بخواهیم پارادوکس دیالکتیک تکوین ابرجنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران (بر علیه رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی) فرموله بکنیم، باید بگوئیم که «تقدم عین بر ذهن به عنوان عامل به حرکت درآوردن موتور بزرگ جامعه ایران به عنوان پارادوکس دیالکتیکی می‌باشد» که برای فهم این مهم تنها کافی است که انقلاب ۵۷ مردم ایران را با انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب مشروطیت و ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران (تحت هژمونی دکتر محمد مصدق) مقایسه نمائیم، چرا که موتور آن انقلاب‌ها و ابرجنبش‌ها «بر تقدم دیالکتیکی ذهنیت انقلاب بر عینیت انقلاب استوار بودند» در نتیجه همین «ذهنیت تقدم یافته بر عینیت آن حرکت‌ها بود که باعث گردید تا آن ذهنیت‌ها در عرصه میدانی عامل به حرکت درآوردن موتور آن انقلاب‌ها بشوند.»

در این رابطه است که در تعریف انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران باید بگوئیم که «انقلاب ۵۷، انقلابی بود که بر پایه شرایط عینی موتور بزرگ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران به حرکت درآمد نه بر پایه دیالکتیک شرایط ذهنی - عین» و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم که «شرایط ذهنی انقلاب ۵۷ در عرصه اعتلا و موقعیت انقلابی آن انقلاب (در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷) شکل گرفت». لذا بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که شکل‌گیری شرایط ذهنی انقلاب ۵۷ در فرایند اعتلا و موقعیت انقلابی آن انقلاب نشان دهنده آن است که «شرایط ذهنی انقلاب ۵۷ به صورت مکانیکی در بستر آن انقلاب شکل گرفته است نه به صورت دیالکتیکی». در نتیجه سنتز همین شکل‌گیری مکانیکی شرایط ذهنی انقلاب ۵۷ بود که باعث گردید تا «گفتمان ولایت فقیه خمینی به عنوان تنها گفتمان مسلط بر جامعه ایران و تنها گفتمان حاکم بر انقلاب ۵۷ از فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ بشود.»

پر واضح است که فونکسیون آفت تقدم شرایط عینی بر شرایط ذهنی (در ابرجنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) تنها به مسلط شدن گفتمان ولایت فقیه خمینی و در ادامه آن موج‌سواری روحانیت از راه رسیده بر آن انقلاب خلاصه نشد، چراکه آنچنانکه فوقا به اشاره رفت، فونکسیون همین تقدم شرایط عینی بر شرایط ذهنی در

ابرجنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بود که باعث گردید تا ابرجنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران تا ۱۷ شهریور ۵۷ «صورت ابرخیزش متمیزه بی‌سر و بدون شکل و سازماندهی داشته باشد» و از فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ بود که با ورود جامعه ایران به موقعیت انقلابی، آن «خیزش ضد استبدادی بدل به جنبش ضد استبدادی گردید». ولی باید یادمان باشد که «جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ در فرایند پساخیزش و پسا شهریور ۵۷ جنبشی بود که با رهبری واحد خمینی و گفتمان واحد ولایت فقیه خمینی و هژمونی روحانیت سنتی هوادار خمینی و تشکیلات سنتی روحانیت مادیت پیدا کرده بود، نه جنبشی که تحت رهبری طبقه کارگر و جنبش کارگران صنعت نفت ایران (که از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ تمام قد وارد عرصه مبارزه شده بودند) مادیت پیدا کرده باشد.»

باری، در همین رابطه است که باید بگوئیم که آفت تقدم عین بر ذهن در انقلاب ۵۷ باز هم بیشتر از اینها بوده است چراکه همین تقدم عین بر ذهن در انقلاب ۵۷ بود که باعث گردید تا منهای غیر قابل پیش‌بینی شدن تکوین ابرجنبش فوق (توسط جریان‌های سیاسی جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ آن) خود ابرجنبش فوق در پروسس اولیه تکوین خود «فاقد گفتمان‌های دینامیک بشود» و البته همین خلاء گفتمان‌های دینامیک در بستر تکوین ابرجنبش ضد استبدادی ۵۷ بود که باعث گردید تا شرایط برای «سلطه تمام عیار گفتمان ارتجاعی و دگماتیست ولایت فقیه خمینی به عنوان تنها گفتمان فراهم بشود». براین مطلب اضافه کنیم که همین تقدم شرایط عینی بر شرایط ذهنی و تقدم خیزش متمیزه و بی‌سر بر جنبش هدایت شده بود که باعث گردید تا شرایط برای مسلط شدن گفتمان ولایت فقیه خمینی و تثبیت رهبری خمینی (بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران به خصوص در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷) و دنباله‌روی جنبش‌های اجتماعی و در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران (تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت) و دنباله‌روی تمامی جریان‌های سیاسی (جامعه سیاسی ایران) از مارکسیست‌ها تا مجاهدین خلق و جریان‌های ملی‌گرا از رهبری خمینی فراهم بشود.

عنایت داشته باشیم که در فرایند پسا شهریور ۵۷ تا پیروزی سیاسی انقلاب ۵۷ در بهمن ماه و در ادامه آن تا



اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۵۸ (که حرکت برونی ما در لوای انتشار آرمان مستضعفین مادیت پیدا کرد) در آن «شرایط خاص خمینی زده جامعه ایران باعث گردید تا از همان آغاز حرکت آرمان مستضعفین توسط حاکمیت و جریان‌های راست و چپ و مذهبی و غیر مذهبی در لوای مبارزه با جریان فرقان نفی بشود». البته «برونی شدن زود هنگام این جریان به علت ضعف در کادرسازی و کامل نشدن تدوین مبانی نظری، خود به خود این جریان را آبدستن بحران‌های درونی کرده بود» که نوک این کوه یخ به موازات طوفانی شدن حرکت مجاهدین خلق بر علیه رژیم مطلقه فقهتی حاکم، از نیمه دوم سال ۵۹ و در اوج آن در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ مجاهدین آفتابی گردید. باری، در این رابطه است که بر آنیم که در چهل و چهارمین سالگرد حرکت درونی و برونی آرمان مستضعفین و در یازدهمین سالگرد حرکت نشر مستضعفین، در این نوشتار به «طرح یازده موضوع محوری» (که در سال‌های ۵۵ تا ۵۸ یعنی در فرایند درونی حرکت نظری و عملی آرمان مستضعفین در عرصه تدوین نظری استراتژی برای ما مطرح گردید) بپردازیم. نکته‌ای که در این رابطه باید به آن توجه ویژه بشود اینکه تا «نیمه سال ۵۷ فعالیت ما در دو حلقه درون زندان و بیرون زندان انجام می‌گرفت».

موضوع اولی که برای ما در فرایند درونی حرکت (در سال‌های ۵۵ تا ۵۸) در عرصه تدوین نظری استراتژی حرکت مطرح گردید، در خصوص: «جمع‌بندی حرکت نظری و عملی معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی بود» چراکه از آنجائیکه «ضرورت تاریخی و اجتماعی تکوین حرکت ما بازگشت پیدا می‌کرد به ضرورت استمرار حرکت اقبال و شریعتی (در آن تندپیچ تاریخی) در جامعه ایران، بنابراین قطعاً بدون جمع‌بندی نظری و عملی از حرکت اقبال و شریعتی، ما نمی‌توانستیم ضرورت تاریخی و اجتماعی تکوین حرکت خودمان را تبیین بکنیم».

محورهای جمع‌بندی ما (در فرایند درونی حرکت در سال‌های ۵۵ تا ۵۸ در خصوص جمع‌بندی نظری و عملی حرکت اقبال و شریعتی) عبارت بودند از:

۱- رویکرد اقبال و شریعتی به موضوع «چگونگی به حرکت درآوردن موتور بزرگ یا جامعه».

۲- رویکرد اقبال و شریعتی به «موضوع سرمایه‌داری».

۳- رویکرد اقبال و شریعتی به سه مقوله «عدالت و آزادی و آگاهی».

۴- رویکرد اقبال و شریعتی به موضوع ایدئولوژی (در جوامع مسلمین) به عنوان «یک ایده» جهت تکیه بر «ظرف تئوریک» در عرصه مبارزه با اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و فلسفی یونانی زده و اسلام کلامی اشعری‌گری و اسلام عرفانی تصوف زده جبرگرا و دنیاگریز و اجتماع‌ستیز.

۵- رویکرد اقبال و شریعتی به بازسازی دین و به خصوص اسلام و شیعه.

۶- رویکرد اقبال و شریعتی به استراتژی تغییر در جامعه.

۷- رویکرد اقبال و شریعتی به سه مقوله فربه انسان و جامعه و تاریخ. برای مثال، در باب رویکرد اقبال شریعتی به موضوع ایدئولوژی، تحلیلی که ما در آن شرایط از این موضوع داشتیم این بود که رویکرد شریعتی به ترم ایدئولوژی با رویکرد کارل مارکس به ایدئولوژی متفاوت می‌باشد، چراکه رویکرد مارکس به ایدئولوژی این بود که ایدئولوژی را «به عنوان آگاهی کاذب می‌دانست» در صورتی که برای اقبال و شریعتی، ایدئولوژی «ادامه غریزه در انسان بود»، همچنین ایدئولوژی برای اقبال شریعتی «کشاندن سنت به عرصه قدرت و باید و نبایدها نبود» بلکه برعکس ایدئولوژی در دیسکورس اقبال و شریعتی «مبارزه اسلام اجتماعی با اسلام قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر بود» آنچنانکه در این رابطه شریعتی در تعریف از ایدئولوژی خود می‌گفت: «هر چه در طول عمرم جز مبارزه با زر و زور و تزویر گفتم اضافه بوده است». مشخصه مشترک ایدئولوژی شریعتی و اقبال که در آن زمان ما فهم می‌کردیم، عبارت بودند از:

الف- اجتماعی بودن. ب- انسانی بودن. ج- عدالت‌طلبانه و ضد نابرابری و ضد تبعیض‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بودن و یا به عبارت دیگر در چارچوب هدف بعثت و رسالت انبیاء (آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید تبیین شده است) در راستای شورانیدن عقول توده‌ها و شورانیدن آنها برای برپائی عدالت و قسط در جامعه خود بودن که البته مبنای این داوری ما خود گفته‌های اقبال و شریعتی بود. \*

ادامه دارد





# «انسداد ابر بحران‌های مرکب» امروز جامعه ایران در فرایند

## «پساکروناوی ویروسی» چگونه شکسته می‌شود؟

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کمتر ۵۰٪ مسمولین حق رأی کشور ایران بوده است، بنابراین به این دلیل است که انتخابات مهندسی شده مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث گردید که حتی تضادهای جناح‌های درون قدرت به نقطه اوج خود در ۴۱ سال گذشته بیانجامد و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی به صورت کامل از مجلس دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای تصفیه بشوند.

فراموش نکنیم که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته عمر خود پیوسته تلاش می‌کرده است تا استبداد مطلقه فقهاتی و ولایتی (که آنچنانکه رادها کریشان می‌گوید «خشن‌ترین نوع استبداد رژیم‌های حکومتی تاریخ بشریت می‌باشد») در لای نوعی دموکراسی دست‌ساز صوری و مهندسی شده و تزریق شده از بالای منتسکیوئی بیوشاند؛ که البته در فرایند پشاشکست برجام و خروج امپریالیسم آمریکا از برجام و تحمیل فشار حداکثری بر رژیم مطلقه فقهاتی (توسط تحریم‌های همه جانبه بین‌المللی) و سرکوب مرگبار خیزش آبان‌ماه ۹۸ و ضرورت عقب‌نشینی و نرمش قهرمانانه خامنه‌ای در برابر قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

جامعه امروز ایران در «ایستگاه بحران کروناوی ویروسی» گرفتار «انسداد ابر بحران‌های مرکبی» چه در عرصه بالائی‌های قدرت و چه در اشکوبه‌های پائینی جامعه و همچنین در جنبش‌های اجتماعی (اعم از جنبش‌های مدنی، جنبش‌های صنفی و جنبش‌های طبقاتی) شده است، بطوریکه اگر بخواهیم در باب تمامی گروه‌های اجتماعی و سیاسی و حکومتی از بالا تا پائین داوری کنیم، باید بگوئیم که آتش انسداد ابر بحران‌ها در «ایستگاه بحران کروناوی ویروسی» دامن همه آنها، حتی جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور را هم گرفته است؛ که بدون تردید «عامل اصلی انسداد ابر بحران‌ها در ایستگاه بحران کروناوی ویروسی، پیوند و تداخل ابر بحران‌های بالا و پائین (گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و حکومتی) در این شرایط تندپیچ جامعه بزرگ ایران می‌باشد».

باری، اگر بخواهیم در بستر کالبد شکافی این ابر بحران‌های انسداد یافته را جداسازی کنیم، می‌توانیم بگوئیم که ابر بحران‌های حاکمیت یا رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط عبارت از:

۱- ابر بحران «موجودیتی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که از آبان‌ماه ۹۸ (توسط خیزش معیشتی فرودستان جامعه ایران) «موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی به صورت جدی مورد چالش قرار گرفته است».

۲- ابر بحران «مدیریتی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که از ۳۰ بهمن ۹۸ الی الان با اعلام رسمی هجمه ویروس کروناوی (پس از کتمان هوشمندانه قبلی آن) «ابر بحران مدیریتی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در چارچوب مهار کروناوی ویروسی و کروناوی اقتصادی و کروناوی اجتماعی، مولود و سنتز کروناوی ویروسی) به اوج خود رسید. یادمان باشد که قبل از آن توسط کشتار و سرکوب خیزش آبان‌ماه و سرنگونی هواپیمای اوکراینی بحران مدیریتی رژیم به صورت کلاف سر در گمی درآمده بود، و لذا در فاز بحران کروناوی ویروسی است که بحران مدیریتی رژیم مطلقه فقهاتی به نقطه اوج خود رسیده است.

۳- ابر بحران «مشروعیت» رژیم مطلقه فقهاتی است که از اسفندماه ۹۸ به علت عدم مطلق مشارکت بخش عظیم خاکستری جامعه ایران، برای اولین بار در بالماسکه و خیمه شب‌بازی انتخاباتی رژیم مطلقه فقهاتی، ابر بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به نقطه اوج خود در ۴۱ سال گذشته رسید. قابل توجه است که حتی با آمارهای مهندسی شده و دست‌ساز حاکمیت، وزیر کشور دولت روحانی رسماً اعلام کرد که میزان مشارکت در انتخابات مجلس یازدهم



(به خاطر مصلحت حفظ موجودیت به خطر افتاده نظام در این شرایط) و از حیز انتفاع ساقط شدن جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی (که برای سه دهه سوراخ دعای حزب پادگانی جهت حفظ موجودیت و مشروعیت نظام مطلقه فقهاتی بودند و از دی ماه ۹۶ با شعار: «اصلاح طلب، اصول گرا - دیگه تمامه ماجرا» خیزش دی ماه ۹۶ دیگر ساختار دوگانه حیدر نعمتی اصلاح طلب و اصول گرای حزب پادگانی خامنه ای توان مصرفی گذشته خود را از دست داده بودند و نهادینه کردن جانشین رهبری در فرایند پسوافاتش توسط مهره های مهندسی شده خود او، این همه باعث گردید تا خامنه ای از انتخابات مجلس یازدهم، تصمیم بگیرد تا جهت تمرکز تمامی قدرت در دست خودش، اقدام به یکپارچه کردن کل نظام و تصفیه کامل جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی بکند.

به همین دلیل بود که با سرنگونی هواپیمای اوکراینی و اعتلای جنبش دانشجویی در دی ماه ۹۸ هر چند خامنه ای تلاش کرد تا در نماز جمعه ۲۷ دی ماه با عمده کردن تشییع جنازه قاسم سلیمانی ترک های بحران مدیریتی رژیم نسبت به سقوط هواپیمای اوکراینی و سرکوب مرگبار خیزش آبان ماه ۹۸ و سرکوب جنبش دانشجویی در دی ماه ۹۸ بپوشاند، ولی با ورود هجمه ویروس کرونا به کشور ایران (که به ضرس قاطع از دی ماه و بهمن ماه این هجمه ویروس کرونا توسط هواپیمای ماهان وابسته به سپاه از چین صورت گرفته بود) و عدم توان مدیریتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مهار آن و کتمان کردن خبر هجمه ویروس کرونا به کشور ایران تا دقیقه ۹۰ (مانند کتمان کردن سقوط هواپیمای اوکراینی توسط موشک های سپاه) این همه باعث گردید تا به موازات اوج گیری بحران مدیریتی رژیم مطلقه فقهاتی (در قضیه ویروس کرونا در سه ماه گذشته) ابربحران های سه گانه موجودیتی و مشروعیتی و مدیریتی نظام مطلقه فقهاتی دچار انسداد و بن بست همه جانبه بشوند و البته از آنجائیکه ابربحران های پائینی های جامعه ایران (در طول سه ماه گذشته دوران هجمه ویروس کرونا به کشور ایران) که عبارتند از:

الف - ابربحران مقابله با هجمه ویروس کرونا آن هم در شرایطی که رژیم مطلقه فقهاتی در طول سه ماه گذشته

تلاش کرده است تا با هزینه مردم (و در خلاء حتی امکانات اولیه بهداشتی مثل ماسک و دستکش و مواد ضد عفونی کننده) دوران قرنطینه و خانه نشین کردن مردم نگون بخت ایران را به انجام برساند، در نتیجه همین امر باعث گردید تا برعکس دیگر کشورهای جهان، مقابله با هجمه ویروس کرونا در جامعه ایران بدل به ابربحران اقتصادی و اجتماعی بشود.

ب - ابربحران اقتصادی آن هم در شرایطی که فونکسیون بحران ویروسی در سه ماهه گذشته باعث گردید که طبق گفته علی ربیعی سخنگوی دولت شیخ حسن روحانی: «در سه ماهه گذشته ۱/۵ میلیون کارگاه کشور تعطیل شده و بیش از ۳۳۰۰۰۰۰ نفر (سه میلیون و سیصد هزار نفر) بیکار جدید به بیکاران قبلی کشور افزوده شده اند» و این در شرایطی است که در این اوضاع بحران زده کرونائی، شورای عالی کار در آخرین جلسه خود در تاریخ ۹۹/۰۱/۲۰ میزان افزایش دستمزد کارگران (که تعیین کننده وضعیت معیشتی ۴۷ میلیون خانوار تابع قانون کار کشور می باشد) با رأی نمایندگان دولت و کارفرما و «بدون توافق جامع و توافق حتی نماینده دست ساز تشکیلات زرد کارگری» (و در غیبت نمایندگان تشکیلات مستقل کارگری) ۲۱٪ حقوق سال گذشته اعلام کرد، به عبارت دیگر بر اساس مصوبه شورای عالی کار حداقل حقوق کارگران مشمول قانون کار (که بیش از ۹۰٪ نیروی کار کشور می باشند) در سال جاری یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان تعیین شد و این در شرایطی است که در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار خود رژیم مطلقه فقهاتی بر پایه دو مکانیزم تورم و سبد معیشتی حتی کارگران ایران نتوانستند نیمی از دستمزد متعارف سال های گذشته هم به دست آورند، چراکه تورم اعلام شده دست ساز و مهندسی شده مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۴۲٪ بوده است و هزینه سبد معیشتی خانواده ۳/۳ نفری طبق گفته فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۹۸ مبلغ پنج میلیون تومان بوده است که خود این امر معرف آن است که ۴۷ میلیون خانوار کارگری تابع قانون کار، بیش از ۲۰٪ (در چارچوب آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی) نسبت به سال گذشته که زیر خط فقر بوده اند، فقیرتر شده اند و از خط فقر قبلی به خط بقاء سقوط کرده اند؛ و البته همین امر یکی از عوامل ظهور



ابربحران اقتصادی پائینی‌های جامعه ایران در شرایط فعلی و در مرحله پساکرونا ویروسی و ظهور هیولای کرونا اقتصادی در کشور ایران می‌باشد؛ و عامل انسداد ابربحران‌های مرکب جامعه نگون‌بخت ایران در شرایط پساکرونا ویروسی و ظهور سونامی کرونا اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران می‌باشد. لذا در این رابطه است که تداخل ابربحران‌های حاکمیت مطلقه فقهاتی با ابربحران‌های پائینی جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایرانی در این شرایط باعث تداخل و بن‌بست و انسداد کل ابربحران‌های بالا و پائین جامعه شده است، بنابراین اگرچه جوهر بحران‌های هر بخش به لحاظ کیفی با هم متفاوت می‌باشند، اما در عرصه تداخل ابربحران‌های بالا و پائین و فونکسیون اجتماعی - اقتصادی انسداد و بن‌بست آنها بر جامعه امروز ایران بین آنها دیوار چین وجود ندارد.

باری، این امر باعث گردیده است که در این شرایط راه برون رفت از انسداد ابربحران‌های مرکب برای همه بخش‌های جامعه ایران از بالا تا پائین به صورت یک معضل لاینحل درآید. به «تعطیلی کشیده شدن کل اجتماعات و اعتراضات مردمی (اعم از جنبش‌های مدنی، طبقاتی، صنفی، سیاسی و خیزش‌های معیشتی) در عرصه میدانی (نه در عرصه شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی) در سه ماه گذشته در کشور ایران یکی از سنتزهای اجتماعی انسداد ابربحران‌های فوق در شرایط بحران زده کرونایی کشور می‌باشد». حال در این رابطه موضوعی که در اینجا قابل طرح است اینکه اگر عامل انسداد همه ابربحران‌های بالا و پائین امروز جامعه ایران در این شرایط در چارچوب بحران کرونای ویروسی خلاصه نمائیم، بدون تردید در ادامه آن با مهار بحران ویروس کرونایی به دست توانای بشر، سوالی که برای ما قابل طرح است اینکه، در فرایند پساکرونا ویروسی که سونامی کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی و کرونای اجتماعی ظاهر می‌شوند، انسداد بحران‌های مرکب بالا و پائین در جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایران چگونه شکسته می‌شود؟ آیا انسداد ابربحران‌های مرکب فوق با رشد ابربحران موجودیت و ابربحران مدیریت و ابربحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، توسط عقب‌نشینی این رژیم در برابر مردم ایران شکسته می‌شود؟ یا اینکه

انسداد ابربحران‌های مرکب امروز جامعه ایران در فرایند پساکرونا ویروسی، توسط «عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابل قدرت‌های امپریالیستی خارجی و در رأس آنها عقب‌نشینی در برابر امپریالیسم آمریکا شکسته می‌گردد؟»

اضافه کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ گذشته عمر خودش، نشان داده است که در برهه‌های تندپیچ انسداد ابربحرانی‌های درونی و برونی خودش، برای اینکه حاضر نمی‌شوند در برابر مطالبات مردم ایران عقب‌نشینی کنند، در نتیجه به خاطر مصلحت نظام و حفظ موجودیت این رژیم (که طبق گفته خمینی «اوجب الواجبات می‌باشد») و در راه حفظ این رژیم آنچنانکه خمینی می‌گفت، «می‌توان حتی نماز و حج و روزه مردم عقب‌نشینی در برابر قدرت‌های امپریالیستی خارجی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا می‌باشند. (که از یک و صلیب ریگان برای خمینی تا نرمش قهرمانانه خامنه‌ای در برابر باراک اوباما در جریان برجام همه مشتی نمونه خروار عقب‌نشینی این رژیم در برابر قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری می‌باشد) لذا به همین دلیل است که در ۴۱ سال گذشته، قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری و عمله و اکراهش در منطقه، هرگز در رابطه با اپوزیسیون خارج و داخل کشور رژیم مطلقه فقهاتی «حاضر به تکیه آلترناتیوی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشده‌اند» و البته حمایت قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری از جریان‌های اپوزیسیون ایرانی در ۴۱ سال گذشته «تنها در راستای به دست آوردن اهرم فشار بر رژیم مطلقه فقهاتی جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خودشان در کسب امتیازات بیشتر از این رژیم ارتجاعی بوده است، نه بیش از آن». یادمان باشد که «پروسه واگرائی در بین جریان‌های مختلف جامعه سیاسی خارج از کشور در طول ۴۱ سال گذشته، از راست راست تا چپ چپ، همه معلول سیاست غیر آلترناتیوی قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا با این جریان‌ها می‌باشد» بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که «حجم مبارزه افشاگرانه جریان‌های سیاسی ایرانی خارج از کشور نسبت به همدیگر، بیشتر از حجم مبارزه افشاگرانه این جریان‌های سیاسی خارج‌نشین با



رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.»

آنچنانکه باز در این رابطه می‌توان قضاوت کرد که «نه تنها هرگز در آینده امکان تشکیل یک تشکل دموکراتیک قوی از بیش از چهار میلیون خارج‌نشین ایرانی وجود ندارد، بلکه برعکس هر چه زمان می‌گذرد، پروسه واگرایی هویت‌طلبانه و فردگرایانه و سکتاریستی خارج‌نشینان از یکدیگر بیشتر آنها را تکه پاره می‌سازد». البته این یک امر طبیعی است که هر جا که «مبارزه برای مردم نباشد و مردم به عنوان تنها منابع قدرت تغییر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در عرصه نظر و عمل نباشند و موتور بزرگ بخواهد توسط موتورهای کوچک روغن‌سوز خارج‌نشینان به حرکت درآید، دعواها به سمت کسب قدرت سیاسی توسط منابع خارجی قدرت سمت و سو پیدا می‌کنند». سبقت‌گیری خارج‌نشینان از راست راست تا چپ چپ به صورت فردی و جریانی در استفاده از بوق‌های امپریالیسم خبری جهان سرمایه‌داری برای تماس با جامعه ایران و کسب پایگاه‌های اجتماعی این بوق‌های امپریالیستی در جامعه بزرگ ایران، همه معلول و سنتز همان رویکرد هویت‌طلبانه و قدرت‌طلبانه و سکتاریستی فردی و جریانی خارج‌نشینان مصیبت‌زده ایرانی می‌باشد که در واقع باعث شده است تا آنها «عمله آماتور مزدبگیر این بوق‌های امپریالیسم خبری جهان سرمایه‌داری در آدرس غلط دادن به جامعه بزرگ و متکثر ایران بشوند.»

باری، بدین ترتیب است که در این شرایط تندپیچ که جامعه بزرگ ایران، در آستانه ورود به فرایند پساکروناوی و ویروسی (به عبارت دیگر در آستانه ورود به فرایند کروناوی اقتصادی و کروناوی سیاسی و کروناوی اجتماعی) می‌باشند، حزب پادگانی خامنه‌ای جهت شکست انسداد ابربحران‌های سه‌گانه موجودیتی و مدیریتی و مشروعیتی این رژیم توتالیتر و تمامیت‌خواه که به صورت پروسی این سه ابربحران رژیم مطلقه فقهاتی (از فرایند سرکوب مرگبار خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرنگونی هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه و سرکوب جنبش دانشجویی در دی‌ماه ۹۸ و عدم مشارکت بخش عظیم خاکستری جامعه بزرگ ایران در انتخابات مجلس یازدهم و سرانجام ورود به دوران سه‌ماهه بحران ویروس کرونایی) روندی رو به اعتلا داشته است، تلاش می‌کند که در آستانه ورود به فرایند کروناوی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در کشور

ایران، این انسداد بحران‌های سه‌گانه رژیم مطلقه فقهاتی را «از طریق عقب‌نشینی در برابر قدرت‌های خارجی امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا حل نماید، ولی از آنجائیکه انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ آمریکا در راه است و هنوز طرف مذاکره آمریکائی مشخص نیست، حزب پادگانی خامنه‌ای به دنبال فراهم شدن شرایط در طرف رقیب امپریالیستی خود می‌باشد تا مانند فرایند پسانتخابات دولت یازدهم در سال ۹۲ بتواند توسط نرمش قهرمانانه دیگری شرایط برای عقب‌نشینی در مقابل قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا فراهم بکند.»

بدون تردید تمامی تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای در این مرحله، در رابطه با عقب‌نشینی و یا محدود کردن جنگ‌های نیابتی و تحرکات نظامی در منطقه از خلیج فارس تا عراق و سوریه و لبنان و یا عقب‌نشینی از پیشرفت ساخت موشک‌های بالستیک و دور برد خود می‌باشد. «تحرکات نظامی و موشکی حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط، همه در راستای همین نقشه و پلان حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد تا در فرایند پسانتخابات رئیس‌جمهوری آمریکا، بتواند با دست پرتری پای میز مذاکره و یا بازتولید برجام برود». اینکه تا چه اندازه حزب پادگانی خامنه‌ای می‌تواند در مذاکرات آینده با امپریالیسم آمریکا «وارد بازی برد برد برای حفظ موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی بشود، موضوع بستگی به آن دارد که امپریالیسم آمریکا حمایت محوری خودش از رژیم صهیونیستی و نژادپرست اسرائیل در هژمونی بر منطقه خاورمیانه بردارد» و موضوع به رسمیت شناختن اسرائیل توسط رژیم مطلقه فقهاتی عمده نکند، چراکه از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته موضوع مخالف با رژیم صهیونیستی و نژادپرست اسرائیل در کادر ایدئولوژی خودش (نه در کادر حمایت از مردم ستم‌دیده فلسطین) تعریف کرده است، لذا به همین دلیل امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر رژیم آپارتایدی اسرائیل وجود ندارد و بدون تردید عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر رژیم صهیونیستی اسرائیل به مثابه ریزش باقیمانده پایگاه اجتماعی و فروپاشی درونی این نظام می‌باشد. بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت





شکست انسداد ابربحران مرکب سه مؤلفه‌ای موجودیتی و مشروعیتی و مدیریتی خودش، در تلاش است که مانند سال ۹۲ توسط نرمش قهرمانانه خودش در راستای عقب‌نشینی در برابر قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا در فرایند پسانتخابات ۲۰۲۰ آمریکا گام بردارد بر این مطلب اضافه کنیم؛ که رویکرد خامنه‌ای در فرایند پساخیزش آبانماه ۹۸ در خصوص یکپارچه کردن و متمرکز کردن قدرت در چنگ خودش از غربال‌گیری شورای نگهبان در تصفیه جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی در انتخابات مجلس یازدهم تا تشکیل شورای هماهنگی قوای سه‌گانه در ماجرای افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در یک شب و تا دور زدن مجلس در رابطه با تصویب لایحه بودجه سال ۹۹ دولت و تا بازی با موضوع گروه ویژه اقدام عملی (FATF) همه و همه در راستای همین مدیریت کردن نرمش قهرمانانه خودش و مقابله کردن با خیزش‌ها و اعتلای جنبش‌های اجتماعی در فرایند پسا کرونا و ویروسی و در فرایند ورود به دوران کرونای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور ایران می‌باشد، چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای با تجربه‌ای که در رابطه با جنبش ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی و جنبش سبز خرداد ۸۸ و خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ جامعه ایران دارد، به خوبی می‌داند که «همراه با هر عقب‌نشینی و هجمه او به حقوق مردم ایران در عرصه سیاسی و اقتصادی و نظامی، اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌ها امری طبیعی می‌باشد» بنابراین، لازمه سرکوب آن خیزش‌ها و جنبش‌ها توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، «تمرکز قدرت همه جانبه در دست او می‌باشد» آنچه‌آنکه در این رابطه شاهد بودیم که به موازات فراگیر شدن خیزش آبان‌ماه ۹۸ در عرض چند ساعت در کل کشور، خامنه‌ای جهت سرکوب همه جنبش‌ها عظیم‌گرسنگان و فرودستان جامعه بزرگ سراسیمه و تک‌سوار به میدان آمد و مدیریت سرکوب را در دست گرفت و تمامی صداها مخالف از مجلس (که با طرح سه فوریتی در راستای نقض افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین به صحنه آمد) تا قوه قضائیه و غیره رژیم مطلقه فقهاتی را خفه کرد و با علم کردن صوری شورای هماهنگی قوای سه‌گانه، توانست شرایط برای سرکوب مرگبار خیزش آبان‌ماه ۹۸ فراهم سازد.

در رابطه با موضوع سرنگونی هواپیمای مسافربری اوکراینی و سرکوب جنبش دانشجویی دی‌ماه ۹۸ با حضور در نماز جمعه ۲۷ دی‌ماه ۹۸ تلاش کرد تا با مطلق کردن موضوع تشییع جنازه قاسم سلیمانی و تعریف کردن تمام مردم به تشییع کنندگان جنازه قاسم سلیمانی، حتی از یک عذرخواهی در برابر صاحبان عزای سقوط هواپیمای اوکراینی هم خودداری کند چراکه خامنه‌ای احساس می‌کرد که در جریان سقوط هواپیمای اوکراینی، بازوی قدرت حزب پادگانی او یعنی سپاه پاسداران که همان هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، در برابر مردم ایران به زیر سؤال رفته است؛ و از آنجائیکه خامنه‌ای (برعکس خمینی) در طول بیش از سه دهه رهبری خودش پیوسته تلاش کرده است که «اقتدار رهبری خودش را بر جامعه ایران در چارچوب بازوی نظامی خودش که در نوک پیکان آن سپاه قرار دارد، تعریف نماید» لذا به همین دلیل می‌باشد که خامنه‌ای «موجودیت سپاه را با موجودیت خودش در پیوند با یکدیگر تعریف می‌نماید». مع الوصف، این همه باعث گردیده است که خامنه‌ای در این شرایط در راستای مقابله با سه ابربحران درونی حاکمیت، یعنی ابربحران موجودیت رژیم و ابربحران مدیریتی رژیم و ابربحران مشروعیت این رژیم، در فرایند پسا ابربحران کرونای و ویروسی، «با تمرکز قدرت و یکپارچه کردن قدرت در دست خودش، حاکمیت مطلقه خودش را در تمامی عرصه‌ها بازتولید همه جانبه بکند» تا توسط آن بتواند شرایط برای عقب‌نشینی در برابر قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری فراهم بکند.

باری، مکانیزم انسدادشکنی بحران‌های امروز جامعه ایران توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، تنها یکی از راه حل‌های انسدادشکنی ابربحران‌های مرکب امروز جامعه ایران از بالا توسط ارباب قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاکم می‌باشد، بدون تردید در برابر انسدادشکنی ابربحران‌های امروز جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای، انسدادشکنی بحران‌های مرکب از پائین از طریق جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و عدالت‌طلبانه اردوگاه بزرگ کار و زحمت هم در فرایند پسا ابربحران و ویروسی قرار دارد. در این رابطه عنایت داشته باشیم که:

اولاً بحران ویروسی کرونا باعث گردید که در طول سه ماه گذشته تمامی جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی اعم از طبقاتی و مدنی و سیاسی جامعه ایران در عرصه میدانی (نه در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) تعطیل بشوند که همین تعطیلی جنبش‌های چهار مؤلفه‌ای مدنی و طبقاتی و سیاسی به عنوان یک خطر بزرگ فرایند پساکرونا ویروسی کشور را تهدید می‌کنند، چراکه خود این امر «بستر ساز اعتلای خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و فاقد گفتمان و سازماندهی و برنامه مانند خیزش‌های آبان ماه ۹۸ و دی ماه ۹۶ می‌شوند» که البته خود اعتلای خیزش‌های گرسنگان و فرودستان در جامعه‌ای که بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان شهرهای آن تشکیل می‌دهند، منهای اینکه باعث امنیتی شدن فضا، به وسیله حزب پادگانی خامنه‌ای می‌گردد و خود این امنیتی شدن فضا شرایط برای سرکوب خیزش‌های معیشتی و جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی مردم ایران توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی فراهم می‌کند، از همه مهمتر اینکه اعتلای خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و بدون سازماندهی و برنامه و گفتمان خود به خود «بستر ساز ظهور هیولای ناسیونالیسم پوپولیستی در جامعه ایران در فرایند پساکرونا ویروسی می‌شود»؛ که ظهور هیولای ناسیونالیسم پوپولیستی، در فرایند پساکرونا ویروسی، هر چند ادعای آلترناتیوی در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای هم داشته باشند ولی هرگز خطر ناسیونالیسم پوپولیستی برای جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایران، کمتر از خطر حزب پادگانی خامنه‌ای نیست.

ثانیاً از آنجائیکه بحران ویروس کرونایی در سه ماه گذشته در جامعه بزرگ ایران باعث گردیده است که سه میلیون و سیصد هزار بیکار جدید به ارتش بیکاران جامعه ایران اضافه بشود و علاوه بر آن بحران ویروس کرونایی باعث گردیده است که خط فقر در جامعه ایران به بیش از ۹ میلیون تومان برسد و بیش از ۶۰ میلیون نفر از جامعه ایران به زیر فقر سقوط بکنند و نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی برای خط بقا خود بشوند و از آنجائیکه در دوران بحران کرونای ویروسی نمی‌توان گرسنگان را در خانه نگاه داشت و توسط کمک‌های خیریه‌ای نمی‌توان آنها را خاموش کرد. بدین خاطر این

همه باعث گردیده است که جامعه امروز ایران آبستن خیزش معیشتی فراگیرتر از خیزش معیشتی آبان ماه ۹۸ و دی ماه ۹۶ باشد. یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم، خود خیزش اتمیزه و بی‌سر آبان ماه ۹۸ در ادامه خیزش دی ماه ۹۶ نشان داد (که برعکس جنبش‌های اجتماعی مدنی و صنفی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایران که حرکت سینوسی دارند) خیزش‌های گرسنگان و فرودستان جامعه بزرگ ایران «صورتی حلزونی پیدا کرده‌اند» و از آنجائیکه بدون تردید خیزش معیشتی گرسنگان و فرودستان در فاز پساکرونایی و ویروسی بسیار گسترده‌تر از خیزش‌های آبان ماه ۹۸ و دی ماه ۹۶ می‌باشند و از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای توسط تمرکز قدرت آماده سرکوب همه جانیه آن خیزش می‌باشد، بنابراین، با عنایت به اینکه از یکطرف توازن قوا در عرصه میدانی به سود حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد و از طرف دیگر از آنجائیکه جوهر خیزش‌های معیشتی پساکرونا ویروسی مانند جوهر خیزشی آبان ماه ۹۸ و دی ماه ۹۶ اتمیزه و بی‌شکل و بدون تشکل و سازماندهی و رهبری و گفتمان و برنامه می‌باشند، بدین خاطر در شرایطی که جنبش‌های مدنی و طبقاتی و سیاسی جامعه ایران در حال رکود همه جانبه هستند، اعتلای خیزش‌های معیشتی گرسنگان و فرودستان اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و گفتمان، در فرایند پساکرونا ویروسی (و در شرایط فقدان نیروی سیاسی آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی در داخل و خارج از کشور) نمی‌توانند باعث عقب‌نشینی حزب پادگانی خامنه‌ای در برابر مطالبات آنها بشود. قابل توجه است که در فرایند پساکرونا ویروسی در برابر خیزش‌های اتمیزه و بی‌شکل و بی‌برنامه و بی‌سر و بی‌گفتمان و در شرایطی که ابربحران‌های موجودیتی و مدیریتی و مشروعیتی رژیم مطلقه فقهاتی گرفتار انسداد ابربحران‌های مرکب درونی هستند، بدون تردید عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر مطالبات خیزش‌های گرسنگان و فرودستان به معنای فروپاشی کامل درونی این نظام می‌باشد.

بدین ترتیب در فرایند پساکرونا ویروسی تنها در شرایطی خیزش‌های گرسنگان می‌توانند رژیم مطلقه فقهاتی را وادار به عقب‌نشینی در برابر مطالبات خود بکنند که این خیزش‌ها در پیوند با جنبش‌های مدنی و طبقاتی و سیاسی جامعه بزرگ ایران «بتوانند توازن قوا



در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند» و تا زمانیکه این همگرایی در عرصه میدانی بین جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی مدنی و طبقاتی و سیاسی با خیزش‌های متمیزه و بی‌شکل و بی‌برنامه و بدون تشکل و سازماندهی حاصل نشود، تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های جامعه ایران حاصل نمی‌شود و در فرایند پساکرونای ویروسی، خیزش‌ها نمی‌توانند حرکتی رو به جلو داشته باشند. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - در فرایند پساکرونای ویروسی به علت ظهور دوران کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی و کرونای اجتماعی جامعه ایران، «فرودستان و پائینی‌های جامعه ایران وارد مرحله انفجاری می‌شوند.»

۲ - در فرایند فعلی بحران کرونای ویروسی در جامعه ایران، به علت بحران‌های مرکب و تو در توئی مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی و بین‌المللی خود تعدد ابربحران‌های فوق، باعث انسداد در بحران‌ها شده است.

۳ - ابربحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند فعلی کرونای ویروسی عبارتند از: ابربحران موجودیتی رژیم، ابربحران مدیریتی رژیم و ابربحران مشروعیتی این رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که خود این ابربحران‌ها درونی حاکمیت باعث گردیده است تا حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط با تمرکز قدرت در دست خود و یکپارچه کردن حاکمیت و تصفیه جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی خود را آماده نرمش قهرمانانه دیگری (در برابر قدرت‌های جهان سرمایه‌داری که در نوک پیکان آنها امپریالیسم آمریکا می‌باشد) در فرایند پسانتخابات ۲۰۲۰ آمریکا می‌کند.

۴ - حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای شکستن انسداد ابربحران‌های خود با مردم ایران تلاش می‌نماید که با عقب‌نشینی در برابر قدرت‌های امپریالیستی، «در برابر مطالبات مردم ایران مقاومت نماید و تن به عقب‌نشینی ندهد.»

۵ - رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کنند که در راستای شکستن ابرجنبش‌های داخلی، خود حاکمیت و بحران‌های مرکب اقتصادی و اجتماعی

و زیست محیطی جامعه ایران، در چارچوب حل ابربحران‌های موجودیتی و مدیریتی و مشروعیتی خود رژیم حل نماید نه برعکس، در نتیجه همین رویکرد رژیم به بحران‌ها باعث می‌گردد تا «امکان عقب‌نشینی رژیم در برابر مردم ایران در فرایند پسابحران کرونای ویروسی (در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی هنوز به سود حاکمیت می‌باشد) غیر ممکن بشود.»

۶ - بیکاری و فقر و رکود اقتصادی و سقوط قدرت خرید مردم و کاهش درآمد مردم باعث شده است که در فرایند پسابحران کرونای ویروسی، شرایط برای اعتلا و بازتولید خیزش‌های متمیزه و بی‌سروبی‌گفتمان و بدون سازماندهی و تشکل آماده بشود.

۷ - عدم توازن قوا بین بالائی‌های قدرت و پائینی‌های جامعه و عدم پیوند بین جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی با خیزش‌های معیشتی گرسنگان و فرودستان و عدم وحدت و تشکل و رهبری جنبش‌ها و خیزش‌ها جامعه ایران و رکود حاکم بر جنبش‌های اجتماعی در این شرایط، عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای، در برابر مطالبات جامعه ایران غیر ممکن ساخته است.

۸ - بحران ساختار اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی همراه با افزایش اگراندیسمان بیکاری و فقر و تورم و رکود و سقوط ارزش پول ملی کشور و قدرت خرید مردم همه باعث فراگیر شدن خیزش‌های پسابحران کرونای ویروسی (مانند خیزش آبان ماه ۹۸ و دی ماه ۹۶) می‌شود. \*

پایان



# پانزده صندوق بازنشستگی کشور در آستانه ورشکستگی قرار دارند

موقت (قبلاً از بحران کرونای ویروسی) جلوگیری نماید؛ و مع الوصف، ابربحران ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی باعث گردیده است تا آینده میلیون‌ها نفر در جامعه امروز ایران تار و تاریک بشود؛ که برای فهم عمق فاجعه تنها کافی است که بدانیم که «سازمان تأمین اجتماعی که ابرصندوق بازنشستگی کشور می‌باشد و بیش از ۴۷ میلیون نفر از جمعیت ایران عضو و بیمه ده این صندوق هستند، سالانه ۲۰٪ کسری درآمد جهت انجام تعهدات کوتاه مدت خود دارد» که این سازمان جهت پر کردن این خلاء بیست درصدی، سالانه هزاران میلیارد تومان از بانک‌های کشور با پرداخت ۲۰٪ سود وام دریافت می‌نماید؛ و این در شرایطی است که «دولت روحانی بیش از ۲۵۰ هزار میلیارد تومان بدهکار سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد» و صد البته بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی دولت شیخ حسن روحانی به سازمان تأمین اجتماعی منهای هزینه‌های نجومی طرح سلامت و طرح اشتغال دولت روحانی در باب واریزی سهم بیمه ۲۳٪ سهم کارفرمایان کارگاه‌های کمتر از ۵ نفر می‌باشد که هر دو اینها توسط دولت روحانی، به صورت بار اضافی کمرشکن بر سازمان تأمین اجتماعی تحمیل شده است. یادمان باشد که بحران کرونای ویروسی باعث گردید تا در چارچوب طرح سلامت دولت روحانی هزینه درمانی سازمان تأمین اجتماعی ۲/۵ برابر بشود.

شاید در کنار ابربحران‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست محیطی امروز کشور ایران بتوانیم «موضوع ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور، به عنوان یک ابربحران دیگر در این شرایط تندپیچ اجتماعی - تاریخی مردم ایران مطرح کنیم». اگرچه موضوع ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی کشور حداقل سابقه زمانی بیش از یک دهه دارد و از زمان دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد الی الان روند افزایش هزینه بر درآمد و کسری بودجه این صندوق‌های بازنشستگی، با شیب تندی حرکت کرده است، ولی با فراگیر شدن بحران کرونای ویروسی و فونکسیون کرونای ویروسی بر بحران کرونای اقتصادی و کرونای اجتماعی کشور، توسط تعطیلی ۱/۵ میلیون کارگاه و افزوده شدن ۳۳۰۰۰۰۰ نفر (سه میلیون و سیصد هزار نفر) بیکار جدید به ارتش ده میلیون نفر بیکار قبلی کشور (طبق آمار اعلام شده علی‌ریبی سخنگوی دولت شیخ حسن روحانی) و افزایش بیماران و جان باختگان کرونائی که همه بسترساز «کاهش پرداخت حق بیمه به این صندوق‌ها و افزایش تعهدات صندوق‌های بازنشستگی کشور شده است» (که طبق آمار دفتر پژوهش‌های مجلس بحران کرونای ویروسی بیش از دو هزار میلیارد تومان به خاطر جان باختگان و بیکار شدگان تعهدات مالی بر صندوق‌های بازنشستگی ایجاد کرده است) همراه با تحمیل اگراندیسمان شده «هزینه‌های درمانی طرح سلامت دولت روحانی بر دوش این صندوق‌ها» (و در رأس آنها صندوق تأمین اجتماعی) و تحمیل هزینه قرنطینه کرونائی بر مردم بیکار خانه‌نشین، یا به عبارت دیگر خانه‌نشین کردن مردم در سه ماه گذشته بدون حمایت مالی و بهداشتی، اینهمه باعث گردیده است تا بحران ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور به یکباره سیر صعودی پیدا کند.

عنایت داشته باشیم که تعداد صندوق‌های بازنشستگی کشور (که تضمین کننده آینده بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۴ میلیون نفری جامعه بزرگ ایران می‌باشند) ۱۸ صندوق بازنشستگی می‌باشد که از این ۱۸ صندوق بازنشستگی در این شرایط تنها سه صندوق آن در حال کسری بودجه و برتری هزینه بر درآمد نیستند و الباقی، یعنی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور در حال کسر بودجه و ضرردهی و ورشکستگی می‌باشند؛ و دولت روحانی در سال گذشته با تزریق ۵۲ هزار میلیارد تومان به این صندوق‌ها توانست از فروپاشی و اعلام ورشکستگی آنها به صورت





می‌شود که قیمت امروز آن بیش از ۱۲۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد.

ب - ابرهلدینگ شستا در سال ۶۸ تحت عنوان «رد دیون دولت به سازمان تأمین اجتماعی» به صورت اولیه توسط «انتقال شرکتهای ضررده به سازمان تأمین اجتماعی شکل گرفت» که البته به عمداً به مرور زمان توسط سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی (جهت تضمین آینده صندوق بازنشستگی اعضاء) بزرگ و بزرگ‌تر شد، آنچنانکه طبق گفته محمد رضوانی فر مدیر عامل شستا در سال گذشته این «ابرهلدینگ ۱۲ هزار میلیارد تومان سود خالص داشته است.»

ج - در وضعیت بحرانی فعلی سازمان تأمین اجتماعی، در بهترین حالت حتی اگر کل شستا هم به فروش بگذارند بدون پرداخت بدهی دولت روحانی به سازمان تأمین اجتماعی، «فروش شستا تنها یک سال می‌تواند باعث انجام تعهدات کوتاه‌مدت سازمان تأمین اجتماعی بشود» چراکه کل ارزش شستا ۱۲۰ هزار میلیارد تومان است، در صورتی که دولت روحانی ۲/۵ برابر ارزش کل شستا بدهکار سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد.

د - شستا متعلق به دولت نمی‌باشد و اعلام حق فروش شستا (به دولت روحانی) توسط خامنه‌ای دستوری پادگانی است، نه قانونی و حقوقی.

ه - دخالت «مدیریتی» و «مالکیتی» دولت در سازمان تأمین اجتماعی به معنای «دست در جیب مردم کردن جهت غارت این صندوق بازنشستگی می‌باشد» که صد البته، «یکی از عوامل ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور همین دخل و تصرف‌های مدیریتی و مالکیتی رژیم مطلقه فقه‌اقتی در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم بوده است». فراموش نکنیم که در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم، پیوسته رژیم مطلقه فقه‌اقتی حاکم «با تحمیل و تزریق ۵۰۰ تا ۶۰۰ مدیر به سازمان تأمین اجتماعی با حقوق‌های نجومی، علاوه بر تحمیل بار مالی سنگین به سازمان تأمین اجتماعی، توازن قوا در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی و مالکیتی به سود خود نگه داشته است.»

و - مالک سازمان تأمین اجتماعی نه دولت روحانی و نه خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقه‌اقتی می‌باشند، بلکه برعکس مالک و صاحب و مدیر سازمان تأمین اجتماعی میلیون‌ها

بدون تردید اگر دولت روحانی (در این شرایط بحران‌زده سازمان تأمین اجتماعی) حداقل نسبت به پرداخت ۲۵۰ هزار میلیارد تومان بدهی خود به این سازمان اقدام کند، از آنجائیکه سازمان تأمین اجتماعی دیگر جهت پر کردن کسری درآمد بیست درصدی خود نیازمند به اخذ وام با ۲۰٪ سود از بانک‌های کشور نمی‌باشد، صندوق تأمین اجتماعی می‌تواند تعهدات کوتاه‌مدت خود را (بدون بحران برای ۴۷ میلیون نفر اعضای خود) به انجام برساند. گریه‌آور این است که در این شرایط، دولت روحانی به جای پرداخت بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی جهت عبور کوتاه‌مدت از بحران این صندوق، با فرار به جلو در قیافه متولی سازمان تأمین اجتماعی تلاش می‌کند تا با فروش سهام ۱۰٪ از ابرهلدینگ شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) که متعلق به سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد (و مالک اصلی ابرهلدینگ شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی - شستا - ۴۷ میلیون نفر از جمعیت ایران می‌باشند که ماهانه با پرداخت ۳۰٪ از حقوق ماهانه خودشان به عنوان حق بیمه، در چارچوب ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی، برای تضمین آینده خودشان در این صندوق سرمایه‌گذاری دراز مدت کرده‌اند) در بازار بورس تهران، «موضوع پرداخت بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی دولت به سازمان تأمین اجتماعی دور بزند.»

بدین ترتیب در این رابطه بود که روز چهارشنبه ۲۷ فروردین ۹۹، ۱۰٪ از سهام ابرهلدینگ شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) در چارچوب ۸ میلیارد سهم ۸۶۰ تومانی در بازار بورس تهران عرضه شد؛ که البته ۸٪ از این ۱۰٪ عرضه عمومی داشت و ۲٪ آن برای صندوق‌های سرمایه‌گذاری بود. یادمان باشد که عرضه سهام شستا در روز چهارشنبه بزرگترین عرضه سهام در تاریخ ایران بوده است که البته تمامی ۸ میلیارد سهم فوق در همان روز اول به فروش رفت؛ و این امر باعث گردید تا روز چهارشنبه برای بازار بورس تهران روز تاریخی بشود که برای فهم بیشتر ماجرا لازم است که به این نکات عنایت ویژه داشته باشیم.

الف - شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (ابرهلدینگ شستا) که تنها ۹ هلدینگ گازی و پتروشیمی، کشت و صنعت، کشتیرانی و سیمان زیرمجموعه آن می‌باشد، از ۱۸۷ شرکت مدیریتی و ۹۰ شرکت غیر مدیریتی تشکیل

بیمه دهنده‌ای (که همان اردوگاه زحمتکشان جامعه بزرگ ایران) می‌باشند که برای مدت ۳۰ سال توسط پرداخت ۳۰٪ حقوق ماهانه خودشان «صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی» را برای تضمین آینده خودشان برپا ساخته‌اند.»

ز - هدف خامنه‌ای و دولت روحانی از فروش شستا در این شرایط به خاطر آن است که:

اولاً با جذب نقدینگی مردم جلو حرکت سونامی این پول‌های سرگردان جامعه به طرف بازارهای تورم‌زای ماشین و سکه و مسکن و ارز را بگیرد.

ثانیاً توسط انتقال بخشی از این نقدینگی به سازمان تأمین اجتماعی، بتواند بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی دولت به سازمان تأمین اجتماعی را به محاق بکشد.

ح - خامنه‌ای و دولت روحانی با فروش شستا در تلاشند تا با «پرکردن ۲۰٪ کسری درآمد بر هزینه تعهدات کوتاه‌مدت سازمان تأمین اجتماعی»:

اولاً جلو ورشکستگی صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی را در کوتاه‌مدت بگیرند.

ثانیاً بتوانند در این شرایط بحران‌زده کرونای ویروسی، تعهدات مالی ۲/۵ برابر شده طرح سلامت را بر عهده سازمان تأمین اجتماعی بگذارند.

ط - انتخاب یکطرفه مدیر عامل و بیش از ۵۰۰ مدیر اصلی سازمان تأمین اجتماعی توسط دولت و یا قوه مجریه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای تحمیل مدیریت و مالکیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر سازمان تأمین اجتماعی جهت غارت اموال صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی می‌باشد. داستان پرونده غارت اموال سازمان تأمین اجتماعی توسط سعید مرتضوی (دادستان اسبق تهران و قصاب کهریزک تابستان ۸۸ جنبش سبز) در دوران دولت دهم محمود احمدی‌نژاد تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ی - علت رونق بازار بورس در زمان عرضه سهام شستا به این خاطر است که:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم استراتژی سرمایه‌گذاری ندارد.

ثانیاً منهای اینکه سرمایه‌گذاری برای صاحبان

نقدینگی در بازار بورس زودبازده می‌باشد، حتی با ۵۰۰ هزار تومان نقدینگی هم از طریق آنلاین و در شرایط قرنطینه و خانه‌نشینی صاحبان نقدینگی می‌توانند وارد سرمایه‌گذاری در بازار بورس بشوند. تخفیف ۱۵ تا ۲۰٪ اعلام شده سهام شستا توسط دژپسند وزیر اقتصاد دولت شیخ حسن روحانی تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ک - علل ورشکستگی صندوق تأمین اجتماعی عبارتند از:

۱ - تحمیل مدیریت از بالا (توسط دولت) به سازمان تأمین اجتماعی.

۲ - تحمیل بارهای اضافی مثل هزینه طرح سلامت روحانی به سازمان تأمین اجتماعی. قابل ذکر است که در دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد هزینه ۱۶ پروژه به سازمان تأمین اجتماعی تحمیل شد.

۳ - خلاء استراتژی سرمایه‌گذاری در سازمان تأمین اجتماعی توسط مدیران تحمیلی دولت. در این رابطه عنایت داشته باشیم که برای مثال اگر امروز سازمان تأمین اجتماعی بخواهد تعهدات درازمدت و کوتاه‌مدت خودش را با اعضای بیمه‌پرداز خودش (که زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران می‌باشند) تسویه حساب نماید، نیازمند به سه هزار، هزار میلیارد تومان می‌باشد و این در شرایطی است که کل سرمایه‌گذاری و نقدینگی سازمان تأمین اجتماعی در این شرایط ۲/۸ تریلیون تومان می‌باشد، یعنی ۲۰۰ هزار میلیارد تومان کسری برای پرداخت دارد؛ که خود این آمار نشان دهنده اعلام ورشکستگی صندوق بازنشستگی سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد.

۴ - فساد ساختاری و سیستمی سازمان تأمین اجتماعی که مولود تعیین مدیریت از بالا و غارت مستمر مستقیم و غیر مستقیم رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته از این سازمان می‌باشد.

۵ - اقتصاد بحران‌زده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته که همراه با تورم و رکود و بیکاری و رویکرد نئولیبرالیستی و اخراج و تعدیل نیرو بوده است، همین بیکاری و عدم اشتغال و تعدیل نیرو (به خاطر سیاست خصوصی‌سازی و نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقهاتی)



باعث گردیده است که به مرور زمان نه تنها از تعداد پرداخت کنندگان حق بیمه به سازمان تأمین اجتماعی کم بشود، بلکه برعکس به علت افزایش حجم تعداد مشمولین بیمه بیکاری و تعهدات کوتاه مدت سازمان تأمین اجتماعی، به موازات بالا رفتن هزینه صندوق بازنشستگی، درآمد این صندوق کاهش پیدا کند که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که طبق آمار اعلام شده نهادهای خود رژیم مطلقه فقهی حاکم از دولت هفتم و هشتم سید محمد خاتمی الی الان تعداد شغل جدید در کشور ۴ میلیون نفر بوده است، به عبارت دیگر در طول بیش از دو دهه گذشته تنها ۴ میلیون نفر به بیمه پردازان تأمین اجتماعی اضافه شده است (که البته باز همین ۴ میلیون نفر هم طبق آمار خود رژیم در جریان بحران کرونای ویروسی بیکار شده اند که معنی این حرف این است که در طول دو دهه گذشته حتی یک پرداخت کننده بیمه هم به اعضای سازمان تأمین اجتماعی اضافه نشده است) در صورتی که طبق آمار سازمان تأمین اجتماعی «برای اینکه درآمد و هزینه سازمان در طول دو دهه گذشته بتواند بر به بر بشود، می بایست به جای ۴ میلیون نفر فوق، ۱۶ میلیون شغل جدید در جامعه ایجاد می شد» پر پیدا است که انجام این موضوع در رژیم مطلقه فقهی با رویکرد نئولیبرالیستی و اقتصاد بحران زده، رکود تورمی، امری محال می باشد. یادمان باشد که در شرایط فعلی «هزینه سازمان تأمین اجتماعی ۲/۵ برابر درآمدش می باشد» که تنها خود این یک آمار اعلام شده از طرف سازمان تأمین اجتماعی به معنای «اعلام ورشکستگی صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی می باشد».

ل - سازمان تأمین اجتماعی و یا صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی در این شرایط بحران زده حتی با فروش تمامی سرمایه گذاری های خودش «تنها ۵ سال می تواند جلو ورشکستگی صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی را بگیرد.»

م - علت اینکه در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهی حاکم، «سازمان تأمین اجتماعی در برابر دولت و رژیم دست بسته بوده است، اساسنامه سازمان تأمین اجتماعی و ترکیب هیئت مدیره و توازن قوا در عرصه مدیریت سازمان (که پیوسته به نفع حاکمیت بوده است) می باشد». عنایت داشته باشیم که «مدیر عامل و هیئت

مدیره سازمان تأمین اجتماعی به صورت مستقیم و غیر مستقیم از طرف دولت انتخاب می شوند نه توسط اعضای آن» (که زحمتکشان اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایران می باشند). بر این مطلب اضافه کنیم که در چارچوب اساسنامه سازمان تأمین اجتماعی هیچ استقلالی برای مدیریت آن در برابر دولت وجود ندارد. مضافاً اینکه در بستر این اساسنامه بیمه گزار توان مدیریت اموال خودش را هم ندارد و بیمه گزار حق دخالت در تعیین سرنوشت آینده خودش هم ندارد.

ن - در دولت دهم محمود احمدی نژاد جهت حل بحران صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی تلاش کردند تا با سرپل قرار دادن سعید مرتضوی (مدیر عامل وقت سازمان تأمین اجتماعی) بابک زنجانی را جهت پولشویی اموالش وادار کنند تا با خرید شستا، صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی را از ورشکستگی نجات دهند که به علت فساد گسترده دو طرف معامله این پروژه شکست خورد.

باری، ما حاصل آنچه که تا اینجا گفته شد می توان اینچنین خلاصه کرد:

۱ - در این شرایط تندپیچ بحران زده جامعه ایران اگر چه تاکنون ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور به علت کمک نقدینگی دولت رسماً اعلام ورشکستگی نشده است، ولی بدون تردید در چارچوب رویکرد جاری حاکم بر مدیریت این صندوق های بازنشستگی، اگر به صورت زیرساختی با موضوع برخورد نشود، ورشکستگی کامل این ۱۵ صندوق بازنشستگی امری محتوم و قطعی می باشد؛ که حاصل ورشکستگی این صندوق ها، حداقل فروپاشی و تار و تاریک شدن آینده زندگی بیش از ۶۰ میلیون نفر از مردم جامعه ایران می باشد.

۲ - باید توجه داشته باشیم که منبع مالی تمامی این صندوق های بازنشستگی کشور، «حق بیمه هائی است» که در طول ۳۰ سال کار اعضای این صندوق ها (که همان زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران می باشند) به صورت ماهانه از آنها دریافت می شود؛ و در این رابطه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که «درصد بیمه دریافتی» بزرگترین صندوق بازنشستگی کشور که همان صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی

می‌باشد، «۳۰٪ مبلغ حقوق ماهیانه آنها می‌باشد که بزرگترین درصد بیمه دریافتی در کل کشورهای جهان می‌باشد» چراکه برای نمونه یک کارگر ایرانی باید در طول ۳۰ سال، ماهیانه ۳۰٪ از حقوق خود را به صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی واریز نماید تا در زمان بازنشستگی بتواند در چارچوب میانگین ۵ سال آخر کار، مبلغ حقوق بیمه پرداخت کرده خودش را حداکثر برای مدت ۲۴ سال عمر بازنشستگی، حقوق بازنشستگی دریافت نماید. البته اگرچه در خصوص آنالیز ۳۰٪ بیمه پرداختی در کادر ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی، ۷٪ از این ۳۰٪ خود پرسنل پرداخت می‌کنند و ۲۰٪ از این ۳۰٪ توسط کارفرمایان کارگر پرداخت می‌شود، ۳٪ باقیمانده که عنوان بیمه بیکاری دارد، می‌بایست از طرف دولت پرداخت شود که در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی تاکنون دولت تن به پرداخت این ۳٪ بیمه بیکاری به صندوق تأمین اجتماعی نداده است، در نتیجه سازمان تأمین اجتماعی پرداخت این ۳٪ بیمه بیکاری هم به جای دولت برگردده کارفرمای کارگر تحمیل کرده است. به هر حال همین ۲۳٪ شدن سهمیه کارفرمای، کارگر باعث گردیده است تا کارفرما در تحلیل نهائی ۲۳٪ سهم کارفرما جزء هزینه‌های کارگری محاسبه نماید. مع الوصف از آنجائیکه ۷٪ باقیمانده از ۳۰٪ سهم بیمه پرداختی به سازمان تأمین اجتماعی مستقیم از فیش حقوقی کارگران به صورت ماهانه در چارچوب ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی کسر می‌گردد، این همه باعث می‌گردد تا داوری کنیم که در تحلیل نهائی «کل ۳۰٪ بیمه پرداختی ماهانه به سازمان تأمین اجتماعی کشور به صورت مستقیم و غیر مستقیم خود کارگر پرداخت می‌کند.»

۳- ماهانه به صندوق سازمان تأمین اجتماعی ۳۰٪ از مبلغ حقوق ماهانه ۴۷ میلیون نفر اعضای این صندوق واریز می‌گردد؛ که با عنایت به مدت ۳۰ سال پرداخت حق بیمه هر کارگر می‌توان به عظمت نجومی مبالغ واریز شده برای نمونه به صندوق تأمین اجتماعی پی برد.

۴- در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همیشه قدرت مالی صندوق تأمین اجتماعی از قدرت خزانه کشور بیشتر بوده است، در نتیجه به خاطر همین پتانسیل مالی صندوق تأمین اجتماعی بوده که دولت‌های رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته

جهت پر کردن کسری بودجه نجومی سالانه خود منهای چاپ اسکناس، تلاش کرده‌اند این منبع بزرگ مالی که تمامی سرمایه آن مربوط به حقوق کارگران و زحمتکشان جامعه ایران می‌باشد به صورت مستقیم و غیر مستقیم تاراج کنند.

۵- از آنجائیکه دولت در رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۱ سال گذشته خودش را متولی این سازمان کارگری می‌داند و منهای تعیین مدیریت کلان این نهاد، تمامی سیاست‌گذاری این نهاد بزرگ کارگری کشور توسط دولت انجام می‌گیرد، همین دخالت مستقیم و همه جانبه دولت در مدیریت سازمان تأمین اجتماعی شرایط برای غارت این نهاد به صورت مستقیم و غیر مستقیم توسط رژیم مطلقه فقهاتی فراهم کرده است.

۶- در روز چهارشنبه ۲۷ فروردین ۹۹ دولت روحانی ۱۰٪ از شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) جهت جذب پول‌های تازه نفس سرگردان با اعلام تخفیف‌های ۲۰ تا ۲۵٪ وارد بازار بورس کرد که گرچه ارزش کل سهام ۶۸ هزار میلیارد تومان بوده است، در اندک مدتی تنها خالص ورود نقدینگی افراد حقیقی (جدای از نهادهای حقوقی) در سهام شستا ۵۷۵۰ میلیارد تومان بوده است که طبق گفته فرهاد دژپسند وزیر اقتصاد دولت شیخ حسن روحانی عرضه ۱۰٪ شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی شستا بیش از صد هزار میلیارد تومان درآمد حاصل کرده است و البته این در شرایطی بود که طبق گفته مدیریت سازمان تأمین اجتماعی بدهی دولت شیخ حسن روحانی به سازمان تأمین اجتماعی در این شرایط بیش از ۲۵۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد، قابل ذکر است که قبل از عرضه شستا به بازار بورس شیخ حسن روحانی در رابطه با مجوز فروش شستا اعلام کرد که کسانی در باب موضوع فروش شستا از خامنه‌ای سؤال کرده‌اند و ایشان گفته است که حق فروش شستا با دولت است و دولت باید آنها را بفروشد.

۷- در مجموع نه شستا ضرر می‌دهد و نه متعلق به دولت است بلکه جزء اموال سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد که مالکان اصلی آن ۴۷ میلیون عضو سازمان تأمین اجتماعی می‌باشند که با پرداخت ۳۰٪ از حقوق ماهانه خود در طول ۳۰ سال سرمایه‌های سازمان تأمین اجتماعی را بوجود آورده‌اند، بنابراین موضوع اصلی اولیه آن است که دولت



اجازه ندارد در مدیریت و خرید و فروش شستا دخالت بکند و مجوز خامنه‌ای در این رابطه نمی‌تواند برای دولت حسن روحانی ایجاد حق و حقوق بکند.

۸ - دولت روحانی در عرصه فراگیری بحران کرونای ویروسی و سقوط قیمت نفت و عدم توانایی جایگزین کردن اخذ مالیات به علت تعطیلی سه ماهه اقتصاد کشور و عدم توانایی استقراض از بانک‌ها و عدم توانایی چاپ بی‌رویه اسکناس به خاطر اوج‌گیری تورم، تنها سوپاپ اطمینانی که جهت کسب درآمد و مقابله با کسری بودجه نجومی دولت خود پیدا کرده است فعال کردن بازار بورس و عرضه کردن سهام سرمایه دولتی و غیر دولتی با تخفیف ۲۰ تا ۲۵٪ در بازار بورس است که با عنایت به اینکه فعالیت به صورت آنلاین در بازار بورس برای مردمی که به خاطر قرنطینه بیکار و خانه‌نشین شده بودند و فعالیت در بازار بورس با سرمایه حداقلی پانصد هزار تومانی امکان‌پذیر می‌باشد و زودبازده هم است. لذا همین رویکرد روحانی توانست در طول ۴۰ روز بیش از ۳۰ هزار میلیارد تومان پول تازه وارد بورس بکند. بطوریکه در این مدت دولت توانست به خلق رکوردهای تازه‌ای در بازار بورس کشور دست پیدا کند و حتی ارزش روزانه معاملات به ۱۰ تا ۱۲ هزار میلیارد تومان هم برساند.

فراموش نکنیم که تورم بیش از ۴۰٪ و رشد نقدینگی بالای ۳۰٪ در این شرایط عامل دیگری بود که باعث گردید شرایط برای افزایش شاخص‌ها در بورس فراهم بشود و در شرایط بحران‌زده بازار طلا و بازار مسکن و بازار ارز بخش بزرگی از سرمایه‌های سرگردان حقیقی هم به طرف بازار بورس جاری و ساری بشود. بر این مطلب اضافه کنیم که در عرصه بازار بورس برعکس دیگر کشورهای سرمایه‌داری که رقابت و عرضه و تقاضا تعیین‌کننده قیمت‌گذاری سهام می‌باشد، در بازار بورس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خود دولت قیمت‌گذاری سهام می‌کند و اگر چه از نیمه اردیبهشت شاخص کل بورس تهران روند منفی و معکوسی پیدا کرد. ولی به هر حال دولت روحانی در این مدت توانست توسط بازار بورس و عرضه سهام به جذب نقدینگی سرگردان جامعه دست پیدا کند.

۹ - تصمیم‌گیری دولت به جای کارگران و بازنشستگان تأمین اجتماعی نسبت به فروش شستا دخل و تصرف در منافع آنها می‌باشد.

۱۰ - دولت هرگز نباید خلاء عدم پرداخت بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی خودش به سازمان تأمین اجتماعی (که در این شرایط بحران ویروس کرونایی توسط طرح سلامت فشار حداکثری بر سازمان تأمین اجتماعی وارد کرده است) توسط فروش اموال خود سازمان تأمین اجتماعی پر کند.

۱۱ - فشار دولت بر سازمان تأمین اجتماعی جهت فروش اموال کارگران و بازنشستگان فرار به جلو جهت ترمیم غارت‌های قبلی خودش از سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد.

۱۲ - شستا مولود پرداخت حق بیمه‌های کارگران و بازنشستگان می‌باشد نه بخشش‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

۱۳ - کسانی که حق بیمه به سازمان تأمین اجتماعی پرداخت می‌کنند متولیان سازمان تأمین اجتماعی هستند نه کسانی که با فتوای خامنه‌ای مجوز فروش اموال کارگران و بازنشستگان را کسب می‌نمایند.

۱۴ - فروش کل شستا تنها برای ۵ سال می‌تواند جلو ورشکستگی صندوق تأمین اجتماعی را بگیرد، «راه صحیح برای جلوگیری از ورشکستگی صندوق‌های پانزده‌گانه بازنشستگی کشور، جلوگیری از غارت و فساد سازماندهی شده و پرداخت بدهی‌های دولت به این صندوق‌ها و برداشتن بار هزینه‌های کمرشکن تحمیلی (مثل سلامت) از دوش این صندوق‌ها می‌باشد.» \*

پایان



## رویکرد

# «سبیه عمومی و اجتماعی و تحول خواهانه»

## امام علی در نهج البلاغه

باری، در مقایسه با این داوری طه حسین در باب سخن‌ها و نوشته‌های امام علی (در طول چهار سال و نه ماه خلافتش) داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که پر شکوه‌ترین سخن پس از وحی و وفات پیامبر اسلام کلام: «ذَلِك الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَلَنْ يَنْطِقَ» امام علی می‌باشد، چراکه پیامی که در این کلام امام علی برای همه مسلمانان پساوفات پیامبر اسلام وجود دارد عبارت است از اینکه: «قرآن تنها در طول ۲۳ سال فرایند مکی و مدنی پیامبر اسلام زنده بوده است و توسط پیامبر اسلام در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی انسان‌سازانه و تحول‌خواهانه و جامعه‌سازانه مکی و مدنی می‌توانسته حرف بزند، ولی با وفات پیامبر اسلام و تعطیلی پراکسیس سیاسی - اجتماعی تحول‌خواهانه و جامعه‌سازانه پیامبر اسلام، آن زبان قرآن خاموش شده است و قرآن صامت گردیده است؛ و لذا برای اینکه قرآن دوباره مانند عصر پیامبر اسلام بتواند هدایت‌گر ما بشود، باید بتوانیم در این زمان قرآن را به حرف درآوریم.»

عنایت داشته باشیم که دلیل این امر همان است که قرآن برعکس تورات و انجیل (به صورت لوح بیرون از پراتیک اجتماعی جامعه‌سازانه بر پیامبر اسلام نازل نشده است بلکه برعکس) در بستر پراتیک انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه سیاسی و اجتماعی ۲۳ ساله مکی و مدنی بر پیامبر اسلام نازل شده است و همین «پراتیک انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه پیامبر اسلام

اگر بخواهیم مهم‌ترین سخن امام علی در نهج البلاغه پس از قطع وحی بر بشریت و وفات پیامبر اسلام در اینجا به صورت مختصر و کپسولی معرفی کنیم، باید بدون تردید در این رابطه به رویکرد امام علی به قرآن که در خطبه ۱۵۸ - نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۲۲۳ - سطر ۱۵ اشاره کنیم که می‌فرماید: «ذَلِك الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَلَنْ يَنْطِقَ» - قرآن صامت است و شما باید او را به حرف درآورید.»

یادمان باشد که دکتر طه حسین، ادیب، نویسنده، مورخ و متفکر بزرگ مصری در کتاب گران‌سنگ «علی و بنون» (که در زبان فارسی به نام «علی و فرزندان» ترجمه و انتشار یافته است) داستان مردی را نقل می‌کند که در جنگ جمل دچار تردید می‌شود و با خود می‌گوید: «چطور ممکن است شخصیت‌هایی در سطح طلحه و زبیر و عایشه بر خطا باشند؟ سؤال خود را با خود امام علی در میان می‌گذارد و می‌گوید:

«ایمکن ان یجتمع زبیر و طلحة و عائشة علی باطل؟ آنک لملبوس علیک، ان الحق و الباطل لا یعرفان باقدار الرجال، اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله - آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟ امام علی در پاسخ به او می‌گوید: «حقیقت بر تو اشتباه شده حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت، اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار بگیرند، این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت‌ها بشود»، به عبارت دیگر امام علی به آن شخص می‌گوید: که تو مشکلات این است که «کار را واژگونه کرده‌ای، یعنی به جای اینکه شخصیت‌ها را با ترازوی حق و باطل بسنجی، می‌خواهی حق و باطل را با ترازوی شخصیت‌ها مقایسه کنی. برای رهایی از این آسیب تو باید اول حق و باطل را بشناسی، آنگاه شخصیت‌ها را برای سنجش در ترازوی حق و باطل قرار بدهی» (علی و بنون - طه حسین - ص ۴۰).

طه حسین پس از نقل این موضوع در تعریف این کلام امام علی در کتاب فوق خود می‌گوید:

«من پس از وحی و سخن خدا، جوابی پر شکوه‌تر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی‌شناسم» (علی و فرزندان - فصل حساس‌ترین فراز تاریخ - ص ۱۷۳)



زبان قرآن در طول ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام بوده است». لذا به همین دلیل با وفات پیامبر اسلام زبان قرآن هم خاموش شده است و در طول ۲۵ سال حیات سیاسی خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان این «قرآن صامت نتوانست به حرف درآید» و جدائی امام علی در طول ۲۵ سال فوق از عرصه پراتیک اجتماعی و سیاسی و تحول خواهانه و جامعه‌سازانه، خود عامل اصلی این خاموشی زبان قرآن و خود مانع اصلی به حرف درآوردن قرآن توسط امام علی بوده است، چراکه تاریخ حرکت خلفای ثلاثه نشان می‌دهد که فتوحات پی در پی آنها مانع از شکل‌گیری و یا ادامه پراکسیس سیاسی اجتماعی تحول خواهانه و جامعه‌سازانه و انسان‌سازانه پیامبر اسلام شده بود.

لذا به همین دلیل بود که امام علی از زمانی تصمیم به حرف درآوردن قرآن گرفت که در پی درخواست جنبش عدالت خواهانه مردم مصر و مدینه پس از قتل عثمان مجبور شد تا خلافت بر مسلمین را بپذیرد، مع الوصف، در این رابطه است که ما می‌توانیم «نهج البلاغه امام علی را حاصل و سنتز به حرف درآوردن قرآن توسط امام علی در طول چهار سال و نه ماه خلافت او (که باز تولید پراکسیس سیاسی - اجتماعی تحول خواهانه پیامبر اسلام توسط امام علی بود) تعریف نمائیم» بنابراین، بدین ترتیب است که برخورد ما با نهج البلاغه امروز باید «صورت تطبیقی داشته باشد نه صورت انطباقی و تقلیدی» و برای انجام این مقصود «برخورد ما در این زمان با نهج البلاغه باید تنها در راستای اخذ متد جهت به حرف درآوردن قرآن باشد» یعنی آنچنانکه قرآن در فرایند پساوفات پیامبر اسلام صامت شده بود و امام علی پس از ۲۵ سال صامت بودن قرآن توسط باز تولید پراکسیس کنکرت اجتماعی سیاسی و تحول خواهانه توانست قرآن را به حرف درآورد، در هر «برهه از زمان ما موظفیم در چارچوب پراتیک سپهر عمومی و اجتماعی تحول خواهانه زمان خودمان باز قرآن را به حرف درآوریم».

بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۱۱ سال گذشته همراه با باز تولید پراکسیس سیاسی و اجتماعی و تحول خواهانه خود توسط نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) پیوسته تلاش کرده است تا توسط سلسله درس‌های نهج البلاغه، در چارچوب یک «رویکرد ترویجی» (نه تبلیغی) «روش به حرف درآوردن قرآن در

عصر ما با تاسی تطبیقی (نه انطباقی) از روش امام علی به مخاطبین آموزش بدهد» بنابراین هدف ما از سلسله درس‌های نهج البلاغه در نشر مستضعفین «آموزش متد به حرف درآوردن قرآن به صورت تطبیقی می‌باشد» چراکه بر این باوریم که «بدون فهم نهج البلاغه و روش امام علی در به حرف درآوردن قرآن، هرگز ما نمی‌توانیم به صورت تطبیقی در زمان و عصر کنکرت خودمان قرآن را به حرف درآوریم.» علت و دلیل این امر همان است که محتوای کتاب نهج البلاغه در زمانی که امام علی در سپهر عمومی و اجتماعی تحول خواهانه جامعه و زمان خودش دارای پراکسیس اجتماعی - سیاسی بوده است (چهار سال و نه ماهه خلافتش) شکل گرفته است، هر چند که سید رضی چهار قرن بعد از امام علی در دوران آل بویه موفق به جمع‌آوری گزینش نهج البلاغه شده است.

البته باید عنایت داشته باشیم که با شهادت امام علی، باز «محتوای نهج البلاغه دچار سرنوشت قرآن شد، یعنی ذلک النهج البلاغه فاستنطقوه، ولن ینطق - که برای به حرف درآوردن نهج البلاغه صامت در این شرایط باز باید این کتاب را در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی تحول خواهانه جامعه امروز ایرانیان را فهم کنیم». تنها در آن زمان است که ما می‌توانیم به صورت تطبیقی (نه انطباقی) از نهج البلاغه متد به حرف درآوردن قرآن در این زمان را یاد بگیریم. در این رابطه فراموش نکنیم که نهج البلاغه چهار صد سال بعد از شهادت امام علی در دوران آل بویه توسط سید رضی جمع‌آوری شده است؛ که معنای این حرف آن می‌باشد که محتوای نهج البلاغه (منهای بخش نامه‌ها) برای مدت چهار قرن به صورت سینه به سینه از طریق حافظه‌ها انتقال پیدا کرده است؛ که همین امر باعث شده است که «برعکس قرآن استناد تمامی کتاب نهج البلاغه به امام علی جای آن قلت دارد، چراکه آنچنانکه خود سید رضی در مقدمه این کتاب نوشته است، معیار انتخاب او فقط شکل بلاغت آنها بوده است نه چیزی بیشتر از آن و اصلاً به ریشه تاریخی خطبه و نامه‌ها و کلمات قصار و صحت استناد آن‌ها به امام علی کاری نداشته است.»

باری، در این زمان برای اینکه بتوانیم نهج البلاغه را به حرف درآوریم موظف به انجام دو موضوع هستیم، نخست اینکه استناد آن خطبه و کلام به امام علی برای ما مسجل گردد؛ و دیگر اینکه در چارچوب سپهر پراتیک عمومی و اجتماعی تحول خواهانه عصر خودمان محتوای نهج البلاغه

را راست آزمائی و آن را فهم بکنیم. مع الوصف، به همین دلیل است که «هم قرآن و هم نهج البلاغه در عرصه به حرف درآمدن در عصر ما گرفتار سه رویکرد مختلف انطباقی و تطبیقی و دگماتیستی شده‌اند»، به عبارت دیگر به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه در عصر و زمان به سه صورت دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی امکان پذیر می‌باشد.

در «شیوه دگماتیستی» آنچنانکه در طول بیش از هزار سال دوران پس‌آل بویه توسط روحانیت حوزه‌های فقه‌ای انجام گرفته است، این «به حرف زدن در چارچوب فقه دگماتیست و اسلام دگماتیستی روایتی حوزه‌های فقهی انجام گرفته است» که البته علی دوام این روش همچنان در حوزه‌های فقه‌ای در حال استمرار می‌باشد؛ و اما برعکس به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه به شیوه دگماتیستی که در چارچوب اسلام روایتی و فقه‌ای صورت گرفته است، دو شیوه دیگر انطباقی و تطبیقی به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه در چارچوب سپهر عمومی و اجتماعی تحول خواهانه اجتماعی قابل انجام می‌باشد؛ و به عبارت دیگر هم در رویکرد انطباقی و هم در رویکرد تطبیقی به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه در چارچوب سپهر عمومی و اجتماعی تحول خواهانه جامعه خود امکان پذیر می‌باشد؛ و دلیل این امر همان است که هم طرفداران رویکرد انطباقی به قرآن و نهج البلاغه و هم طرفداران رویکرد تطبیقی بر این باورند که از آنجائیکه قرآن و نهج البلاغه در بستر سپهر پراتیک عمومی و اجتماعی تحول خواهانه جامعه زمان خود تکوین پیدا کرده‌اند، بنابراین در هر زمانی که ما می‌خواهیم قرآن و نهج البلاغه را به حرف درآوریم، مجبوریم که این به حرف درآوردن در بستر سپهر پراتیک عمومی و اجتماعی تحول خواهانه جامعه زمان خودمان انجام بگیرد.

شاید بهتر باشد که مطلب را اینچنین مطرح کنیم که «به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه در سپهر رویکرد فردگرایانه یا صوفیانه و عارفانه و رویکرد تقلیدگرایانه و تکلیف‌گرایانه و تعبدگرایانه دارای خروجی نهائی دگماتیستی می‌باشد». یادمان باشد که «وجه مشترک رویکرد صوفیانه و عارفانه و رویکرد فقیهانه تکلیفی و تقلیدی و تعبدی همان رویکرد فردگرایانه آنها می‌باشد»، بنابراین، در چارچوب رویکرد فردی صوفیانه و عارفانه یا فقیهانه در هر زمانی چه حال و چه گذشته و چه آینده، اگر قرآن و نهج البلاغه را به حرف درآوریم، خروجی نهائی این به حرف درآوردن داری جوهر دگماتیستی می‌باشد؛ یعنی

هرگز با «رویکرد فردی عارفانه و فقیهانه ما نمی‌توانیم به صورت انطباقی و تطبیقی قرآن و نهج البلاغه را به حرف درآوریم» و تنها برای اینکه بتوانیم به صورت انطباقی و تطبیقی قرآن و نهج البلاغه را به حرف درآوریم، باید این به حرف درآوردن در بستر سپهر پراتیک عمومی و اجتماعی تحول خواهانه جامعه خودمان در این شرایط خودویژه صورت بگیرد.

البته فرق بین دو رویکرد انطباقی و تطبیقی «به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه» در سپهر عمومی و اجتماعی تحول خواهانه جامعه ما این است که آنچنانکه محمد اقبال می‌گوید: «تفاوت بین این دو رویکرد می‌بایست در عرصه نوع پیوند بین ابدیت و تغییر تعریف بشود». بدین ترتیب که در چارچوب «رویکرد انطباقی، ابدیت در قالب زمان تعریف می‌شود» آنچنانکه در «رویکرد تطبیقی زمان سوار بر ابدیت می‌گردد» و در «رویکرد دگماتیستی ابدیت بدون زمان مطرح می‌گردد» به عبارت دیگر در «رویکرد تطبیقی ما با زبان زمان و حرف قرآن و نهج البلاغه این‌ها را به حرف درمی‌آوریم» در صورتی که در «رویکرد انطباقی، ما با زبان قرآن و نهج البلاغه و حرف زمان، این دو را به حرف درمی‌آوریم». پر پیداست که بین این «دو نوع به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد» که در اینجا برای فهم این مهم مجبور به ذکر یک مثال هستیم.

به این صورت که از یکطرف هم سید جمال و هم مهندس مهدی بازرگان و از طرف دیگر معلمان کبیرمان هم اقبال و هم شریعتی معتقد به حرف درآوردن قرآن در عصر و زمان خود بوده‌اند؛ اما بدون تردید رویکرد به حرف درآوردن قرآن توسط این دو دسته متفاوت بوده است، به این ترتیب که «سید جمال و مهندس مهدی بازرگان توسط حرف زمان و زبان قرآن تلاش می‌کردند تا قرآن و اسلام را به حرف درآورند» در صورتی که اقبال و شریعتی توسط «حرف قرآن و زبان زمان قرآن و اسلام را به حرف درآورند» لذا به همین دلیل در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین در طول ۴۳ سال گذشته (از سال ۵۵ که این حرکت تکوین پیدا کرده است الی الان) «بازرگان و سیدجمال جزء گروه انطباقیون به حرف درآوردن قرآن تعریف کرده است» اما «محمد اقبال و شریعتی جزء گروه تطبیقیون به حرف درآوردن قرآن تعریف کرده است.» \*

ادامه دارد



# کدامین «استراتژی»؟

# «مردم را از این‌ها بگیریم»؟

# «این‌ها را از مردم بگیریم»؟

در طول ۴۱ سال گذشته رژیم مطلقه فقهتی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود توانسته‌اند به حذف و قلع و قمع بالقوه و بالفعل آلترناتیوهای خود در داخل و خارج از کشور دست پیدا کنند.

بطوریکه «پس از ۴۱ سال متاسفانه امروز شاهدیم که رژیم مطلقه فقهتی نه در داخل و نه در خارج از کشور آلترناتیوی ندارد» و در این رابطه است که در شرایط فعلی قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه هیچ آلترناتیوی برای رژیم مطلقه فقهتی نمی‌بینند و «در تحلیل نهایی، همه آنها منافع خود را در حفظ همین رژیم می‌بینند» و البته تکیه این قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه بر جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور، تنها در راستای «کسب اهرم فشار برای به تسلیم وادار کردن رژیم مطلقه فقهتی می‌باشد».

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد عبارتند از:

۱ - در پاسخ به دو سؤال: «کدامین استراتژی؟ مردم را از حاکمیت مطلقه فقهتی بگیریم؟ یا آنها را از مردم ایران بگیریم؟» دو پاسخ می‌توانیم به دو سؤال فوق بدهیم.

اول اینکه بگوئیم «اولویت آن است که باید مردم و توده‌های اعماق جامعه ایران را از حاکمیت مطلقه فقهتی بگیریم».

دوم اینکه بگوئیم «برای شکست

باری، توسط کسب این رهبری و هژمونی توسط روحانیت حوزه‌های فقهتی بود که «انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در نطفه شکست خورد و مرده به دنیا آمد». فراموش نکنیم که انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران از همان روزی شکست خورد که تمامی جریان‌های چپ و مذهبی و ملی و تمامی جنبش‌ها از جنبش‌های دموکراتیک تا جنبش‌های کارگری جامعه بزرگ ایران زیر شعار «همه با هم» خمینی (بخوانید همه با من) دست بیعت با او دراز کردند آن هم در شرایطی که «حتی یکی از مدعیان چپ و سوسیالیسم و دموکراسی کتاب ولایت فقیه خمینی که مانیفست اندیشه‌های او بود، نخوانده بودند» و لذا در این رابطه بود که همه این جریان‌ها از ۲۲ بهمن به بعد، به موازات فرو ریختن دستگاه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، پس از بیعت با خمینی «به دنبال جمع کردن اسلحه و سربازگیری بودند» و واقعا بر این باور بودند که می‌توانند در راستای کسب قدرت سیاسی مانند لنین، از انقلاب فوریه روسیه (که در رویکرد آنها همان انقلاب ۲۲ بهمن خمینی بود) به راحتی عبور کنند و به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه دست پیدا کنند که البته خمینی و حواریون او (با کسب تجربه از انقلاب مشروطیت) درس همه آنها را خوانده بودند؛ و لذا از فردای انقلاب ۵۷ تمامی برنامه خودشان را در راستای قلع و قمع این جریان‌ها به کار گرفتند و از جنگ کردستان که در اسفند ۵۷ یعنی یکماه بعد از انقلاب بهمن ۵۷ شروع شد تا صندوق‌های رأی (خمینی با شعار: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر») و تا جایگزین کردن مجلس خبرگان قانون اساسی به جای مجلس موسسان (توسط سید محمود طالقانی) و تا پروژه اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۵۸ (توسط باند موسوی خوئینی‌ها تحت عنوان دانشجویان پیرو خط امام) و تا پروژه سرپل قرار دادن دولت موقت انتقالی بازرگان (به عنوان محلل حکومت و قدرت و آموزش دادن حواریون خمینی) و حذف آنها و تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ (توسط تئوریسین ارتجاع یعنی حسین حاجی فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش) و تا تکیه بر صدور انقلاب به کشورهای منطقه و تکوین جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقهتی خمینی با حزب بعث عراق به رهبری صدام حسین و تا ۳۰ خرداد ۶۰ و کشتار دهه ۶۰ و در رأس آنها نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ با فتوای خمینی در زندان‌های سیاسی و غیره، همه و همه سناریوی از پیش طراحی شده رژیم مطلقه فقهتی و خمینی جهت حذف آلترناتیوهای رژیم مطلقه فقهتی در دهه ۶۰ بود؛ که متاسفانه در این امر خمینی و حواریون او موفق هم شدند؛ یعنی



حاکمیت مطلقه فقه‌ای حاکم، باید ابتدا خود صاحبان قدرت رژیم مطلقه فقه‌ای را از مردم ایران بگیریم» در این رابطه مطرح کردیم که در تحلیل نهائی هر دو پاسخ فوق برای «کنش‌گران فردی و جمعی جریان‌های سیاسی تبیین‌کننده استراتژی می‌باشد» چراکه در ادامه با تعیین یکی رویکردهای دوگانه فوق، موظفیم بگوئیم «چگونه؟» یادمان باشد که «چگونه؟» در اینجا همان «استراتژی فرد و جریان‌های سیاسی می‌باشد» که مشخصاً در ۱۵۰ سال گذشته (از زمان میرزا یوسف خان مستشارالدوله که جزوه «یک کلمه» را نوشت تا به امروز) این استراتژی توسط پیشاهنگان فردی و جریانی داخل و خارج از کشور ایرانی تبیین شده است.

۲ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که از سال ۵۸ حرکت برونی خود را در چارچوب حرکت عمودی و یا سازمانی آرمان مستضعفین شروع کرده است، تبیین «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه» خودش را در ادامه «جنبش روشنگری شریعتی» با همین سؤال آغاز کرده است، یعنی در شرایطی که گروه فرقان از سال ۵۸ با ادعای ادامه حرکت شریعتی، مدعی بود که توسط ترور صاحبان سه قدرت «زر و زور و تزویر» جهت تحول در جامعه ایران «باید آنها را از مردم بگیریم»، آرمان مستضعفین با علم کردن شعار: «این‌ها را از مردم نگیرید، مردم را از این‌ها بگیرید» انحراف استراتژی و ترورهای گروه فرقان را به نقد کشید و در ادامه همین رویکرد بود که آرمان مستضعفین در سال ۶۰ در نامه سرگشاده به رهبری مجاهدین خلق، رویکرد ارتش خلقی و چریک‌گرایی و ترورهای سازمان مجاهدین خلق از ۳۰ خرداد به بعد به نقد کشید و «فرایند ۳۰ خرداد به بعد سازمان مجاهدین خلق را چاهی دانست که خمینی برای سلاخی مجاهدین از قبل آماده کرده بود.»

لذا بدین ترتیب بود که مجاهدین خلق با تصور اینکه می‌توانند توسط مبارزه مسلحانه توازن قوا را در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند، وارد این چاه ویل از پیش‌کنده شده خمینی شدند و البته مدت ۳۸ سال است که مجاهدین خلق در این چاه ویل رژیم مطلقه فقه‌ای در حال دست و پا زدن می‌باشند و متأسفانه علی‌الدوام با پرداخت هزینه‌های نجومی در حال عقب‌نشینی از تمامی سرمایه سیاسی و استراتژیک و اجتماعی گذشته خود می‌باشند؛ و در طول ۳۸ سال گذشته «جز تقدیس و تمجید از انحرافات تاکتیکی و استراتژی خود، حتی حاضر نشده‌اند به اندازه دو خط گذشته خود را نقد بکنند.»

به هر حال در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان

مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال گذشته در عرصه حرکت عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و حرکت افقی یا جنبشی نشر مستضعفین پیوسته در چارچوب استراتژی: «این‌ها را از مردم نگیرید، مردم را از این‌ها بگیرید» پیوسته تلاش کرده است که «استراتژی ارتش خلقی و چریک‌گرایی و ترور سازمان مجاهدین خلق را به نقد بکشد» و فونکسیون استراتژی مجاهدین خلق در طول بیش از نیم قرن گذشته نسبت به جامعه ایران «یک استراتژی انطباقی کپی پیست شده» (از مناطق و جغرافیای دیگر از الجزائر تا کوبا بداند که هرگز در جامعه ایران به علت خودویژگی‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نمی‌تواند از فونکسیون مثبتی برخوردار بشود) بداند؛ و لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، بخصوص در طول ۳۸ سال گذشته، (حرکت سازمان مجاهدین خلق) تمامی انحرافات تاکتیکی و استراتژی از پیوند با صدام حسین تا پیوند امروز با جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا جهت سرنگونی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم معلول همین انحراف استراتژی ارتش خلقی و چریک‌گرایی و ترور آنها تحلیل نماید؛ و قطعاً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تا زمانیکه سازمان مجاهدین خلق در عرصه استراتژی بیش از نیم قرن گذشته خود حاضر به بازنگری و بازشناسی و بازسازی نشوند، هرگز نمی‌تواند خود را از باتلاق انحراف سیاسی که امروز گرفتار آن شده‌اند، نجات بدهند.

۳ - برای جایگزین کردن استراتژی: «مردم را از این‌ها بگیریم» به جای استراتژی: «این‌ها را از مردم بگیریم» باید مبانی رویکرد و استراتژی خود را بر پایه این اصول استوار کنیم:

الف - چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی باید «رویکرد تطبیقی جایگزین رویکرد انطباقی بکنیم» زیرا برای اینکه «بتوانیم مردم را از این‌ها بگیریم» باید:

اولاً به جای رویکرد «نخبه‌گرایانه و حرکت از بالا، به حرکت از پایین اعتقاد پیدا کنیم.»

ثانیاً باید بر این باور باشیم که «آگاهی نباید از بیرون به توده‌های اعماق جامعه ایران تزریق بکنیم» بلکه برعکس، باید بر این اعتقاد باشیم که «آگاهی باید صورت کنکرت و مشخص از دل حرکت گروه‌های مختلف اجتماعی (جامعه بزرگ و متکثر ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کار و زحمت) حاصل بشود.»

ثالثاً مؤمن این به حقیقت باشیم که «نجات مردم از بالائی‌های قدرت، از مسیر اولویت کسب قدرت سیاسی



توسط نخبگان سیاسی داخل و خارج از کشور عبور نمی‌کند» چراکه تا زمانیکه اعماق جامعه ایران «در مسیر رهائی از اسارت فرهنگی، اسارت اجتماعی، اسارت سیاسی و اسارت اقتصادی قرار نگیرند، هرگز و هرگز کسب قدرت سیاسی توسط نخبگان و احزاب بالائی‌های قدرت نمی‌تواند باعث رهائی توده‌های اعماق جامعه ایران بشود» و از همه مهمتر اینکه «بدون رهائی پائینی‌های جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران، شرایط برای بازتولید استبداد به صورت خشن‌تر از گذشته فراهم می‌شود» آنچه‌آنکه در جریان انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، شاهد بودیم که به علت اینکه اعماق جامعه ایران در مسیر رهائی از اسارت فرهنگی و اسارت اجتماعی و اسارت اقتصادی قرار نرفتند، با رهائی موقت از اسارت سیاسی (توسط سرنگون شدن رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی) جامعه ایران نتوانست از اسارت فرهنگی و اسارت اسلام دگماتیست فقهاتی (تعبدگرا و تکلیف‌محور و تقلیدگرا) و اسارت اجتماعی و اسارت اقتصادی رهائی پیدا کند، در نتیجه همین امر بسترساز آن شد که حتی «همان رهائی موقت از اسارت سیاسی هم قربانی بشود» و شرایط برای شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران و بازتولید استبدادی خشن‌تر از گذشته در قالب نظریه ولایت فقیه خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم گردد.

رابعاً بر این اعتقاد باشیم که «بدون تحول فرهنگی و تحول اجتماعی از پائین هرگز نمی‌توان به استراتژی مردم را از این‌ها بگیریم دست پیدا کنیم». یادمان باشد که اختلاف مهاتما گاندی با علامه محمد اقبال لاهوری در جریان انقلاب هندوستان در عرصه مبارزه ضد استعماری با امپریالیسم انگلستان، در همین رابطه شکل گرفته بود، چراکه «مهاتما گاندی بر مبارزه سیاسی از بالا در چارچوب نافرمانی مدنی به صورت یک اقدام جمعی و در ابعاد توده‌ای تکیه می‌کرد» و نافرمانی مدنی را «شیوه مبارزه» برای رسیدن به خواست‌های جمعی مردم هندوستان در مبارزه ضد استعماری بر علیه امپریالیسم انگلستان تعریف می‌کرد و معتقد بود که توسط نقض آگاهانه و عامدانه و مسالمت‌آمیز قوانین و مقررات و فرامین معین حکومتی دست‌نشانده امپریالیسم انگلستان توسط مردم هندوستان به صورت مدنی یا به صورت غیر نظامی و غیر قهرآمیز مردم هندوستان می‌توانند به اهداف رهائی‌بخش خود در مبارزه ضد استعماری دست پیدا کنند. در این رابطه بود که او تلاش می‌کرد تا با توده‌ای کردن مبارزه نافرمانی مدنی، امپریالیسم انگلستان را به زانو درآورد.

اما علامه محمد اقبال لاهوری برعکس مهاتما گاندی (که بر مبارزه نافرمانی مدنی به صورت استراتژی تکیه می‌کرد)

بر «شیوه نافرمانی مدنی گاندی» به عنوان تاکتیک سیاسی تکیه می‌کرد نه استراتژی. قابل ذکر است که محمد اقبال به عنوان یک فعال سیاسی و اجتماعی و یکی از رهبران مبارزه رهائی‌بخش مردم هندوستان با امپریالیسم انگلستان، برای اینکه شیوه نافرمانی مدنی مبارزه گاندی در مبارزه ضد استعماری و رهائی‌بخش مردم هندوستان، علاوه بر رویکرد سلبی آن بتواند در عرصه ایجابی توسط جامعه آلترناتیوی بسترساز دموکراسی و سوسیالیسم برای مردم هندوستان بشود، «معتقد به تحول فرهنگی از پائین در توده‌های اعماق جامعه هندوستان بود که البته مهاتما گاندی در این رابطه مخالف رویکرد تحول فرهنگی از پائین محمد اقبال بود» و او بر این باور بود که «تنها با تحول سیاسی از بالا می‌تواند مبارزه ضد استعماری مردم هندوستان در چارچوب نافرمانی مدنی به اهداف سلبی و ایجابی آن برساند.»

خامساً برای اینکه بتوانیم استراتژی «مردم را از این‌ها بگیریم» در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده ایران مادیت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ببخشیم، «باید توده‌های اعماق جامعه ایران را از فرایند تقلیدگرایی و تعبدگرایی و تکلیف‌گرایی در برابر بالائی‌های قدرت (امروز جامعه بزرگ و متکثر ایران) وارد فرایند حقی و شعوری و دنیاگرایی و اختیار و انتخاب‌گرایی فردی و اجتماعی بکنیم» تا توده‌های اعماق جامعه ایران برای خود حق و حقوقی قائل بشوند و مشروعیت حاکمیت و بالائی‌های قدرت را به چالش بکشند. یادمان باشد که در جریان انتخابات مجلس هفتم (که در بست به صورت مهندسی شده در دایره هسته سخت رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای قرار داشتند و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی بی‌نصیب از آن بودند) مشکینی رئیس مجلس خبرگان رهبری (در آن زمان) در نماز جمعه قم در تقدیس از انتخابات مهندسی شده مجلس هفتم حزب پادگانی خامنه‌ای اعلام کرد که: «من از امام زمان تشکر می‌کنم که رسماً در شب قدر آمدند و با توشیح خودشان پای لیست نمایندگان مجلس هفتم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آنها را تأیید کردند» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ). \*

ادامه دارد



# اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

## اصول «رنالیسم دینی»

### در منظومه معرفتی محمد اقبال

و مرزبندی با خداشناسی یونانی زده فلاسفه و متکلمین و خداشناسی تصوف زده گذشته مسلمانان می کند چراکه خدائی که اسلام تاریخی از اواخر قرن اول هجری توسط متکلمین اشاعره و معتزله و فلسفه یونانی وارداتی توسط مأمون عباسی و اسلام روایتی که از فردای وفات پیامبر اسلام (در سال ۱۱ هجری) توسط ابوهریره با ۳۰ هزار حدیث جعلی از پیامبر اسلام در برابر «اسلام قرآن پیامبر اسلام» تبیین شده بود و خدائی که توسط تصوف وارداتی هند شرقی برای مسلمانان توسط عرفا و صوفیان در طول نزدیک به ۱۴ قرن گذشته معرفی شده بود و خدای بیکار نشسته در ماورالطبیعه ارسطو بود و خدای بی رحم خشمناک جباری که تصوف و محمد غزالی مطرح کرده بودند (در کف شیر نر خون خواره ایم / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای - مولوی) و خدای زندانی در علم باری خویش اشاعره و خدای بی تفاوت و غیر مسئول اهل تصوفی که در برابر حمله بی رحمانه مغول می گفتند: «حمله بی رحمانه مغول، باد بی نیازی خداوند است که در حال وزیدن می باشد.»

پر پیدا است که محمد اقبال بر پایه چنین «خداشناسی‌های مسلمانان» هرگز و هرگز نمی توانست منظومه معرفتی خدامحور خود را تدوین نماید و توسط آن پروژه بازسازی عملی و نظری خود

در این رابطه است که می توانیم داوری کنیم که یکی از ارکان رنالیسم دینی محمد اقبال لاهوری «پیوند عقل و عشق است» چراکه محمد اقبال معتقد است که در چارچوب پیوند بین عقل و عشق، علاوه بر اینکه انسان و همچنین مسلمانان می توانند از دستاوردهای عقل بشری در عرصه تکنولوژی و صنعت در جهان بهره مند بشوند، می توانند در برابر عقل خودبین، از پرواز جهانگشای عشق جهان بین نیز برخوردار شوند و از آفات عشق خودبین نجات پیدا کنند.

ب - پیوند بین «خدا و جهان و انسان». فراموش نکنیم که منظومه اندیشه محمد اقبال لاهوری «یک اندیشه خدامحور می باشد» (نه پیامبر محور) و لذا در این رابطه است که او در چهار فصل آغازین کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام که مانیفست اندیشه‌های او می باشد تمامی تلاشش بر این امر قرار دارد که «منظومه اندیشه خدامحور خود را مدون نماید» یعنی منهای فصل اول که صورت مقدمه دارد و در این فصل تلاش او بر این امر قرار دارد تا به تبیین تجربه دینی به عنوان یک واقعیت علمی در کنار تجربه حسی بپردازد. یادمان باشد که محمد اقبال در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام (تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - سطر ۴) «عقل قرآنی، عقل برهانی استقرائی تعریف می کند» و در همان فصل پنجم (روح فرهنگ و تمدن اسلامی) کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، او تلاش می کند که نشان دهد که اروپا روش استقرائی خود را از مسلمانان آموخته است.

مع الوصف، بدین ترتیب است که محمد اقبال از اواخر فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام تا انتهای فصل پنجم، تمام تلاشش بر این امر قرار دارد که منظومه معرفتی خودش را به صورت «خدامحوری» به جای «پیامبرمحوری» تبیین نماید. بدون تردید، برای بازسازی و مدون کردن اسلام تاریخی (با توجه به خداشناسی هزاران ساله گذشته مسلمانان که بر پایه کلام جبری گری اشاعره و کلام یونانی زده فلسفی معتزله استوار بود) محمد اقبال مجبور بود که مانیفست اندیشه‌های خودش در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام با «اولویت کلامی در چارچوب اجتهاد در اصول، از بازشناسی خداوند شروع نماید». تکیه او بر تبیین «تجربه دینی» (در برابر دو تجربه حسی استقرائی و تجربه باطنی اهل تصوف) در فصل اول کتاب بازسازی، دلالت بر رویکرد محمد اقبال جهت دستیابی به خداشناسی قرآنی



را مادیت ببخشد؛ و توسط آن به بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی مسلمانان بپردازد.

باری، در این رابطه بود که محمد اقبال در چارچوب پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام مجبور و موظف بود تا ابتدا به بازشناسی خداشناسی مسلمانان بپردازد، چراکه اقبال معتقد بود که با خدای خارج از وجود و بیکار نشسته در ماوراء الطبیعه و مانند یک حیوان درنده (آنچنانکه محمد غزالی از قول داود پیامبر نقل می‌کند) در برابر مسلمانان و خدای مجبور در علم خویش اشاعره و خدای بازنشسته تورات و غیره و غیره، هرگز و هرگز نمی‌توان جوامع مسلمان معتقد به چنین خدائی را، جوامعی نوآور و خلاق و آفریننده و با اراده بار آورد. مع الوصف، از اینجا بود که سنگ بنای زیرساختی منظومه معرفتی «رنالیسم دینی محمد اقبال، بر خدای خالق و مختار و نوآور و دائماً در حال خلق جدید قرآن گذاشته شده است» چراکه اقبال معتقد بود که «ظهور انسان مختار در جوامع مسلمان در گرو خدای مختار می‌باشد» و با خدای مجبور و بی‌اختیار و محصور در علم باری خویش و خدای بیکار نشسته در ماوراء الطبیعه و خدای بازنشسته و خسته تورات و خدای جبار غیر مسئول، هرگز نمی‌توان انسان و مسلمان مختار و آفریننده خلاق ساخت.

اقبال بر این باور بود که چنین خداشناسی باید توسط یک متد و راه و مسیر تجربی برای مسلمانان حاصل بشود، نه مسیر ذهنی مجرد انتزاعی و لذا در این رابطه است که در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی تحت عنوان: «معرفت و تجربه دینی» اهتمام او بر این امر قرار دارد تا «تجربه دینی» را به عنوان یک راه علمی جهت خداشناسی تعریف نماید. اقبال در عرصه «بازنگری کلامی به خداشناسی مسلمانان» از آنجا این همه بر استحکام کلامی این امر تاکید می‌ورزد، چراکه او برعکس فلاسفه یونانی بیش از اینکه به ماوراء الطبیعه بپردازد، به «طبیعت و تاریخ فکر می‌کند» و بیش از آنکه به «نظر» بیاندهد به «عمل و فونکسیون عملی آن نظر فکر می‌کند»؛ و لذا در این رابطه است که او در تفسیر آیه ۱۱ سوره رعد «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - خداوند اوضاع و احوال مردمی را تغییر نمی‌دهد مگر آنگاه که خود ایشان آنچه را که در خود دارند، تغییر داده باشند» می‌گوید:

«قسمت آدمی این است که در ژرف‌ترین بلندپروازی‌های جهان اطراف خویش شرکت جوید و به سرنوشت خویش و نیز سرنوشت طبیعت شکل دهد و این کار را گاه با

همساز کردن خود با نیروهای طبیعت و گاه از طریق به کار انداختن همه نیرومندی خویش برای به قالب ریختن طبیعت بنا بر هدف و غرضی که خود دارد به انجام برساند؛ و در این فرایند تغییر تدریجی، خداوند یار و مددکار آدمی خواهد بود، به شرط اینکه از جانب خود او اقدامی بشود» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۶ - سطر ۱۷ به بعد)

به عبارت دیگر اقبال در این عبارات می‌خواهد در تفسیر آیه ۱۱ سوره رعد بگوید که خداوند هیچ قوم و جامعه‌ای را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه خودشان پیش دستی بکنند و این از نظر اقبال یعنی «مشارکت بین خداوند و انسان در عرصه تغییر انسان و جامعه و تحول تاریخ می‌باشد». مع الوصف، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «مضمون و جوهر پروژه بازسازی نظری و عملی محمد اقبال به میان آوردن آدمی در عرصه انسان‌سازی و جامعه‌سازی و تحول تاریخی می‌باشد» بنابراین در «رنالیسم دینی» محمد اقبال، از آنجائیکه خدای قرآنی او «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌باشد و از آنجائیکه «بَدِيع» به معنای «نوآوری در خلقت است»، «خدای قرآن تجربه شده توسط پیامبر اسلام، خدای خالق و خدای نوآور و خدای مختار و خدای با اراده و خدای مسئول و خدای دائماً در حال خلق جدید می‌باشد».

«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (سوره الرحمن - آیه ۲۹)

از آنجائیکه در منظومه معرفتی اقبال، «زمان» عین نو شونگی در خلقت می‌باشد و اقبال در چارچوب «زمان»، امر نو شونگی وجود را تبیین می‌نماید و موضوع زمان را به خداوند هم تعمیم می‌دهد» و برعکس گذشتگان «جهان را در خداوند می‌دید، نه خدا را در جهان» (به عبارت دیگر محمد اقبال خداوند را محیط بر جهان می‌دید نه محاط در جهان) در نتیجه این امر باعث گردید تا محمد اقبال در بازسازی کلامی خداشناسی مسلمانان (در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام) خدای خالق و با اراده و نوآور و دائماً در حال خلق جدید جایگزین خداشناسی قبلی مسلمانان بکند؛ و از آنجائیکه در رویکرد قرآنی محمد اقبال، «انسان خلیفه الله و جانشین خداوند می‌باشد» پر واضح است که با خدای خالق و مختار و نوآور و دائماً در حال خلق جدید، جانشینی چنین خداوندی نیز انسان و مسلمان خالق و مختار و دائماً در حال خلق جدید در عرصه انسانی و اجتماعی و تاریخی می‌شود؛ و در این رابطه است که او

می‌گوید:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور

خودگری خودشکنی خودنگری پیدا شد

خبری رفت زگردون به شبستان ازل

حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

آرزو بی‌خبر از خویش به آغوش حیات

چشم واکرد و جهان دگری پیدا شد

زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر

تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

کلیات اشعار محمد اقبال - افکار - ص ۲۱۵ - سطر ۳ به بعد

آنچه از ابیات فوق محمد اقبال قابل فهم است اینکه:

اولاً انسان مورد نظر اقبال چهار مشخصه دارد که این چهار مشخصه عبارتند از خودگری، خودشکنی، خودنگری، پرده دری. وجه مشترک چهار مشخصه فوق «خلاقیت و اراده و اختیار انسان می‌باشد». پر واضح است که چهار مشخصه فوق «اصول محوری زیرساختی عرفان بازسازی شده محمد اقبال در ادامه مسیر شیخ احمد سر هندی می‌باشد» (قابل ذکر است که معلمان بزرگ و پیش‌کسوت اقبال در عرصه بازسازی فقه و کلام شاه ولی الله دهلوی و در عرصه بازسازی عرفان مسلمانان شیخ احمد سر هندی و در عرصه بازسازی عملی سیدجمال الدین اسدآبادی بوده‌اند). آنچنانکه در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که بدون فهم این چهار خودویژگی انسان اقبال، هرگز و هرگز نه تنها نمی‌توانیم عرفان مورد قبول محمد اقبال فهم کنیم، بلکه مهمتر از آن اینکه نخواهیم توانست بین عرفان محمد اقبال با عرفای مسلمان قبل از او مرزبندی محوری نمائیم؛ و از همه مهمتر اینکه محمد اقبال در چارچوب این چهار مشخصه انسانی است که «اصل فناء فی الله» مورد قبول همه عرفای مسلمان ماقبل خود را (که از نئو افلاطونی‌ها به عرفان مسلمانان راه پیدا کرده است) به چالش می‌کشد.

فراموش نکنیم که بدون استثناء تمامی عرفا و اهل تصوف مسلمان از آغاز تا محمد اقبال به اصل «فناء فی الله» در آخرین مراحل سلک هفت‌گانه سالک اعتقاد داشتند یعنی در رویکرد آنها برای آنکه «ادمی خدا بشود» بی‌نهایت

کوچک در بی‌نهایت بزرگ باید فنا و نابود بشود و اختیار خودش را در عرصه «فناء فی الله» از دست بدهد. بدین ترتیب است که از نظر اقبال عامل اصلی انحطاط تصوف و عرفان مسلمانان در ۱۴ قرن گذشته همین اصل «فناء فی الله» عرفان گذشته مسلمانان بوده است.

آن یکی نحوی بکشتی در نشست

رو به کشتیبان نهاد آن خودپرست

گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا

گفت نیم عمر تو شد بر فنا

دل شکسته گشت کشتیبان زتاب

لیک اندم کرد خامش از جواب

باد کشتی را بگردابی فکند

گفت کشتیبان بدان نحوی بلند

هیچ دانی شنا کردن بگو

گفت نی از من تو سباحی مجو

گفت کل عمرت ای نحوی فناست

زانکه کشتی غرق این گرداب‌هاست

محو می‌باید نه نحو اینجا بدان

گر تو محوی بی‌خطر در آب ران

آب دریا مرده را بر سر نهد

ور بود زنده زدریا کی رهد

چون بمردی تو زاوصاف بشر

بحر اسرار نهد بر فرق سر

ای که خلقان را تو خر می‌خوانده‌ای

این زمان چون خر بر این یخ مانده‌ای

گر تو علامه زمانی در جهان

نک فنای این جهان بین وین زمان

مرد نحوی را از آن بر دوختیم

تا شما را نحو محو آموختیم

مثنوی - مولوی - دفتر اول - ابیات ۲۸۹۷ تا ۲۹۱۰ \*

ادامه دارد

## «شکست انقلاب مشروطیت» و

## «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»



جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ ابتدا خیزش‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند و بعداً توسط هدایت‌گری رهبری آن خیزش‌های اجتماعی بوده است که جامعه ایران وارد فرایند وضعیت انقلابی شده‌اند و در عرصه وضعیت انقلابی جامعه ایران بوده است که آن رهبرهای برون از خیزش و جنبش به تثبیت رهبری و هژمونی سیاسی فردی خود دست پیدا کرده‌اند. نهادسازی یا نهادینه کردن رویکرد و گفتمان این رهبرها در فرایند پسانهادینه کردن هژمونی و رهبری فردی آنها در شرایطی انجام گرفته است که اصلاً و ابداً توده‌ها یا کنش‌گران اصلی آن خیزش‌ها و جنبش‌ها از جوهر و محتوای برنامه آنها آگاهی نداشته‌اند؛ به عبارت دیگر توده‌های جامعه ایران در عرصه کنش‌گری ابرجنبش‌های سه گانه مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تنها می‌دانستند که «کی باید برود و کی می‌خواهد جانشین او بشود بدون اینکه بدانند چه می‌خواهد برود و چه می‌خواهد جانشین آن بشود» و البته خود این آفت مولود آفت فقدان احزاب و تشکل‌های «برنامه‌ای» بوده است تا توسط برنامه آترناتیوی خود بتوانند توده‌ها را بسیج نمایند.

همین خلاء احزاب و تشکل‌های برنامه‌ای است که باعث گردیده است تا تکوین پروسس ابرجنبش‌های جامعه

همچنین اضافه کنیم که آرایش اشکال مبارزه فوق در شرایط مختلف اجتماعی متفاوت می‌باشند بطوریکه در شرایطی مثل دوران جنبش مشروطیت «اعتراض خیابانی» نقش عمده داشته است، اما در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران «جنبش اعتصابی کارگران و در صدر آن‌ها جنبش اعتصابی کارگران صنعت نفت ایران نقش محوری داشته است» و در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به خصوص از بعد از سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله، این اعتراض اعتصابی کارگران بود که در کنار اعتراض خیابانی طبقه متوسط شهری توانست به صورت «اعتراض ترکیبی خیابان - کارخانه» رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی را از پای درآورد. البته بدون تردید در شرایط فعلی جامعه ایران تا زمانیکه مبارزه در شکل «ترکیبی کارخانه - خیابان» یا «پیوند طبقه متوسط شهری با طبقه کارگر» حاصل نشود مبارزه نمی‌تواند مثمرتر گردد.

برای مثال در جریان جنبش سبز سال ۸۸ از آنجائیکه مبارزه تک مؤلفه‌ای بود و تنها طبقه متوسط شهری وارد میدان شد و طبقه کارگر حاضر به حمایت از جنبش سبز نشد، در نتیجه همین امر باعث گردید تا مبارزه خیابان با مبارزه کارخانه پیوند پیدا نکند و مبارزه به صورت تک مؤلفه‌ای یعنی «اعتراض خیابانی طبقه متوسط شهری مادیت پیدا کند» که البته همین آفت تک مؤلفه‌ای علت اصلی شکست جنبش سبز در سال ۸۸ گردید بدون تردید. پر پیداست که اگر رهبری جنبش سبز در سال ۸۸ می‌توانست با وارد کردن طبقه کارگر در کنار طبقه متوسط شهری کوره مبارزه جنبش سبز در سال ۸۸ را داغتر کند و خیابان را با کارخانه پیوند بدهد، در ادامه آن به راحتی می‌توانست به مبارزه ترکیبی در اشکال پیوند بین کارخانه و خیابان یا اعتراض خیابانی و اعتصاب کارخانه‌ای دست پیدا کند و بدون تردید در آن صورت آنچنانکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ شاهد بودیم، دیگر شکست دادن جنبش سبز توسط حزب پادگانی خامنه‌ای غیر ممکن می‌شد.

یادمان باشد که در شرایطی که طبقه کارگر بتواند تمام قد وارد مبارزه میدانی با حاکمیت بشود، به علت اینکه «با ورود طبقه کارگر توازن قوا به سود پائینی‌ها جامعه تغییر می‌کند، امکان سرکوب آن جنبش‌ها غیر ممکن می‌شود.»

۱۲ - در هر سه ابرجنبش اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و



متکثر و رنگین کمان ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران «در گرو ظهور چهره‌های کاریزماتیک بشود» و تا زمانیکه این چهره‌های کاریزماتیک ظهور نکنند، امکان فراخوانی فراگیر و بسیج‌گری و سازماندهی توده‌های جامعه ایران وجود نداشته باشد. لذا به همین دلیل است که چه در مشروطیت با چهره کاریزمای ستارخان‌ها و باقرخان‌ها و در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران با چهره کاریزماتیک مصدق و در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ با چهره خمینی روبرو می‌شویم که در تحلیل نهائی شاهد بوده‌ایم که همین چهره‌های کاریزماتیک بوده‌اند که حرکت آینده آن جنبش‌ها را ترسیم کرده‌اند؛ و لذا در همین رابطه بوده است که در مشروطیت دوم پس از فتح تهران تا چهره کاریزماتیک جنبش (ستارخان) را به زانو درمی‌آوردند، جنبش گرفتار انحراف و انحطاط می‌شود؛ و در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران از زمانی که توانستند توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مصدق را محصور و محبوس و ممنوع‌التصویر و غیره بکنند و با ورود کنسرسیوم نفتی تمام دستاورد مصدق بر باد رفت و در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شاهد بودیم که از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ این خمینی چهره کاریزماتیک جنبش ضد استبدادی ۵۷ بود که با نهادینه کردن تمامی دستاوردهای انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ در ظرف رویکرد ارتجاعی ولایت فقیه خود، هیولای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از بطن انقلاب ضد استبدادی مردم ایران بیرون آمد.

البته شاید بعضی را باور بر این باشد که اصلاً بدون چهره‌های کاریزماتیک امکان تحقق و دستیابی به ابرجنبش‌ها و انقلابات اجتماعی وجود نداشته باشد که در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که «در خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین بدون تردید تنها توسط چهره‌های کاریزماتیک است که می‌توان توده‌های بی‌شکل‌اتمیزه را بسیج کرد و رهبری نمود و حرکت آنها را در خدمت اهداف و آرمان‌های آن چهره‌های کاریزماتیک درآورد». پر واضح است که با تکوین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین از آنجائیکه خود این جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین از پتانسیل خودسازماندهی و خودرهبری و خودرهائی و خودگفتمان‌سازی برخوردار می‌باشد، بدون تردید دیگر در عرصه چنین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد،

چهره‌های کاریزماتیک برون از این جامعه مدنی جنبشی نمی‌توانند نقش گفتمان‌سازی و نقش بسیج‌گری و نقش رهبری کننده داشته باشند. البته اوج فاجعه در عرصه این ابرجنبش‌ها در آنجائی است که حتی در پی انتقال فرایندهای پروسس تکوین این ابرجنبش‌ها و با ورود این ابرجنبش‌ها به «وضعیت انقلابی» و فراگیر شدن عرصه این جنبش‌ها به تمامی گروه‌های اجتماعی در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستا و تکوین جامعه مدنی جنبشی، از آنجائیکه در چنین ابرجنبش‌هائی تکوین اینچنین جامعه مدنی جنبشی و «انتقال از فرایند خیزشی به فرایند وضعیت انقلابی» توسط هدایت‌گری رهبری کاریزماتیک برون از جنبش انجام می‌گیرد، دیگر در «فرایند وضعیت انقلابی» و ظهور این جامعه مدنی جنبشی نمی‌تواند در راستای حرکت رو به جلو خود از پتانسیل خودسازماندهی و خودرهبری و خودرهائی برخوردار باشد؛ و بدون تردید در چنین شرایطی حتی این جامعه مدنی جنبشی دنباله‌رو آن چهره کاریزماتیک می‌شوند و عکس آن چهره را بر سطح کره ماه قرار می‌دهند و گفتمان آن چهره کاریزماتیک را گفتمان خود قرار می‌دهند و کنش‌گری اعتراضی و اعتصابی خود را هم در خدمت تحقق اهداف و آرمان‌های آن چهره کاریزماتیک قرار می‌دهند که نمونه واضح این فاجعه، ما در پروسس تکوین ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به خصوص از فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ که جنبش ضد استبدادی جامعه ایران «وارد وضعیت انقلابی شده بود»، شاهد بودیم.

یادمان باشد که «وضعیت انقلابی» شرایطی است که حکومت هم هست و هم نیست، چراکه دیگر سمبه قدرت رژیم حاکم قوی نمی‌باشد و توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های پائینی جامعه می‌باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت در برابر قدرت اعتراضی، اعتصابی، مدنی، صنفی، سیاسی و اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کار و زحمت و شهر و روستای جامعه متکثر و رنگین کمان ایران آچمز و فشل می‌باشند.

باری، در کالبد شکافی و آناتومی پروسس تکوین جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از آغاز تا انتهای آن، دو موضوع کلیدی و تعیین کننده وجود دارد.



نخست اینکه «استارت اولیه این ابرجنبش ضد استبدادی قرن بیستم از کجا زده شد؟»

دوم اینکه «کدامین حادثه باعث استحاله خیزش ضد استبدادی جامعه متکثر و رنگین کمان ایران به وضعیت انقلابی شده است؟»

البته در خصوص سؤال اول و علت و عللی که باعث استارت اولیه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شده است پاسخ‌های مختلفی داده شده است. بعضی بر این باورند که استارت اولیه این ابرجنبش «بحران اقتصادی محصول برنامه پنجم رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم بوده است» که در چارچوب افزایش اگرااندیس‌مان قیمت نفت از سال ۵۳ و درآمدهای بادآورده نفتی، شاه به یکباره حجم سرمایه‌گذاری به مبلغ ۶۸ میلیارد دلار رسانید که خود این امر همراه با تزریق دلارهای نفتی باعث بحران تورم در اقتصاد از سال ۵۵ شد که طبق داوری آنها همین بحران اقتصادی و تورم سال‌های ۵۵ - ۵۶ همراه با فقیر شدن جامعه ایران و رشد حاشیه‌نشینی کلان‌شهرها که تنها در شهر تهران دو میلیون نفر از ۳/۵ میلیون نفر جمعیت آن روز تهران، حاشیه‌نشینی‌های گود معصومی یاغچی آباد، خانی آباد، یافت آباد، نعمت آباد، مفت آباد و غیره تشکیل می‌دادند. بدین خاطر در رویکرد این‌ها استارت ابرجنبش ۵۷ توسط این گروه‌های اجتماعی وارد به استخوان رسیده زده شد.

البته در پاسخی دیگر به آن پرسش، گروهی دیگر بر این باورند که استارت ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ توسط «مقاله ارتجاع سرخ و سیاه رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷ دی‌ماه ۵۶ بر علیه خمینی به دستور شاه زده شد» که البته آن مقاله باعث تحریک طلاب هوادار خمینی در قم گردید و در ادامه فونکسیون آن مقاله بود که اعتراض خیابانی ۱۹ دی‌ماه ۵۶ طلاب قم شکل گرفت که البته با سرکوب خونین اعتراض خیابانی ۱۹ دی‌ماه طلاب قم و در ادامه آن چهلم‌گیری‌های مردم تبریز و مردم اصفهان و یزد و دیگر شهرها و سرکوب و کشتار دستگاه سرکوب‌گر شاه بود که باعث استارت و شکل‌گیری و اعتلای ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید.

دسته دیگر در پاسخ به سؤال فوق در باب استارت اولیه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بر این باورند که عامل این استارت «ورود کارتر در سال ۵۵ به کاخ سفید و رویکرد

حزب دموکرات آمریکا در خصوص تکیه بر رفرم سیاسی و حقوق بشری در کشورهای پیرامونی جهت تثبیت حاکمان دست‌نشانده امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا بود» لذا به همین دلیل طرفداران این پاسخ معتقدند که فشار کارتر و کاخ سفید بر شاه جهت انجام رفرم‌های سیاسی و حقوق بشری باعث گردید تا شاه مجبور به کاهش شکنجه‌ها و کشتارها و اعدام‌ها و بگیر و بند بشود و فضای جامعه ایران پس از کودتای ۳۲ نفسی بکشد، در نتیجه همین امر باعث گردید تا استارت ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ زده شود.

دسته‌ای دیگر در پاسخ به استارت اولیه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بر این باورند که «شب‌های شهر گوته در مهرماه ۵۶ و به موازات آن ورود روشنفکران به عرصه کنش‌گری اجتماعی در یک مبارزه ضد استبدادی و بر علیه حاکمیت سانسور و مبارزه برای آزادی قلم و بیان باعث گردید تا استارت ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ زده شود.»

گروهی دیگر در پاسخ به سؤال فوق بر این باورند که استارت اولیه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ «توسط دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه شریف فعلی) زده شد» و آن در زمانی بود که در سال ۵۶ رژیم پهلوی برای دور کردن این دانشگاه از پایتخت (به علت نقش فعالی که در کنش‌گری جنبش‌های چریکی و سیاسی شهر تهران داشتند) تلاش کرد تا این دانشگاه را به بیرون شهر اصفهان (دانشگاه صنعتی فعلی اصفهان) منتقل نماید. در نتیجه همین امر باعث گردید تا دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر در اعتراض به این امر عرصه جنبش اعتراضی خودشان را به خارج دانشگاه و سطح خیابان‌های تهران بکشانند که حاصل این امر باعث شکستن ترس مردم از قدرت سرکوب‌گر رژیم توتالیتر پهلوی شد. در نتیجه همین امر باعث گردید تا استارت جنبش اجتماعی و جنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران از تهران توسط جنبش دانشجویی زده شود؛ و سپس از شهر تهران به دیگر شهرها کشیده بشود. \*

ادامه دارد

# برای نجات جامعه ایران از

«استثمار انسان از انسان» «استبداد سیاسی رژیم مطلقه فقهی حاکم»

«استعمارزدائی حافظه فرهنگ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران»

که مبارزه آنها طبقاتی هم نباشد و مدنی باشد (برای مثال جنبش زنانی که برای رفع تبعیض جنسیتی و برابری حقوق زن و مرد مبارزه مدنی می‌کنند، جنبش آنها یک جنبش سوسیالیستی و یا جنبش معلمانی که در راستای عدالت آموزشی در جامعه ستم‌زده ایران مبارزه می‌کنند هر چند که مبارزه آنها شکل مدنی داشته باشد نه طبقاتی، در رویکرد ما جنبش آنها دارای جوهر سوسیالیستی می‌باشد) به عبارت دیگر بر خلاف رویکرد کارل مارکس، در رویکرد ما «جنبش سوسیالیستی اعم از جنبش کارگری می‌باشد هر چند که جنبش کارگری می‌تواند در عرصه جنبش سوسیالیستی محور و ثقل جنبش سوسیالیستی نیز باشد» چراکه جنبش کارگری به علت استثمارزدگی از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که می‌تواند منهای اعتصابی کردن جوهر جنبش آکسیونی باعث پیوند بین کارخانه و خیابان نیز بشوند و البته جنبش کارگری توان رهبری جنبش سوسیالیستی برای یک مبارزه درازمدت نیز دارد.

یادمان باشد که ضرورتاً سمت و سوی جنبش کارگری اگر مدیریت نشود به جنبش سوسیالیستی منتهی نمی‌شود، پیروزی هیتلر در فرایند پسا جنگ بین الملل اول در آلمان معلول حمایت جنبش کارگری آلمان در انتخابات از هیتلر بود و قطعاً اگر جنبش کارگری آلمان در انتخابات آن

نکته‌ای که در این رابطه باید به آن توجه بشود اینکه در جامعه امروز ایران تنها جنبش طبقاتی یا جنبش کارگری (بدون همبستگی و پیوستگی با طبقه متوسط شهری) نمی‌تواند بستر ساز فروپاشی نظام اقتصادی سرمایه‌داری حاکم بشود و دلیل اصلی این امر همان است که:

اولاً به علت بحران ساختاری طبقه کارگر ایران (در مقایسه با ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشین‌های کلان‌شهرهای ایران و جمعیت طبقه متوسط شهری) این طبقه در مرتبه سوم هیرارشی جمعیت گروه‌های اجتماعی پائینی و میانی جامعه ایران قرار دارند، لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تبیین استراتژی خود به جای «طبقه» از ترم «اردوگاه مستضعفین ایران» استفاده می‌نماید که در این رابطه مقصود ما از کاربرد ترم «اردوگاه مستضعفین ایران» به جای «طبقه کارگر ایران» (در عرصه مبارزه طبقاتی و یا مبارزه مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی) «اشاره به جمع گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان در دو جبهه برابری طلبانه و آزادی خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

پر واضح است که در چارچوب اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تمامی نیروها و گروه‌های اجتماعی تحول‌خواه در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران (از جمله جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویان، جنبش بازنشستگان و غیره) جزء اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد. بر این مطلب اضافه کنیم که در خصوص تعریف طبقه کارگر برعکس رویکرد کارل مارکس که طبقه کارگر را محدود به پرولتاریای صنعتی می‌کرد ما بر این باوریم که «تمامی افرادی که در جامعه بزرگ ایران جهت امرار معیشت خود مجبور به فروختن نیروی کار خود می‌باشند، طبقه کارگر ایران به حساب می‌آیند» طبیعی است که طبقه کارگر ایران در عرصه پراکسیس سیاسی و صنفی و اجتماعی خود در کنار متحدین اجتماعی خود تنها در عرصه اردوگاه کار و زحمت در کنار اردوگاه آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری معنی می‌دهند.

ثانیاً با عنایت به اینکه حداقل در جوامع پیرامونی جنبش کارگری با جنبش سوسیالیستی یکی نیستند چراکه جنبش سوسیالیستی مشمول تمامی جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی می‌شود که برای برابری انسان‌ها مبارزه می‌کنند هر چند

کشور از هیئت‌ر دفاع نمی‌کردند، هیئت‌ر نمی‌توانست در انتخابات آن کشور پیروز بشود. باری بدین ترتیب است که در عرصه «ساختن دموکراسی سوسیالیستی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران ما نباید بین مبارزه طبقاتی و مبارزه مدنی دیوار چین ایجاد نمائیم» چراکه «در رویکرد ما تمامی مبارزات مدنی و سیاسی و اجتماعی و طبقاتی که در راستای مبارزه با تبعیضات اجتماعی و دستیابی به برابری باشند مبارزات سوسیالیستی هستند و بالطبع می‌توانند دارای جوهر ضد سرمایه‌داری هم باشند» زیرا «از خودویژگی‌های مناسبات سرمایه‌داری زایش تبعیضات است.»

بدین ترتیب است که به عنوان طرح یک مصداق پیش‌زمینه ساختن دموکراسی در جامعه ایران، باید عنایت داشته باشیم که «بدون رهائی زن ایرانی از زندان اسلام فقه‌ای و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و سرمایه‌داری مسلط بر جامعه متکثر و رنگین کمان ایران امکان ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن اقتصاد و سیاست و معرفت) در جامعه ایران وجود ندارد» فراموش نکنیم که زن در جامعه امروز ایران گرفتار تبعیضات مضاعف جنسیتی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد. طبیعی است که رهائی زن ایرانی تنها در چارچوب مبارزه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای و تساوی حقوق زن و مرد ایرانی امکان‌پذیر می‌باشد، بنابراین هر گونه «شعار انحرافی مثل عمده کردن مبارزه با حجاب اجباری در جامعه ایران، نه تنها آدرس اشتباهی به جنبش زنان ایران دادن می‌باشد، بلکه اساساً باعث تشتت و تفرقه و به حاشیه رفتن شعار محوری برابری زن و مرد جنبش زنان ایران می‌گردد» به عبارت دیگر مبارزه با تبعیضات تحمیلی بر زنان ایران در اشکال مختلف ایجابی و سلبی آن (با شعار رهائی زن ایرانی از تبعیضات تحمیلی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و شعار تساوی حقوق زن و مرد ایران) خود به خود شامل مبارزه با حجاب تحمیلی و اجباری نیز می‌شود اما برعکس آن عمده کردن موضوع مبارزه با حجاب اجباری هرگز نمی‌تواند تبعیضات ظالمانه تحمیلی بر زن ایرانی توسط اسلام فقه‌ای و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و مناسبات ظالمانه سرمایه‌داری مسلط بر جامعه امروز ایران را به چالش بکشد.

اگرچه شهرنشینی و سواد همگانی و طبقه متوسط شهری و تکوین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین و سازماندهی توده‌ها در چارچوب نهادهای مدنی جزء پیش‌زمینه‌های ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران می‌باشند تا زمانیکه «زن ایرانی وارد فرایند عاملیت در عرصه اقتصاد و سیاست و حقوق و اجتماع نشوند، رهائی زن ایرانی

غیر ممکن می‌باشد». باری، اگر بخواهیم به صورت فرموله شده موانع ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه متکثر و رنگین کمان ایران تبیین نمائیم این موانع در دو مؤلفه مختلف عینی و ذهنی قابل تقسیم می‌باشند که موانع عینی ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه امروز ایران عبارتند از:

الف - اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی است که تمرکز سرمایه‌های نفتی در دست حکومت باعث گردیده است تا علاوه بر بی‌نیازی حکومت از مالیات مردم، سردمداران رژیم مطلقه فقه‌ای هرگز خود را بدهکار مردم ندانند و با موضع طلبکارانه در برابر مردم، خود را پاسخگوی اعمال خود در برابر مردم ایران ندانند و همچنین بیش از ۶۰ میلیون نفر از ۸۲ میلیون نفری جمعیت ایران را توسط دلارهای نفتی با کمک‌های صدقه‌ای معیشتی نیازمند به حکومت بکنند. پر واضح است که تا زمانیکه حکومت مطلقه فقه‌ای نیازمند به مالیات‌های مردم نشوند هرگز و هرگز پاسخگوی مردم ایران نخواهند شد و هرگز امکان ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران وجود نخواهد داشت.

ب - دومین مانع عینی ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران موقعیت ژله‌ای طبقه کار و زحمت و طبقه متوسط شهری می‌باشد که در خصوص طبقه کار و زحمت مهمترین بحران ساختاری آن برتری کمی حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران بر جمعیت طبقه کار و زحمت می‌باشد، بطوری که اگر حداکثر جمعیت طبقه کارگر ایران بین ۱۳ تا ۱۴ میلیون بدانیم تنها جمعیت حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران بیش از ۱۹ میلیون نفر می‌باشد.

و اما موانع ذهنی ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران عبارتند از:

اول - حاکمیت اسلام فقه‌ای تکلیف‌محور و تقلیدگرا و با رویکرد تعبدی در طول بیش از هزار سال گذشته بر باور و حافظه فرهنگی مردم ایران که سنتز آن پاسیف و بی‌تفاوتی بودن و عدم مسئولیت‌پذیری مردم ایران در تعیین سرنوشت خود بوده است. فراموش نکنیم که بزرگترین دستاورد انقلاب مشروطیت برای جامعه ایران این بود که آن انقلاب توانست جامعه ایران را از «فرایند رعیتی» هزاران ساله گذشته، وارد «فرایند شهروندی» کند، به عبارت دیگر مردم ایران را از شکل «رعیت، بدل به شهروند» کند که البته با انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران و حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای و نهادینه شدن اسلام فقه‌ای حوزه‌های فقهی در شکل قانون اساسی و دیگر قوانین جزئی و کلی همه و همه باعث گردید



تا «نخستین قتل رژیم مطلقه فقهاتی همان دستاورد اصلی انقلاب مشروطیت بشود» لذا در این رابطه بود که در زیر چتر اسلام فقهاتی تعبدگرا و تقلیدمحور و با رویکرد تکلیفی دوباره «شهروند ایرانی اعم از زن و مرد بدل به رعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب اسلام دگماتیست حوزه فقهاتی شدند» و از اینجا بود که نماد اسلام مشروعه‌خواه که در سال ۱۲۸۸ در میدان توپخانه به دار آویخته شده بود، در پروسه انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ عکس آن نماد بر سطح کره ماه قرار گرفت (به کوری چشم شاه / عکس امام تو ماهه) و این بزرگترین فاجعه‌ای بود که با ظهور رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اتفاق افتاد، چرا که از «بعد از رعیت شدن جامعه ایران بود که تکلیف جایگزین حقوق شد» و شکل‌بندی اجباری و تزریقی از بالا در عرصه سیاسی و حقوقی جانشین تعیین سرنوشت آگاهانه مردم ایران گردید و «فتوا جایگزین اندیشه خودآگاهانه مردم شد» و «فقیهان حوزه‌های فقهاتی تنها روای آن حقیقت مطلق شدند» و «شریعت آسمانی جایگزین اراده عمومی مردم ایران شد» و «اقتصاد مال خرها و گاوها شد» و «حقیقت در خلیفه دین فروشان حاکم قرار گرفت» و «حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اوجب الواجبات گردید» و «اسلام مصلحت‌گرای حکومتی جایگزین اسلام سیاسی و اجتماعی عدالت‌گرا شد» و «عنوان و ترم فتنه، جایگزین ترم جنبش‌های عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ و متکثر ایران گردید» و «نهاد دین با نهاد قدرت و حکومت تلفیق گردید» و «اراده عمومی در خدمت مقبولیت بخشیدن رژیم فقهاتی حاکم شد.»

دوم - مانع ذهنی و نظری دیگر در ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران «عدم تجربه دموکراسی و دموکراتیک در عرصه سیاسی و اجتماعی و معرفتی در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران می‌باشد» که البته خود به خود این آفت معلول حاکمیت استبداد در تاریخ گذشته ایران می‌باشد. قابل ذکر است که در خصوص علت و دلیل حاکمیت استبداد در تاریخ گذشته ایران نظریه‌های متفاوتی مطرح شده است که از جمله می‌توان از موضوع کمبود آب و سیستم قنات و شیوه تولید آسیائی یاد کرد که همه نیازمند به دولت متمرکز در قدرت بوده‌اند. ما حاصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱- در طول ۱۲۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران «موضوع محوری و مرکزی خواسته‌های جامعه ایران دموکراسی بوده است و برابری و سوسیالیسم موضوع دوم جامعه ایران بوده است» و دلیل این امر هم منهای استبدادزدگی و فقه‌زدگی هزار ساله گذشته

حافظه تاریخی و حافظه فرهنگی جامعه نگون‌بخت ایران، رویکرد جریان‌های سیاسی (جامعه سیاسی ایران) در خصوص «تبیین مسیر سوسیالیسم از مسیر غیر دموکراسی بوده است.»

۲- ظهور «جنبش روشنگری ارشاد شریعتی از سال ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه ارشاد، پاسخ به ضرورت زمانه بود» چرا که او در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و در شرایطی که گفتمان چریک‌گرائی مدرن به عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران درآمده بود و جنبش چریکی در دو شاخه مذهبی و غیر مذهبی آن تلاش می‌کردند تا از طریق «استراتژی کسب قدرت سیاسی» و «جنگ درازمدت توده‌ای» و «جایگزین کردن رویکرد دولت‌محوری به جای جامعه‌محوری» و جایگزین کردن «رویکرد حزب - دولت به جای جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین» جامعه ایران را توسط «تزریق سوسیالیسم دولتی از بالا» گل و بلبل بکنند، شریعتی توسط طرح گفتمان دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی خود، مکانیزمی برای به چالش کشیدن «تضادها و تبعیض‌های اجتماعی در عرصه مبارزه با استثمار انسان از انسان» استبداد سیاسی حاکم و استحمار مسلط بر حافظه فرهنگی جامعه ایران با شعار نفی زر و زور و تزویر ارائه داد.

۳- مبانی جنبش روشن‌گرایانه ارشاد شریعتی در طول پنج سال ۴۷ تا ۵۱ عبارت بودند از:

الف - برای «توده‌ای کردن آگاهی و خودآگاهی و تئوری» نباید به صورت آکادمیک یا توسط «دانش و آموزش» اقدام نمائیم بلکه برعکس باید در بستر «پراکسیس اجتماعی سیاسی» توسط انتقال «دیالکتیک کنکرت آن گروه اجتماعی یا آن طبقه به وجدان جمعی و طبقاتی و سیاسی» آن گروه اقدام نمائیم.

ب - موتور بزرگ تحول‌آفرین و تغییرساز جامعه و تاریخ و جهان در رویکرد شریعتی «مستضعفین در هر فرایند تاریخی می‌باشند» که از نظر او عامل بالندگی و حرکت‌آفرینی و منبع قدرت تاریخی مستضعفین همان است که «در آتش استثمار و استبداد و استحمار (زر و زور و تزویر) حاکم می‌سوزند، اما نمی‌توانند بسازند.»\*

ادامه دارد





# «ما» چه می‌گوئیم؟

سرکوب همه جانبه مخالفین داخلی خودش پیوسته بر دو اصل محوری تکیه داشته است:

اول - کادرزنی یا سرزنی این جریان‌ها که برای این منظور بر ترور تا کشتار زنجیره‌ای و اعدام‌های گروهی مثل تابستان ۶۷ و در نهایت در صورت عدم موفقیت در این رابطه تلاش کرده است تا به انحاء مختلف کادرها و سرهای جریان‌های مخالف وادار به خروج از کشور و اقامت در کشورهای مغرب زمین بکند.

دوم - رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود جهت مبارزه و سرکوب جریان‌های مخالف داخلی خود، پیوسته تلاش کرده است تا با ایجاد گسستگی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران در عرصه‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی و صنفی موانعی ایجاد نماید تا گروه‌های اجتماعی نتوانند به پتانسیل عظیم خود در عرصه تغییر توازن میدانی دست پیدا کنند.

فراموش نکنیم که تا زمانی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های مطالباتی تغییر نکنند در عرصه فضای مجازی هر قدر هم که توازن به سود این جنبش‌های و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر خواسته حتی حداقلی صنفی این جنبش‌ها وجود ندارد. لذا به همین دلیل است که شاهدیم با اینکه جنبش صنفی - مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران در طول

اولاً جنبش زنان ایران نسبت به جنبش‌های مطالباتی و صنفی و سیاسی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه موجود جامعه بزرگ ایران حالت سکتاریستی پیدا کنند.

ثانیاً شرایط برای سرکوب این جنبش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم بشود.

ثالثاً این آفت باعث گردیده تا جنبش مطالباتی زنان ایران در عرصه خواسته‌های حداقلی مدنی و اجتماعی و حقوقی و صنفی و سیاسی و قضائی خود زمین‌گیر بشوند و اعتلای مطالباتی آنها روندی بسیار بطی و کند داشته باشد.

رابعاً این آسیب در جنبش زنان باعث گردیده است تا امکان خودسازماندهی و خودمدیریتی در عرصه میدانی بسیار ضعیف بشود بطوریکه در شرایط فعلی تنها عرصه پیوند بین زنان ایران عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌باشد که عرصه‌ای شکننده است و هر زمان توسط رژیم مطلقه فقهاتی می‌تواند به چالش کشیده بشود.

خامساً آسیب فوق در جنبش زنان باعث گردیده است تا تاکتیک‌های اتخاذی آنها در همان محدوددهای فردی باقی بماند. آنچنانکه در این رابطه شاهد بودیم که بعد از خیزش دی‌ماه ۹۶ حرکتی جهت مبارزه با حجاب تحمیلی تحت عنوان دختران میدان انقلاب از سرگرفته شد که به علت همین آسیب در حد حرکت‌های فردی محدود شد و سرانجام به پایان رسید.

سادساً این آسیب باعث گردیده است تا به علت عدم سازماندهی خودجوش خودمدیریتی جنبش زنان ایران شرایط برای دخالت‌های جریان‌های برانداز (که در راستای کسب قدرت سیاسی برای خود و همراهی با استراتژی رژیم چنچ امپریالیستی به سرگردگی امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کنند) فراهم بشود.

بنابراین بدین ترتیب است که ما می‌گوئیم برای رهائی جنبش مطالباتی زنان ایران از وضعیت فعلی:

اولاً جنبش زنان ایران باید به این حقیقت و واقعیت برسند که پله اول مسیر موفقیت آنها در عرصه جنبش مطالباتی خودشان، پیوند با جنبش‌های خودجوش مطالباتی موجود جامعه ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد و بدون پیوند جنبش مطالباتی زنان ایران با دیگر شاخه‌های جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران این جنبش هر چقدر هم که وسیع و فراگیر و گسترده هم که بشوند، باز نمی‌توانند به دستاوردی برسند. شاید طرح این نکته در اینجا ضروری باشد که بگوئیم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته توسط دستگاه‌های سرکوب‌گرایانه خود جهت



۴۰ سال گذشته پیوسته با فراز و نشیب ادامه داشته است اما با همه این احوال هنوز که هنوز است خواسته صنفی این جنبش‌ها در همان محدوده حداقلی آغازین مثل پرداخت حقوق معوقه یا افزایش حداقل حقوق و غیره باقی مانده است و در خصوص مطالبات اجتماعی و مدنی و سیاسی جنبش زنان ایران هم باز خواسته جنبش زنان هنوز در همان محدوده حداقلی مثل رفتن به ورزشگاه‌ها یا مبارزه با حجاب اجباری و یا مقابله قضائی با تبعیضات فقهی باقی مانده است.

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال عمر خود نشان داده است که تا زمانیکه توازن میدانی قوا به سود جنبش‌ها تغییر نکند، تسلیم نمی‌شود و حاضر به خوردن زهر و عقب‌نشینی و دادن امتیاز به رقیب نمی‌گردد. بنابراین در این رابطه است که جنبش زنان ایران برای دستیابی به خواسته‌های صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی خود باید نوک پیکان استراتژی خود را روی تغییر میدانی توازن قوا به نفع خود بگذارند و تنها به تغییر توازن قوا در عرصه فضای مجازی بسنده نکنند.

فراموش نکنیم که عامل اصلی موفقیت جنبش کامیونداران در سال ۹۶ و ۹۷ این بود که کامیونداران توانستند جنبش مطالباتی خودشان را توسط سازماندهی خودجوش و خودرهبر از عرصه فضای مجازی به عرصه‌های میدانی بکشانند؛ و از آنجائیکه در عرصه میدانی به علت سازماندهی خودجوش و دینامیک و خودرهبر جنبش کامیونداران برای دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امکان سرکوب وجود نداشت، همین امر باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی در برابر جنبش مطالباتی کامیونداران کشور حاضر به عقب‌نشینی بشود؛ و بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۰ سال گذشته جنبش مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و مستقل تکوین یافته از پائین، جنبش کامیونداران موفق‌ترین شاخه جنبش مطالباتی جامعه ایران بوده است که تقریباً توانست تمامی خواسته‌های بر حق خودش را بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل نماید و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی بکند.

ثانیاً جنبش زنان ایران جهت رهائی از شرایط تدافعی این جنبش در شرایط فعلی باید عنایت داشته باشد که در شرایط فعلی امروز جامعه ایران هم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر جنبش‌های مطالباتی در وضعیت تدافعی قرار گرفته است و هم تمامی جنبش‌های مطالباتی صنفی

و مدنی و اجتماعی و سیاسی در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حالت تدافعی پیدا کرده‌اند، البته عواملی که باعث این تعادل تدافعی بین جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی شده است عبارتند از:

الف - گستردگی فرابحران‌های زیست محیطی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی و ناتوانی این رژیم جهت مدیریت کردن آنها که باعث شده است که در این شرایط تورم ۵۰ درصدی و بیکاری بالای ده میلیون نفری و خط فقر بالا شش میلیون نفری و تعطیلی بیش از ۳۰ درصدی بنگاه‌های تولیدی به علت رکود - تورمی موجود و معتادان بیش از ۴ میلیون نفری و کودکان کار بیش از دو میلیون نفری و حاشیه‌نشینان بیش از ۱۹ میلیون نفری به جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل بشود. توجه داشته باشیم که این گسل‌های موجود جامعه ایران می‌تواند شرایط برای اعتلای خیزش‌های فراگیر فقرستیزانه مانند دی‌ماه ۹۶ آماده بکنند.

ب - از طرف دیگر به علت تحریم‌های فراگیر اقتصادی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بر مردم ایران، در فرایند پساخروج دولت ترامپ از برجام، این امر باعث گردیده است که حداکثر فشار این تحریم‌های اقتصادی همه جانبه بر جامعه و مردم ایران تحمیل و تزیق بشود و شرایط برای فقیرتر شدن و فراگیرتر شدن گروه‌های اجتماعی زیر خط فقر فراهم بشود همین موضوع فقیرتر شدن گروه‌های اجتماعی باعث گردیده است تا در این شرایط حتی جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده صنفی که در سال ۹۷ روندی رو به اعتلا داشتند در آن شرایط حالت تدافعی پیدا کنند. بدین ترتیب جنبش زنان ایران در این شرایط باید تلاش کنند تا با مشارکت همه جانبه در این جنبش‌های مطالباتی در شاخه مختلف آن از جنبش مطالباتی کارگران تا جنبش مطالباتی معلمان و بازنشستگان و دانشجویان و غیره شرایط تدافعی این جنبش‌های مطالباتی را تغییر دهند.

ثالثاً جنبش زنان ایران باید بر این امر واقف بشوند که رمز موفقیت آنها در این شرایط آن است که به جای تاکتیک‌های سکتاریستی و انفرادی، در این مسیر حرکت نمایند تا خواسته‌های صنفی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و قضائی خودشان را از کانال همین خواسته جنبش‌های مطالباتی امروز جامعه ایران دنبال نمایند. فراموش



گفتمان به اصطلاح اصلاح طلبانه بر جامعه ایران سایه انداخته بود، جنبش زنان جهت مقابله با اقتدارگرایان و اصول‌گرایان هزار تکه تلاش کرده است تا از طریق صندوق رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حمایت از جنبش به اصطلاح اصلاح طلبانه درون حکومتی خواسته‌ها و مطالبات خود را از زبان آنها مطرح نماید. غافل از اینکه جریان‌های به اصطلاح اصلاح طلبانه درون حکومتی تنها به خاطر بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت در بالا بر جنبش زنان ایران تکیه‌ابزاری و اهرمی کرده‌اند. طبیعی است که این جریان‌های به اصطلاح اصلاح طلب هرگز حاضر نمی‌شوند در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های تمامیت‌خواه اقتدارگرا و اصول‌گرای حاکم به عنوان نماینده سیاسی جنبش زنان ایران از مطالبات زنان ایران دفاع نمایند.

خامسا جنبش زنان ایران برای رهایی از وضعیت تدافعی فعلی باید عنایت داشته باشند که تحت تأثیر بوق‌های تبلیغاتی امپریالیست خبری قرار نگیرند و هرگز حاضر نشوند تا جنبش مطالباتی زنان ایران حتی به صورت غیر مستقیم در خدمت سیاست‌های رژیم چنج امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و جریان‌های سیاسی خارج‌نشین مدافع سیاسی رژیم چنج آمریکا قرار گیرند. تجربه افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و وضعیت جنبش زنان در این جوامع پسا‌اشغال نظامی و نابود کردن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و حمایت از رژیم دست‌نشانده در این کشورها مثنی نمونه خروار می‌باشد.

ما می‌گوئیم دموکراسی در یک جامعه، یک کالای وارداتی نیست بلکه یک پروسه و فرایند است که باید به صورت درازمدت توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده همان جامعه تکوین پیدا کند.

ما می‌گوئیم که تمرین کردن جنبش زنان توسط پروسه دموکراتیزه کرده جامعه ایران از پائین و دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودجوش و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین همه و همه می‌تواند به عنوان استراتژی جنبش زنان ایران در راستای رهایی از وضعیت تدافعی فعلی مطرح بشود. \*

ادامه دارد

نکنیم که یکی از عوامل اعتلای جنبش مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در این بود که این جنبش توانست مطالبات خودش را به عنوان مطالبات اکثریت شاخه‌های جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده جامعه بزرگ ایران جا بیاندازد. لذا به همین دلیل بود که نه تنها جنبش کارگران هفت تپه و فولاد اهواز توانستند پشتیبانی اکثریت شاخه‌های جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران را جذب نمایند، در این رابطه حتی توانستند حمایت همه جانبه جنبش دانشجویی ایران را هم جذب کنند. شعار «ما فرزندان کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» جنبش دانشجویی ایران در آن زمان آژیر خطری بود که بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صدا درآمد؛ و لذا از آن زمان بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت مقابله با جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز تغییر تاکتیک داد و به صورت دو مؤلفه‌ای حرکت کرد یعنی از یکطرف تن به پرداخت حقوق معوقه کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز داد و از طرف دیگر تلاش کرد که روند خصولتی کردن این دو بنگاه بزرگ اقتصادی تغییر بدهد و همچنین با فشار بر دستگیر شدگان و کادرهای رهبری این جنبش تلاش کرد تا به مهار این جنبش دست پیدا کند.

باری، آنچه که در رابطه با جنبش کارگران هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ حائز اهمیت و درس‌آموز بود اینکه این جنبش توانست با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب مطالباتی و تبلیغاتی و افشاگراییانه خود با شاخه دیگر جنبش‌های مطالباتی پیوند پیدا نماید.

ما می‌گوئیم جنبش زنان ایران با تاسی از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز می‌توانند توسط طرح خواسته‌های خودشان در چارچوب خواسته‌های مطالباتی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده از کارگران تا معلمان تا دانشجویان و بازنشستگان شرایط برای دستیابی به مطالبات خود فراهم کنند.

رابعاً جنبش زنان ایران جهت رهایی از وضعیت تدافعی فعلی این جنبش باید عنایت داشته باشد که یکی از عوامل تأثیرگذار منفی بر جنبش زنان در طول دو دهه گذشته دنباله‌روی جنبش زنان ایران از جنبش به اصطلاح اصلاح طلبانه در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش درون رژیم مطلقه فقهاتی بوده است. البته مشارکت جنبش زنان در پروژه‌های قدرت طلبانه جنبش به اصطلاح اصلاح طلبانه در چارچوب تاکتیک «انتخاب بین بد و بدتر» بوده است که در طول دو دهه گذشته که

## «جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» اکنون در چرخه

## «بحران استراتژی» و «بحران هدایت‌گری عملی»

## و «بحران تئوری برنامه سیاسی» قرار دارد

یک سری دستاوردهای حزبی مقدماتی و نارس می‌باشند؛ و بنابراین در این رابطه است که داوری ما بر این امر قرار دارد که تلاش شریعتی برای «حزبی کردن مضمون و جوهر اندیشه‌هایش در کنفرانس‌های شیعه یک حزب تمام یک اشتباه بوده است» و البته اندیشه‌های شریعتی که در سال‌های بین ۵۳ یعنی پس از آزادی از زندان تا اردیبهشت ۵۶ که او هجرت می‌کند و اکنون در دسترس قرار دارند، نشان می‌دهد که شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان هم دیگر در رابطه با حزبی کردن مضمون و جوهر حرکتش گامی برنداشته است؛ و هر چند که در نامه خودش به مرحوم همایون (در فرایند پسا بسته شدن ارشاد) باز سخن از حزب و رویکرد حزبی می‌گوید ولی در یک جمع‌بندی کلی در این رابطه می‌توان داوری کرد که شریعتی تنها در همان اواخر فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) جنبش روشنگری‌اش گرایش حزبی داشته است که اوج این گرایش همان دو کنفرانس «شیعه یک حزب تمام» می‌باشد که با توجه به خودویژگی‌های سال ۵۱ که اوج اعتلای «گفتمان چریکی» در جامعه ایران بوده است، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تکیه شریعتی در نیمه دوم سال ۵۱ بر «گفتمان حزبی» در کنفرانس‌های «شیعه یک حزب تمام»، اعلام یک «آلترناتیو گفتمانی» در برابر «گفتمان چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای» مسلط آن شرایط

در خصوص محور اول یعنی «تئوری» بدون تردید تمام تلاش شریعتی بر این امر قرار داشت تا این حقیقت را برای ما تبیین نماید که «بدون تئوری امکان ظهور جنبش‌های هدفمند در جامعه وجود ندارد و هر گونه جنبشی که در جامعه بدون تئوری تکوین پیدا کنند جنبشی خود به خودی می‌باشند که محکوم به شکست هستند و در درازمدت این جنبش‌های خود به خودی نمی‌توانند دوام پیدا کنند» البته شریعتی در رابطه با خود این تئوری هم بر این باور بود که «تئوری تا زمانی که مضمون اجتماعی نداشته باشد خود یک بسته ثابت سترون می‌باشد که هرگز توان ایجاد جنبش و حرکت در جامعه ندارد و نمی‌تواند به عنوان یک پدیده دینامیک راهنمای حرکت ما در جامعه بشود». لذا از اینجا است که شریعتی برای تئوری فی نفسه و بالذات ارزش حرکت‌زائی اجتماعی قائل نمی‌شود. در نتیجه او تنها به تئوری‌هایی ارزش می‌دهد که آن تئوری‌ها به صورت دینامیک در عرصه اجتماعی بتوانند دیالکتیک جامعه را به حرکت درآورند و جامعه را دچار تحول بکنند.

«روشنفکران امروز غالباً مسائل تاریخی را فقط در مقطع زمانی خاص به صورت انتزاعی و با عینک زمانی خویش می‌بینند در صورتی که بارها گفته‌ام بایستی مسائل تاریخی را به صورت انضمامی و عینی و با بینش دیالکتیکی نگریست و قضاوت کرد. چه در غیر این صورت قضاوت در باره آنها قضاوتی نادرست خواهد بود. بنابراین بایستی ارزش یک استراتژی را هم از نتیجه و بازدهی آن شناخت» (م. آ. ج - ۷ ص ۱۱۱).

«همه جا در طول تاریخ می‌بینیم هر جا حرکت و سازندگی وجود داشته پشتش یک بینش و یک آگاهی فکری، یک فرهنگ اعتقادی بیدار کننده و روشنگر و همچنین یک توجیه انتقادی از حرف و از عمل وجود دارد. این یک چیز جبری مسلم بدون استثناء است، بدون استثناء» (م. آ. ج - ۱۷ ص ۱۶۳).

باری، اگر بخواهیم با یک نگاه کلی مضمون و جوهر اجتماعی منظومه فکری شریعتی یا تئوری‌های شریعتی را تعریف نمائیم بدون تردید باید مضمون و جوهر اجتماعی اندیشه‌های شریعتی را «تئوری جنبشی» تعریف کنیم. هر چند که خود شریعتی در اواخر فرایند ۵ ساله روشنگری‌اش (نیمه دوم سال ۵۱ قبل از بستن ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی) توسط کنفرانس‌های «شیعه یک حزب تمام» در حسینیه ارشاد تلاش می‌کرد که جوهر و مضمون تئوری‌های خودش به صورت «حزبی» تبیین و تعریف نماید که البته در این امر موفق نشد و آنچه که او در کنفرانس‌های «شیعه یک حزب تمام»، در این رابطه مطرح می‌نماید،



بوده است؛ که البته شریعتی در این امر هم شکست خورد؛ که از نظر ما عامل شکست شریعتی در عدم توانائی مسلط کردن گفتمان حزبی‌اش (از نیمه دوم سال ۵۱) منهای بسته شدن ارشاد توسط ساواک، همین «پارادوکس تئوریک شریعتی در عرصه تعیین استراتژی مشخص بوده است» چرا که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم «جوهر و مضمون اجتماعی تئوری مبنائی استراتژی شریعتی، مضمون جنبشی داشته است نه حزبی.»

لذا از آنجائیکه سلطه «گفتمان جنبش چریکی» در آن شرایط فضا برای طرح «گفتمان جنبشی مطالباتی تکوین یافته از پائین» شریعتی (به عنوان گفتمان آلترناتیوی گفتمان جنبش چریکی) محدود بوده است، همین امر باعث گردید تا شریعتی برای نهادینه کردن آلترناتیوی حرکت خود در برابر جنبش چریکی دچار «حرکت زیگزاگی» بشود. بطوریکه شاهد بودیم که در این حرکت زیگزاگی نه تنها شریعتی در نیمه دوم سال ۵۱ به سمت حرکت حزبی خیز برداشت، بلکه مهمتر از آن (آنچنانکه در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» و «قصه حسن و محبوبه» دیدیم) حتی شریعتی به سمت گفتمان مسلط چریک‌گرانی هم چشمی داشت. (آنچنانکه در قصه حسن و محبوبه استراتژی خودش را در نماد دو چریک شهری تعریف می‌نماید) که البته همین حرکت زیگزاگی شریعتی در فرایند ۵ ساله جنبش روشنگری‌اش باعث گردید تا کل حرکت شریعتی از فردای بسته شدن ارشاد (در آبان‌ماه سال ۵۱) دچار «بحران فراگیر و فلج‌کننده استراتژی بشود» که البته این بحران فلج‌کننده استراتژی شریعتی علی‌الادامه دارد؛ و هنوز حرکت شریعتی نه در عرصه عمل و نه در عرصه نظر نتوانسته است دامن خود را از این بحران استراتژی نجات بدهد.

لذا به همین دلیل است که به خصوص در فرایند پسا وفاتش و در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این بحران استراتژی شریعتی باعث گردیده است تا جریان‌های محصول جنبش روشنگری سال‌های ۴۷ تا ۵۱ شریعتی در دو جبهه متناقض راست‌روانه و چپ‌روانه حرکت نمایند که نمودار جبهه چپ‌روانه این حرکت می‌توان از جریان فرقان در سال‌های ۵۸ و ۵۹ اشاره کرد و نمودار جبهه راست‌روانه، باید از تمامی جریان‌های سازنده رژیم مطلقه فقهاتی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی یاد کرد؛ که در این رابطه میر حسین موسوی (که قائم مقام مدیر کل حزب جمهوری اسلامی یعنی سید محمد بهشتی بود) می‌گوید بیش از ۹۰٪ نیروهای جذب شده به حزب جمهوری اسلامی در

سال‌های ۵۸ تا ۶۳ نیروهای هوادار شریعتی بودند.

بدین خاطر همین بحران استراتژی در منظومه نظری و عملی حرکت شریعتی بوده است که باعث گردیده است که در طول نزدیک به نیم قرن که از بسته شدن ارشاد شریعتی توسط ساواک شاه می‌گذرد، هنوز حرکت شریعتی نتوانسته است، به صورت یک حرکت فراگیر نهادینه شده جنبشی مطالباتی سیاسی و اجتماعی تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران مادیت پیدا کند. پر واضح است که تا زمانیکه تئوری شریعتی نتواند این پارادوکس بحران‌زای استراتژی درونی خودش را به صورت نظری و عملی حل نماید، نخواهد توانست در عرصه میدانی جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی امروز جامعه ایران حضوری فیزیکی و تعیین‌کننده داشته باشد، بنابراین هر گونه تلاش جریان‌های هوادار شریعتی در راستای سازماندهی خود از پائین چه در شکل جنبشی باشد و چه در شکل حزبی آن، تا زمانیکه بحران استراتژی منظومه نظری و عملی حرکت شریعتی حل نشود، آب در هاون کوبیدن است؛ که البته در این رابطه هزینه‌ای که حرکت ما در سال‌های ۵۹ - ۶۰ در این رابطه پرداخت کرده است، استخوان‌سوز و تشکیلات‌سوز بوده است (شرح آن هجران و آن سوز جگر / این زمان بگذار تا وقت دیگر).

بطوریکه در داوری نهائی ما در باب بحران تشکیلاتی سال‌های ۵۹ - ۶۰ آرمان مستضعفین، عامل اصلی آن بحران فراگیر ریشه در همین بحران استراتژی حرکت شریعتی داشته است. مع الوصف در اینجا برای فهم این بحران استراتژی در منظومه عملی و نظری شریعتی به مقایسه دو دسته از رویکردهای نظری و عملی شریعتی در عرصه حرکت زیگزاگی او می‌پردازیم.

«این رسالت بزرگ پیامبرانه را روشنفکران راستین و مسئول و بزرگان‌اندیش، نه با تفنگ و نارنجک، نه با متینگ و داد و قال، نه با سیاست‌بازی‌های رایج و سطحی، نه با انقلاب‌ها و تغییر رژیم‌ها و عوض کردن آدم‌ها و خلق ماجراها و حادثه‌ها و نه با مشغولیت‌های روزمره و نه با مبارزه‌های باب روز و نه در تشبه به موج‌های نو و چپ‌گرایی‌های آخرین مدل و... ما به نتیجه نمی‌رسیم... در یک کلمه ما با کاری پیامبرگونه در میان قوم و در عصر و نسل خویش، در هر گوشه از این جهان که هستیم باید آغاز کنیم: ابلاغ و سلاحش کلمه» (م. آ. ج ۱ - ص ۹۸).

«شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه نسل‌ها که اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر» (م. آ. ج ۱۹ - ص ۱۹۵).



در راستای تغییر موازنه قدرت با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب گر حزب پادگانی خامنه در عرصه میدانی هستند) را تبیین نمائیم، راهی جز «تکیه بر استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه با تعیین مصداق مستضعفین در جامعه امروز ایران برای ما باقی نمی ماند.»

نکته‌ای که در این رابطه در اینجا طرح آن ضرورت پیدا می کند اینکه تفاوت این استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) با استراتژی‌های دیگر شریعتی مثل استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزبی، در این است که تنها استراتژی جنبشی جامعه مدنی «حرکت از پائین می باشد» بنابراین دیگر «استراتژی‌های چریکی و ارتش خلقی و حزبی شریعتی، استراتژی‌های حرکت از بالا می باشند که با هسته اولیه رویکرد شریعتی، یعنی مستضعفین به عنوان تنها نیروی بالنده تاریخ ساز و جامعه ساز برابری طلب و آزادی خواه تناقض محوری دارد» چراکه در تحلیل نهائی باور شریعتی در باب جوهر حرکت مستضعفین همین مضمون تکوین یافته از پائین می باشد نه بالعکس. ماحصل اینکه:

الف - در رویکرد شریعتی، تئوری اگر محصول پروسه معرفت‌شناسانه عملی باشد و صورت مجرد ذهنی و انتزاعی ارسطویی نداشته باشد، بدون تردید می تواند به عنوان چشم و چراغ و راهنمای عمل جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی (اقتصادی و سیاسی و مدنی) خودرئائی بخش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود. \*

ادامه دارد

باری، اگر ما دو گفته با دو رویکرد متفاوت فوق شریعتی را در بستر استراتژی با هم مقایسه کنیم، می توانیم به عمق این بحران استراتژی در حرکت شریعتی پی ببریم؛ و البته وقتی که این دو رویکرد را در کنار «گفتمان حزبی» شیعه یک حزب تمام او قرار بدهیم، اوج بحران در عرصه سه نوع «گفتمان حزبی» و «گفتمان چریکی یا ارتش خلقی» و «گفتمان خودآگاهی ساز جنبشی» او بیشتر برای ما هویدا می گردد. بدین خاطر در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از خرداد ۵۵ که این جریان به صورت درونی تکوین پیدا کرده است الی الان) در دو فرایند سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین بر این باور بوده است که تنها راه برون رفت از این بحران استراتژی حرکت شریعتی آن است که «استراتژی تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین در عرصه دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه، به عنوان محور استراتژی قرار دهیم؛ و تنها توسط تبیین استراتژی‌های دیگر شریعتی در بستر این محور استراتژی جنبشی مطالباتی تکوین یافته از پائین است که بحران استراتژی منظومه نظری و عملی حرکت شریعتی قابل حل می باشد.»

البته عامل این داوری ما در ۴۳ سال گذشته این است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز بر این باور بوده است که بزرگترین کشف شریعتی در طول حیات سیاسی اش کشف «مستضعفین» به عنوان نیروی بالنده و انقلابی و تحول آفرین و جامعه ساز و تاریخ ساز می باشد؛ و البته شریعتی در کشف این مهم (آنچنانکه در خصوص کشف هجرت در جریان تمدن‌های بزرگ تاریخ هم مدعی است) این کشف از طریق قرآن توانسته است حاصل نماید، بنابراین اگر در چارچوب رویکرد شریعتی به مستضعفین به عنوان هسته بالنده و انقلابی و جامعه ساز و تاریخ ساز در دو جبهه بزرگ برابری طلبی و آزادی خواهی (که وظیفه پیشگام در هر شرایطی تعیین مصداق این مفهوم در جامعه خودش می باشد) بخواهیم «استراتژی اصلی» شریعتی (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران که جنبش‌های خودبنیاد و خودرئائی بخش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سه مؤلفه اقتصادی و سیاسی و مدنی در حال اعتلا می باشند و تنها نیروی نهادینه شده و غیر قابل سرکوب امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران



## استحاله

# «انسان در خود» به «انسان برای خود»

و تکلیفی و تعبدی هرگز برای عابد بسترساز ظهور سرچشمه حیات در اعماق وجودی انسانی او نمی‌شود؛ و یا به عبارت دیگر عبادت برای عابد انطباقی و دگماتیستی فقیهانه تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تعبدگرا هرگز باعث تکوین شخصیت و سنتز جدید و افزایش نیروهای تازه وجودی نمی‌گردد. تنها آنچه‌آنکه امام علی می‌گوید عبادت انطباقی و دگماتیستی باعث یک معامله صوری و خودساخته عابد با خداوند برای کسب بهشت و دوری از جهنم می‌گردد.

«و قال علیه السلام: آن قوما عبدوا الله رغبه فتلك عباده التجار و آن قوما عبدوا الله رهبه فتلك عباده العبيد و آن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عباده الاحرار - عبادت‌کنندگان به سه دسته تقسیم می‌شوند، دسته‌ای که خداوند را برای بهشت عبادت می‌کنند پس این نوع عبادت، عبادت تاجران است، دسته دیگر خدا را از ترس جهنم عبادت می‌کنند، این نوع عبادت، عبادت بردگان است، دسته سوم خدا را برای سپاس عبادت می‌کنند و این عبادت، عبادت احرار و آزادگان و فرزندانگن است» (نهج البلاغه صبحی الصالح - کلمات قصار - ص ۵۱۰ - شماره ۲۳۷).

باری، اگر بخواهیم در چارچوب دسته‌بندی فوق به دسته‌بندی امام

قابل ذکر است که سه نوع عبادت فوق مولود «رابطه قالب عبادت و محتوای عبادت می‌باشد» بدون تردید قالب عبادت در اینجا همان شکل ذکر است که ذاکر برای ایجاد رابطه با بی‌نهایت بزرگ انتخاب می‌کند؛ و اما محتوی در اینجا «وجود و نفس ذاکر است» که در پیوند با ذکر (به شکل تماشاگر و یا به شکل بازی‌گر و یا به شکل تسلیم‌گرایانه و بی‌تفاوت) عمل و یا عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد. در عبادت تطبیقی «رابطه بین نفس و وجود با قالب و ذکر رابطه دو طرفه و بازی‌گری می‌باشد» و یا به عبارت دیگر در عبادت تطبیقی «رابطه بین نفس و یا خود با قالب و یا با ذکر رابطه دیالکتیکی است» یعنی در عبادت آنچه‌آنکه ذکر باعث تعالی ذاکر می‌گردد، به نوبه خود ذاکر باعث تقویت ذکر نیز می‌شود؛ و اما در عبادت انطباقی (برعکس عبادت تطبیقی) رابطه بین نفس و یا خود و یا ذاکر با قالب عبادت یا ذکر رابطه یکطرفه مشاهده‌گرایانه توسط ذهن انطباقی می‌باشد، به عبارت دیگر در عبادت انطباقی دیگر مانند عبادت تطبیقی، عبادت جنبه تجربی و پراکسیس باطنی و بازی‌گرانه دو طرفه ندارد بلکه برعکس «عبادت به صورت مشاهده یکطرفه شکل می‌گیرد» لذا محتوا که نفس و خود می‌باشد، دیگر نمی‌تواند بر قالب یا ذکر تأثیرگذار باشد و همیشه این قالب است که بر محتوا سوار می‌شود نه محتوا بر قالب به شکل دیالکتیکی (آنچه‌آنکه در عبادت تطبیقی مطرح کردیم).

در نوع سوم عبادت که همان «عبادت دگماتیستی» یا عبادت فقیهانه استوار بر «تقلید و تکلیف و تعبد می‌باشد» رابطه بین ذاکر و ذکر (در عبادت دگماتیستی و یا عبادت فقیهانه استوار) بر «تقلید و تکلیف و تعبد می‌باشد، نه رابطه بازی‌گرانه» بنابراین در عبادت دگماتیستی، رابطه بین ذاکر و ذکر رابطه تسلیمی استوار بر تقلید و تکلیف و تعبد فقهاتی می‌باشد.

پر واضح است که در عبادت تطبیقی به خاطر اینکه عبادت برای عابد به صورت تجربی و آگزیستانسی و معراجی همراه با تکامل عمودی به سوی کشف و تسخیر بی‌نهایت می‌باشد، همین امر باعث می‌گردد «تا عبادت برای عابد تطبیقی در نهایت باعث گشوده شدن سرچشمه‌های حیات در اعماق وجود و تکامل پذیر انفسی و نفسانی و وجودی او بشود» و قطعاً تا زمانیکه عبادت برای عابد تطبیقی باعث ظهور این سرچشمه حیات در اعماق وجودی او نشود، عبادت او یا گرفتار دایره عبادت انطباقی شده است و یا گرفتار عبادت تقلیدی و تکلیفی و تعبدی دگماتیستی فقیهانه گردیده است. مع الوصف در این رابطه است که نه عبادت انطباقی و نه عبادت دگماتیستی فقیهانه تقلیدی

نگاه کنیم، باید بگوئیم که بدون تردید عبادت تجاری که برای سود بهشت خداوند را عبادت می‌کنند، همان عبادت انطباقی است که در غیبت فاعل یعنی نفس عابد و ذاکر تنها به دنبال ذکر یکطرفه برای سود بیشتر هستند (نه ساختن ارزش‌ها در وجود خویش) و عبادت بردگانی که از ترس آتش جهنم خدا را عبادت می‌نمایند همان عبادت دگماتیستی مولود اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی می‌باشند که در چارچوب تقلید و تعبد و تکلیف توده‌های اعماق جامعه ایران را برده‌وار به دنبال خود می‌کشند؛ و البته دسته سوم عبادت احرار و آزادگان و فرزندانگانی می‌باشد که همان عبادت تطبیقی است که عابد به علت نیاز آگزیستانسی و وجودی خودش، به عبادت برای پیوند با بی‌نهایت تکیه می‌کند، نه برای کسب سود و نه برای ترس از جهنم و اینجا است که آنچنانکه حافظ می‌گوید بر سرکوی بی‌نهایت برای عابد از کون و مکان بالاتر می‌باشد.

گل‌عذری زگلستان جهان ما را بس

زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد

از گرانان جهان رطل گران ما را بس

قصر فردوس پیاداش عمل می‌بخشند

ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین

کین اشارت زجهان گذران ما را بس

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان

گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت این مونس جان ما را بس

از در خویش خدایا بهبهشتم مفرست

که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس

حافظ از مشرب قسمت گله بی‌انصافیست

طبع چون آب و غزل‌های روان ما را بس

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۲۳۷ - سطر ۷ به بعد

۶ - لازمه عبادت چه در عرصه «عبادت تطبیقی» (و یا عبادت احرار و فرزندانگان و یا عبادت بازی‌گرایانه) باشد و چه در عرصه «عبادت انطباقی» (عبادت تماشاگرایانه) باشد و چه در عرصه «عبادت دگماتیستی» (و یا عبادت فقیهانه) باشد، به هر حال «اعتقاد به دین و به صورت

مشخص به اسلام یک امر ضروری می‌باشد، چراکه هر چند که عبادت از سه مسیر مختلف دین و عرفان و علم و یا عبادت دین‌داران و عبادت عارفان و عبادت عالمان می‌تواند انجام بگیرد»، بدین ترتیب در این نوشتار تکیه ما بر عبادت دین‌دارانه دین باوران است نه عبادت عارفانه صوفیان و یا عبادت عالمانه عالمان؛ و در چارچوب عبادت دین‌دارانه دین باوران است که ما عبادت آنها را به سه دسته تطبیقی و انطباقی و دگماتیست فقیهانه تقسیم کردیم، بنابراین، به همین دلیل است که می‌توانیم در این خصوص نتیجه‌گیری کنیم که عبادت در اشکال مختلف سه گانه (دین‌دارانه و صوفیانه و عالمانه) از طریق ادیان و اسلام و قرآن، با عبادت از طریق عرفان و علم متفاوت می‌باشد.

آنچنانکه در عبارات فوق (از کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام مطرح شده است) محمد اقبال بر این باور است که از مشخصات عبادت دین‌دارانه چه مسلمان و چه مسیحی و چه یهودی، روحیه جمعی و انجام جمعی و هویت‌طلبی جمعی می‌باشد، چراکه محمد اقبال بر این باور است که «روح هر عبادت دین‌دارانه، چه تطبیقی، چه انطباقی و چه دگماتیستی فقیهانه (تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تعبدگرا) باشد، اجتماعی است. در این رابطه است که در عبارات فوق، محمد اقبال تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید، «حتی عبادت راهب صومعه هم از روح اجتماعی برخوردار می‌باشد» چراکه راهب صومعه با فاصله‌گیری از جامعه و رفتن به صومعه به دنبال جمع شدن با خداوند است. البته محمد اقبال در عبارات فوق «روحیه اجتماعی در عبادات اسلامی در چارچوب هویت‌طلبی مسلمانان و توسعه دادن دامنه اجتماعی بشری تبیین می‌کند»؛ و از اینجا است که او در فصل پنجم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام (که مانیفست اندیشه‌های محمد اقبال می‌باشد) بین تجربه دینی در بستر عبادت دینی تطبیقی، با تجربه صوفیانه و عبادت عارفانه مرزبندی می‌کند و در این رابطه می‌گوید:

«حضرت محمد (ص) به معراج رفت و برگشت. یکی از شیوخ بزرگ طریقت، عبدالقدوس گنگهی را کلامی است بدین مضمون: سو گند به خدا که، اگر من به آن نقطه رسیده بودم، هرگز از معراج باز نمی‌گشتم. شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود را پیدا کرد که در یک جمله، اختلاف میان دو نوع رویکرد دین‌دارانه و عارفانه به این خوبی آشکار سازد. عارف و





است که او در این عبارات نتیجه‌گیری می‌کند که «جامعه و فرهنگ و انسان و تمدنی که پیامبر پس از معراج وجودی می‌سازد، همان مادیت عینی و وجودی خود پیامبر است که پس از تکامل عمودی و یا معراجی به صورت تکامل افقی و یا اسرایی درآمده است» به عبارت دیگر از نظر محمد اقبال، «تفاوت تجربه دینی پیامبر اسلام با تجربه صوفیانه و باطنی و عرفانی در این است که، تجربه عمودی و معراجی پیامبر برای تجربه تکامل افقی جامعه‌سازانه و انسان‌سازانه و فرهنگ‌سازانه و تمدن‌سازانه می‌باشد که در دیسکورس قرآن و پیامبر اسلام این تکامل افقی، تکامل اسرایی نامیده می‌شود.»

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - تسبیح خداوندی که سیر داد در شب، بنده خود را، از مسجد حرام به مسجد اقصی تا پاره‌ای از آیات و نشانه‌های خود را به وی نشان دهد. همانا خداوند شنوا و بیناست» (قرآن - سوره اسری - آیه ۱) در صورتی که در تجربه عارفانه یا صوفیانه اصلاً تجربه تکامل افقی جامعه‌سازانه و یا فرهنگ‌سازانه و یا انسان‌سازانه و یا تمدن‌سازانه به عنوان اسراء یا تکامل افقی وجود ندارد، بنابراین طرح «معراج مولوی» به تاسی از پیامبر اسلام به معراج برآید چو از آل رسولید / رخ ماه بیوسید چو بر بام بلندید

دیوان شمس - غزل شماره ۶۳۸ - ص ۲۷۰ - سطر ۲۶

در مقایسه با «تبیین معراج پیامبر اسلام» محمد اقبال (در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - از سطر اول صفحه ۱۳۵ تا سطر ۱۳ - صفحه ۱۳۶) از فرش تا عرش متفاوت از هم می‌باشد، چرا که برداشت مولوی از معراج (تکامل عمودی و آگزیستانسی و وجودی پیامبر اسلام در دوران ۱۵ ساله فاز حرائی‌اش) یک برداشت «فردی صوفیانه» می‌باشد، در صورتی که برعکس مولوی، برداشت محمد اقبال (در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی خودش) از معراج، «انسان‌سازی برای جامعه‌سازی و فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی» می‌باشد. \*

ادامه دارد

یا صوفی نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه اتحادی پیدا کرده است به زندگی این جهانی باز گردد و حتی در آن هنگام که عارف و صوفی به زندگی این جهانی باز می‌گردد و یا به عبارت دیگر در آن هنگام که عارف و یا صوفی بنا بر ضرورت به زندگی این جهانی باز می‌گردد، بازگشت او برای تمام بشریت سود چندانی ندارد ولی بازگشت پیغمبر پس از معراج به زندگی این جهانی برعکس عارف و صوفی جنبه خلاقیت و ثمربخشی دارد، زیرا پیغمبر پس از معراج وجودی به زندگی این جهانی برمی‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود، به این قصد که جریان تاریخ بشر را تحت ضبط درآورد؛ و از این راه جهان تازه‌ای از کمال مطلوب‌ها خلق کند؛ اما برای عارف و صوفی یا مرد باطنی آرامش حاصل از معراج باطنی مرحله نهایی است. برای پیغمبر بیدار شدن نیروهای وجودی او است که جهان را تکان می‌دهد و این نیروها چنان حساب شده است که کاملاً جهان بشری را تغییر می‌دهد. در پیغمبر آرزوی این که ببیند تجربه دینی به صورت یک تمدن و نیروی جهانی زنده درآمده، به حد اعلی وجود دارد. به این ترتیب بازگشت پیامبر از معراج نوعی از آزمون عملی ارزش تجربه دینی (نه تجربه صوفیانه) او به شمار می‌رود. پیغمبر هم درباره خود داوری می‌کند و هم درباره جهان واقعیت‌های عینی که می‌کوشد تا به خود در آن جنبه عینیت بدهد. با نفوذ کردن در آنچه که نفوذناپذیر است، خود را برای خود باز می‌یابد و در برابر تاریخ نقاب از چهره خویش برمی‌دارد، بنابراین، راه دیگر برای داوری کردن در ارزش تجربه دینی یک پیغمبر، آزمون انواع انسانیتی است که ایجاد کرده و نیز توجه به آن جهان فرهنگ و تمدنی است که از رسالت وی برخاسته است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن - ص ۱۳۵ - س ۱ به بعد).

آنچنانکه از این عبارات فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی اقبال قابل فهم است، اینکه محمد اقبال در این عبارات می‌خواهد «دیوار چین بین تجربه دینی با تجربه عارفانه و یا صوفیانه ایجاد نماید» و به صراحت در این عبارات او می‌گوید: «تفاوت ماهوی و اصلی که بین تجربه عارفانه، با تجربه دینی وجود دارد، در این است که عارف به دنبال خودسازی برای خود می‌باشد، اما پیامبر با خودسازی و تجربه معراج وجودی و آگزیستانسی خود به دنبال جامعه‌سازی و انسان‌سازی و فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی حرکت اسرایی دیگران می‌باشد» و از اینجا



# تبیین «دین پیامبرانه» در مسیر

4

## «جنبش رهائی بخش بشریت»

### پیامبر اسلام

شرح واژگان و تفسیر متن :

بنابراین معنای آن این می شود که تو با این نعمتی که همراهت هست و با این موهبت نبوتی که همراه تو هست، آیا تو دیوانه ای؟

۷- کلمه «مَمْتُونٍ» از ماده «من» و اسم مفعول آن است.

۸- کلمه «خُلِقَ» با ضمه خاء در مقابل «خلق» با فتحه خاء قرار دارد چراکه خلق (با فتحه خاء) به معنای صورت ظاهر و قیافه و بدن می باشد در صورتی که «خُلِقَ» (با ضمه خاء) به معنای خصلت ها و کیفیت های آگزستانسی و وجودی می باشد.

۹- حرف «فاء» در اول «فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ» است که در آغاز آن در آمده است و به معنای نتیجه گیری است.

۱۰- کلمه «مَفْتُونٌ» به معنای گرفتار شده است.

۱۱- «الف» و «لام» در «الْمُكَذِّبِينَ» الف و لام عهد است.

۱۲- منظور از کلمه «لَا تُطِغُ» مطلق موافقت نظری و عملی می باشد.

۱۳- کلمه «يُدْهِنُونَ» از مصدر «ادهان» که در باب افعال از ماده «دهن» است.

۱- «ن» به معنی دوات است آن دواتی که قلم را در آن می زنند و می نویسند و محل مرکب است، بنابراین در اینجا چون در جایگاه سوگند قرار دارد و خود این سوگند با موضوع سوگند (که به اصطلاح مقسم علیه است) یعنی مقسم به، با مقسم علیه یکی می باشد. «ن» به معنای سوگند به همان شیئی است که ابزار نویسندگی می باشد.

۲- منظور از «قلم» در اینجا مطلق قلم است و مطلق هر نوشته ای است که با قلم نوشته می شود و از اینجا است که مرکب و قلم و نوشته از نظر قرآن از عظیم ترین نعمت های الهی است که بشر را به وسیله آن هدایت شده است. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ - انسان را آفرید و به او بیان را تعلیم کرد» (سوره الرحمن - آیه ۳ و ۴)

«عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - با قلم تعلیم داد به انسان آنچه را که از آن آگهی نداشت» (سوره علق - آیه ۴ و ۵)

۳- مصدر «سطر» که فعل «يَسْطُرُونَ» مشتق از آن است به فتحه سین و سکون طاء به معنای صفی از کلمات نوشته شده می باشد.

۴- «مَا» در «مَا يَسْطُرُونَ» مای مصدریه است و مراد از آن «خود نوشتن است»، بنابراین معنی آن می شود سوگند به مرکب و سوگند به قلم و سوگند به نوشتن (سه تا سوگند است). مع الوصف قبل از اینکه اصل «مقسم» علیه را ذکر کنیم از آنجا که قرآن به مرکب و قلم و نوشتن سوگند یاد می کند، می توانیم نتیجه گیری کنیم که جوهر منظومه معرفتی قرآن و پیامبر اسلام «علم و آگاهی» (و دانستن و فهم آن چیزی است که دنیای امروز به آن فرهنگ می گویند) می باشد.

۵- صیغه جمع در «يَسْطُرُونَ» صرفاً برای «تعظیم است نه کثرت».

۶- حرف «باء» در کلمه «بِنِعْمَةِ» بای معیت و مصاحبت است نه بای سببیه،



۱۴ - کلمه «حَلَّافٍ» به معنای کسی است که بسیار سوگند می خورد و لازمه بسیار سوگند خوردن این است که سوگند خورنده احترامی برای صاحب سوگند قائل نمی شود.

۱۵ - کلمه «مَهِين» از مصدر «مَهَانَت» به معنی حقارت و پستی است. قابل ذکر است که «مَهِين» به فتحه میم عربی غیر از «مَهِين» به کسره میم فارسی می باشد، چراکه «مَهِين» به کسر میم فارسی یعنی برتر و عالی برعکس «مَهِين» به فتح میم عربی که به معنای ذلت و حقارت و پستی است.

۱۶ - کلمه «هَمَّاز» صیغه مبالغه از ماده «همز» است یا همز کن می باشد و این ماده به معنای عیب جویی و طعنه زنی است و «هَمَّاز» یعنی کسی که بسیار عیب جو و طعنه زن می باشد. در باب «ههز» گفته اند نه هرگونه عیب گیری و طعن زنی همز می گویند، بلکه عیب گیری و طعن زنی به نوع پست و حقیرش همز می گویند.

۱۷ - «مَشَاء» به معنای نقل کننده سخنان مردمی به سوی مردمی دیگر به منظور ایجاد فساد و تیرگی است.

۱۸ - «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» به معنای کسی است که از همه مردم منع خیر می کند و نمی گذارد که خیر به مردم برسد. «مَشَاء» نمیم "در عرصه قدرت اجتماعی و سیاسی معنی پیدا می کند در صورتی که «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» در بستر قدرت اقتصادی در جامعه معنی پیدا می دهد.

۱۹ - «مُعْتَدِي» اسم فاعل از اعتداء است که به معنای از حد گذاردن ظلم و بیداد به مردم و جامعه است. البته «مُعْتَدِي» ظالم و متجاوز در عرصه «حقوق» مردم و جامعه می باشد که البته در عرصه سیاسی و اجتماعی «مَشَاءِ بَنِمِيم» می باشد و در عرصه اقتصادی «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» مطرح می گردد، بنابراین در آیات فوق به صورت مشخص سه خودویژگی برای جبهه مخالف حرکت پیامبر اسلام در فرایند پسا بعثت ایشان مطرح می نماید اول «مَشَاءِ بَنِمِيم» می باشند، دوم «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» و سوم «مُعْتَدِي» هستند، به عبارت دیگر جبهه مخالفین حرکت پیامبر اسلام توسط تجاوز به سه دسته از حق و حقوق مردم تعریف می شوند اول «حق سیاسی»، دوم «حق اقتصادی» و سوم «حقوق اجتماعی» آن مردم و جامعه و البته از آیات فوق می توان

نتیجه گیری کرد که جبهه مخالف حرکت پیامبر اسلام در بستر تاریخ از تجاوز به حقوق سیاسی مردم شروع می کنند و سپس به تجاوز حقوق اقتصادی مردم می رسند و از آنجا به تجاوز به حقوق اجتماعی مردم وارد می شوند. یادمان باشد که کل حق حقوق مردم در همه فرایندهای مختلف تاریخی می توان به سه دسته:

الف - حق و حقوق سیاسی.

ب - حق حقوق اقتصادی.

ج - حق حقوق اجتماعی، تقسیم کرد. که در عرصه تاریخ توسط اصحاب قدرت سه مؤلفه ای «زر و زور و تزویر» به نحوی از انحاء این سه دسته حق و حقوق مردم به تجاوز و غارت گرفته شده است. آنچنانکه شوربختانه در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه نگون بخت ایران شاهد بوده ایم که این سه دسته حق حقوق مردم ایران در لباس دین و مذهب و استحمار و استبداد و استثمار ائتلاف یافته در رژیم حاکم برای نخستین بار در طول تاریخ به صورت همه جانبه به چالش کشیده شده است. و لذا بدین ترتیب است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را می توان مصداق کامل «مَشَاءِ بَنِمِيم» و «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» و «مُعْتَدِي» در طول تاریخ ایران و اسلام و مسلمانان تعریف کرد و رهبران سه مؤلفه ای قدرت مصداق کامل «عُتْلُ» هستند.

۲۰ - «أَثِيم» از «اثم» به معنای عمل زشتی است که باعث شود آن چیزی که قرار است به مردم برسد، دیرتر برسد.

۲۱ - کلمه «عُتْلُ» با ضمه عین و ضمه تاء و تشدید لام - به معنای اشتلم فارسی است یعنی سخن درشت و خشن که در اینجا دلالت بر شخص جفاکار بر جامعه و مردم می کند. یعنی کسی که در جامعه در راه باطل به سختی خصومت می کند و نیز به کسی تفسیر می شود که خود بسیار می خورد ولی از خوردن مردم و جامعه جلوگیری می نماید و باز می توان به کسی تفسیر کرد که مردم را در راه منافع سیاسی و اقتصادی خود به زندان و شکنجه و قتل و مرگ می کشانند.

۲۲ - «زَنِيم» به کسی گفته می شود که در میان مردم و جامعه در شرارت و ظلم و ستم و جفا معروف گردد و چون



در آن جامعه و در میان آن مردم سخن از شرارت و ظلم و ستم و جفا بر مردم و جامعه برود او قبل از هر ضروری و جفاکاری و ظالمی و ستمکاری در آن جامعه به ذهن مردمان جامعه در می آید.

۲۳ - کلمه «أَنْ» در آیه «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» به معنای حرف «لام» در تقدیر می باشد و جار و مجرور آن متعلق به فعلی است که از مجموع صفات رذیله سه گانه فوق استفاده می شود، به عبارت دیگر قرآن در این سوره توسط آیه «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» می خواهد به شرح این حقیقت پردازد که علت اصلی که باعث می گردد تا جبهه مخالفین «جنبش رهائی بخش انسان» پیامبر اسلام در تاریخ مورد چالش قرار دهند و توسط آن به انکار حق و حقوق سه مؤلفه ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم پردازند، به خاطر آن است که آنها صاحب قدرت هستند و در راستای تثبیت و نهادینه کردن قدرت خود است که آنها حق و حقوق سه مؤلفه ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم را به چالش می کشند. بدین خاطر آنچه که از این آیه «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» مستفاد می گردد اینکه تا زمانیکه مردمان جامعه قدرت سه مؤلفه ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی از صاحبان «زر و زور و تزویر» حاکم نگیرند و آن قدرت سه مؤلفه ای را اجتماعی نکنند، نمی توانند به صورت زیرساختی با فسادهای سیاسی و اقتصادی و حقوقی حاکم بر جامعه شان مبارزه همه جانبه نمایند.

به عنوان مصداق و فهم این مهم تنها کافی است که تاریخ ۴۰ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه نگون بخت ایران مورد بازشناسی و بازنگری قرار دهیم و مبارزه ۴۰ سال گذشته جنبش های مطالباتی (سیاسی محور و اقتصادی محور و حقوق محور) مستقل تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در راستای کسب سه مؤلفه حق و حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مورد آسیب شناسی مجدد قرار دهیم تا به این حقیقت واقف گردیم که در طول ۴۰ سال گذشته هر زمانیکه مردم ایران و جنبش های پیشرو مستقل مطالباتی افقی تکوین یافته از پائین در راستای کسب حقوق سه مؤلفه ای خود قدرت سه مؤلفه ای «زر و زور و تزویر» در چارچوب توازن قوای میدانی به چالش کشیده اند و در این

رابطه فریب خورده جناح های درونی قدرت تحت شعار به اصطلاح اصلاح طلبانه نشده اند، توانسته اند به حداقل حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود دست پیدا کنند و در غیر این صورت مبارزه آنها آب در هاون کوبیدن بوده است.

باری به همین دلیل است که در آیات فوق می فرماید: «سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» تا زمانیکه این اصحاب سه مؤلفه ای قدرت «زر و زور و تزویر» حاکم، بینی یا خرطوم قدرت آنها به خاک مالیده نشود و تسلیم مردم نشوند حقیقت حرکت تو آفتابی نمی گردد، به عبارت دیگر معنای آیه «سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» این است که «توبه گرگ تنها مرگ است» و مرگ گرگ ها تنها خلع قدرت سه مؤلفه ای از آنها توسط اجتماعی کردن سلبی و ایجابی قدرت در چارچوب مدل دموکراسی سه مؤلفه ای قدرت می باشد و لاغیر، و البته در این رابطه است که قرآن در سوره قلم با بیان «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ» این امید را به پیامبر اسلام و مردم در همه تاریخ می دهد که در همین دنیا طولی نخواهد کشید که توسط همین مردم و توده های مستضعف و مستحمر و مستثمر و مستخفف و مستعبد خرطوم اصحاب سه مؤلفه قدرت «زر و زور و تزویر» حاکم داغ می گردد و با آن مستضعفین زمین می توانند به وراثت و امامت در زمین (توسط حرکت خودرهای بخش و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر مستقل و تکوین یافته از پائین) دست پیدا کنند. \*

ادامه دارد





## «قاعده» یا «استثناء»؟

کنار گفتمان عدالت خواهانه امام علی و گفتمان رهائی بخش پیامبر اسلام تجزیه اسلام در نیم قرن پسا وفات پیامبر اسلام را به چالش بکشد.

باری، اگر آنچنانکه امام علی در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه که فوقا ذکرش رفت فلسفه حرکت خودش در دوران چهار سال و نه ماهه خلافتش و فلسفه جنبش شیعه در دوران ۲۵ ساله پسا وفات پیامبر اسلام اصلاح جوامع مسلمین می داند و اگر امام حسین در وصیت نامه خودش به محمد بن حنفیه فلسفه جنبش حق طلبانه عاشورا در ۱۶۵ روز حرکتش (از ۲۵ رجب تا دهم محرم) اصلاح جوامع مسلمین مطرح می نماید، سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه چرا هم حرکت اصلاح گرایانه اجتماعی امام علی در سال های ۳۵ تا ۴۰ هجری و هم حرکت اصلاح گرایانه امام حسین در ۱۶۵ روز جنبش حق طلبانه عاشورا شکست خورد؟

یادمان باشد در فصل قبلی این نوشتار ما به این امر پرداختیم که دلیل شعار اصلاح گرایانه امام علی و امام حسین چه بوده است و چرا امام حسین و امام علی جوهر فلسفه جنبش اجتماعی زمان خودشان را اصلاح گرایانه اجتماعی تعریف می کردند؟ که البته در پاسخ با آن سؤال ها به صورت موجز و مختصر و

به همین دلیل بود که این دو انحراف یعنی تجزیه شدن اسلام و تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی و مذهبی در بالا در چارچوب اسلام خلافتی باعث گردید تا به موازات تجزیه اسلام در ۵۰ سال پسا وفات پیامبر اسلام جامعه مسلمان هم تجزیه بشود و دیگر صحبت از امت واحد زمان پیامبر در میان مسلمین به فراموشی سپرده شود و لذا بدین ترتیب بود که بی عدالتی و انحراف و فساد و جنگ و جدال و اختلاف و شکاف جامعه پیامبر اسلام در دوران ۵۰ سال پسا وفات پیامبر اسلام را در برگرفت و از اینجا بود که موضوع اصلاح جوامع مسلمین به عنوان یک گفتمان مسلط درآمد که هم امام علی در سال های ۳۵ تا ۴۰ و هم امام حسین در سال ۶۰-۶۱ هجری بر آن تکیه می کردند. البته ذکر این مساله در اینجا و در این رابطه لازم است که هر چند که هم امام علی و هم امام حسین شعار اصلاح جامعه پیامبر می دادند اما مکانیزمی که جهت انجام آن بر آن تکیه می کردند متفاوت بود به این ترتیب که از آنجائیکه امام علی در ادامه پافشاری جنبش عدالت خواهانه مردم مصر و مدینه در فرایند پسا قتل عثمان مجبور گردید تا خلافت یا قدرت سیاسی را در دست بگیرد، همین امر بستر آن را فراهم کرد تا امام علی در دوران ۴ سال و نه ماهه خلافتش تلاش کند تا از بالا برنامه اصلاح اجتماعی خود را دنبال نماید که نهج البلاغه امام علی نماد تلاش امام علی در این رابطه می باشد؛ اما برعکس امام علی از آنجائیکه در سال ۶۰ امام حسین دیگر مانند امام علی قدرت سیاسی در دست نداشت برای انجام برنامه اصلاح جامعه از پائین حرکت کرد، لذا در این رابطه است که جنبش حق طلبانه عاشورای امام حسین جنبشی از پائین با هدف اصلاح جامعه مسلمین بوده است.

البته آنچه که در رویکرد امام علی و امام حسین در عرصه اصلاح جوامع مسلمین مشترک بود اینکه هم امام علی و هم امام حسین در چارچوب تبیین انحراف جوامع مسلمان معتقد به تجزیه اسلام قبل از مسلمین و معتقد به تجزیه جوامع مسلمان توسط تجزیه اسلام بودند و لذا در همین رابطه بود که هم امام علی و هم امام حسین برای اصلاح جوامع مسلمان معتقد به شعار نجات اسلام قبل از مسلمین بودند و لذا در این چارچوب بود که جنبش حق طلبانه عاشورای امام حسین به صورت دو مؤلفه ای عملی و نظری از سر گرفته شد. در عرصه عملی امام حسین توسط انتخاب کوفه برای اعتلای جنبش عدالت خواهانه در جوامع مسلمان تلاش می کرد که البته شکست خورد و مجبور به رفتن کربلا شد و در عرصه نجات اسلام تلاش می کرد تا توسط گفتمان آزادی و رهائی انسان در

کپسولی مطرح کردیم که علت و دلیل اصلاح‌گرایانه بودن جوهر جنبش عدالت‌طلبانه زمان امام علی و حق‌طلبانه امام حسین تجزیه اسلام و تجزیه جوامع مسلمان بوده است و در این رابطه مطرح کردیم که هم در رویکرد امام علی و هم در رویکرد امام حسین تجزیه اسلام مقدم بر تجزیه جوامع مسلمین بوده است، به عبارت دیگر در رویکرد امام علی و امام حسین تجزیه اسلام قرآنی پیامبر اسلام (در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام) در بستر اسلام روایتی (ابوهریره‌ای که تنها خود او ۳۰ هزار حدیث جعلی از قول پیامبر اسلام پس از وفات او عرضه کرده بود) به سه اسلام:

۱ - اسلام مناسکی فقیهانه دگماتیست (که هم امام علی و هم امام حسین توسط فتوای همین اسلام مناسکی و فقیهانه دگماتیست تکفیر و به شهادت رسیدند و خوارج در زمان امام علی نخستین سنت‌گروهی و اجتماعی همین اسلام مناسکی و فقهاتی دگماتیست بودند و اصلاً جنبش عاشورا امام حسین حرکتی بر علیه اسلام فقهاتی و اسلام مناسکی بود آنچنانکه دیدیم که حتی اسلام صوفیانه و فقیهانه امام محمد غزالی و اسلام فقیهانه عبدالرحمن بن خلدون تونسی هم نتوانستند جوهر جنبش حق‌طلبانه عاشورای حسین را فهم کنند و به داوری ارتجاعی و دگماتیست فقهاتی در باب جنبش حق‌طلبانه عاشورای حسین پرداختند).

۲ - اسلام کلامی جبرگرا (که بعداً اسلام جبرگرایی دگماتیست اشعری‌گری و اسلام یونانی‌زده اعتزالی از دل همین اسلام کلامی تجزیه شده تکوین پیدا کردند).

۳ - اسلام صوفیانه اخلاق‌گرا (که بعداً همین اسلام صوفیانه اخلاق‌گرا تجزیه شده از اسلام قرآنی پیامبر اسلام با تاسی از رویکرد وارداتی صوفیانه هند شرقی در بستر اسلام تاریخی در شکل نحله‌های مختلف صوفیانه و عارفانه خانقاهی و غیر خانقاهی در طول ۱۴ قرن گذشته به عنوان بزرگ‌ترین عامل انحطاط جوامع مسلمین درآمدند).

در نگاه امام حسین و امام علی همین تجزیه اسلام بستر ساز تجزیه جوامع مسلمان گردید مضافاً بر اینکه ظهور اسلام خلافتی در راستای تأسیس دولت و حکومت و کسب قدرت سیاسی و در ادامه آن کسب قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و مذهبی در بستر فتوحات بی‌در پیکر

و دستیابی به غنائم جنگی همه و همه باعث گردید تا به موازات به چالش کشیده شدن گفتمان توحیدی اجتماعی و انسانی و سیاسی و تاریخی پیغمبر اسلام، گفتمان عدالت‌محور امام علی هم به چالش کشیده شود و لذا در این رابطه بود که آنچنانکه فوق مطرح کردیم به موازات به چالش شدن دو اصل توحید و عدالت در عرصه نظر و عمل در جوامع مسلمان، امت پیامبر اسلام که در مدت ۲۳ سال توانسته بود به عنوان یک مدل عرضه نماید و آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید پیامبر اسلام توسط آن امت و مدل اجتماعی خود توانسته بود دومین معجزه خودش را در برابر قرآن به جوامع آینده به عنوان یک مدل عرضه نماید، در طول نیم قرن پسا وفات پیامبر اسلام همه آنها دچار انحطاط و انحراف شد و لذا به همین دلیل بود که هم امام علی در خطبه ۱۲۹ نهج‌البلاغه و هم امام حسین در وصیت‌نامه خودش (در سرآغاز شروع جنبش ۱۶۵ روزه خود و در هنگامی که هجرت خود از مدینه به مکه آغاز کرد) به برادرش ابوحنفیه فلسفه جنبش حق‌طلبانه خودش را اصلاح‌گری جوامع مسلمین در چارچوب رویکرد پیامبر اسلام مطرح کردند.

در ادامه مطلب فوق سؤالی فربه‌ای که در این رابطه قابل طرح است اینکه چرا هم حرکت اصلاح‌گرایانه امام علی (که آنچنانکه فوق مطرح کردیم حرکت اصلاح‌گرایانه امام علی در طول ۴ سال ۹ ماهه خلافتش حرکت اصلاح‌گرایانه از بالا بود که مانیفست نظری و عملی این حرکت اصلاح‌گرایانه امام علی در نهج‌البلاغه که محصول همان ۴ سال و نه ماهه خلافت امام علی می‌باشد) و هم حرکت اصلاح‌گرایانه امام حسین (در ۱۶۵ روز حرکت از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا) شکست خورد؟

برای پاسخ به این سؤال مقدمات لازم است که عنایت داشته باشیم که بین دو ترم اصلاح‌گرا و اصلاح‌طلب تفاوت وجود دارد، چرا که اصلاح‌طلب دلالت بر رویکردی می‌کند که معتقد به تغییر از بالا و از درون حاکمیت و به دست جناح‌های قدرت و با روش مسالمت‌آمیز می‌باشند، اما حرکت اصلاح‌گرایانه رویکردی است که برعکس حرکت اصلاح‌طلبانه نه محدود به حرکت از بالا می‌شود (و می‌تواند از پائین توسط جنبش‌های اجتماعی مطرح گردد) و انجام آن تنها از طریق مسیرهای دموکراتیک و اجتماعی و مردمی ممکن می‌باشد نه به صورت دستوری صاحبان

قدرت یا جناح‌های درونی حکومت از بالا، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم در خصوص علل و دلایل شکست حرکت اصلاح‌گرایانه امام علی و امام حسین داوری کنیم، چراکه آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم هم انتخاب امام علی به خلافت در سال ۳۵ محصول اعتلای جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مردم مدینه بود و هم هجرت امام حسین از مدینه به مکه در فرایند پسا مرگ معاویه و حرکت امام حسین از مکه به طرف کوفه در راستای استراتژی جنبشی عدالت‌خواهانه مردم کوفه بوده است، بنابراین در چارچوب تبیین علل و دلایل شکست حرکت اصلاح‌گرایانه امام علی و امام حسین باید ریشه این شکست در آسیب‌شناسی جنبش‌های عدالت‌خواهانه فوق بینیم.

یادمان باشد که آنچنانکه امام باقر در تبیین آسیب‌شناسی جنبش مردم کوفه مطرح کرد (وَ كَلَّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ اللَّهُ بِدَمِهِ) سی هزار نفر از مردم کوفه به قصد قربت الی الله در روز عاشورا بر روی حسین شمشیر کشیدن و همچنین در جنگ صفین هزاران نفر از لشکر علی پس از توطئه عمر بن عاص و به سرنیزه کردن قرآن‌ها به سمت علی شمشیر کشیدن، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که علل شکست جنبش عدالت‌خواهانه امام علی و جنبش حق‌طلبانه امام حسین بازگشت پیدا می‌کند به ناتوانی و ضعف ساختاری و زیرساختی جنبش‌های عدالت‌خواهانه حق‌طلبانه فوق، چرا که تجربه میدانی هر دو جنبش نشان داد که هر دو جنبش صورتی احساسی و سطحی داشتند و نه به لحاظ نظری و نه عملی و نه فرهنگی این جنبش‌های عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه نتوانسته بودند نهادینه بشوند، لذا همین عدم نهادینه شدن اجتماعی این جنبش‌ها باعث گردید تا به مجرد سرکوب مردم کوفه توسط عبیدالله زیاد و شهادت هانی و مسلم بن عقیل دیگر به لحاظ ساختاری امکان مبارزه این جنبش‌ها در فضای اختناق و سرکوب عبیدالله زیاد در کوفه پیدا نکنند و توانائی درازمدت کردن مبارزه نداشته باشند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا جنبش و مردم کوفه تسلیم قدرت عبیدالله زیاد بشوند و همان مردمی که در دو ماه قبل از این توسط هزارها نامه از حسین دعوت به کوفه کردند، از هشتم محرم جزء سپاه عبیدالله زیاد و عمر بن سعد بر علیه حسین در کربلا قرار بگیرند.

آنچنانکه دیدیم عمر بن سعد در روز تاسوعا خطاب به همین مردم کوفه بر علیه سپاه حسین می‌گفت: «يَا حَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أَبْشِرِي - ای سپاه خدا به سوی سپاه حسین حمله کنید تا شما را بشارت به بهشت بدهم» بنابراین تا زمانی که اینگونه جنبش‌ها نتوانند توسط نهادینه کردن خود از کانال فرهنگ و مذهب از لایه احساسی و شوری خارج بشوند بدون تردید هر چند در کوتاه مدت احساس جنبشی آنها می‌تواند حرکت‌زا باشند اما در درازمدت آفت‌زا می‌باشند. چنانکه دیدیم که حتی آن بخشی از جنبش کوفه که بعداً از کردار خود در حمایت از سپاه یزید و عبیدالله زیاد و عمر سعد و کشتن حسین و یاران او پشیمان شدند و از فردای عاشورا به خود آمدند و در لوای توابعین شعار انتقام خون حسین سر دادند، آن‌ها هم به انحراف دوباره گرفتار شدند، چرا که جنبش اصلاح‌گرایانه و اجتماعی و حق‌طلبانه امام حسین را بدل به جنبشی کور در راستای کسب قدرت سیاسی و انتقام قومی و قبیله‌ای کردند. فراموش نکنیم که جنبش حق‌طلبانه عاشورای حسین دارای دو خصیصه سلبی و دو خصیصه ایجابی بود. خصیصه‌های سلبی جنبش حق‌طلبانه عاشورا عبارت بودند از اینکه:

۱- اصلاً و ابداً جنبش عاشورا یک جنبش قومی و قبیله‌ای نبود و تمامی شعارهای امام حسین شعارهای انسانی و فرا قومی و فرا قبیله‌ای و فرا نژادی و فرا زبانی بود.

۲- اصلاً و ابداً جنبش حق‌طلبانه عاشورای امام حسین در رابطه با کسب قدرت سیاسی یا تلاش برای مشارکت در قدرت سیاسی حرکت نکرد. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که خط سرخ مرز بین جنبش حق‌طلبانه امام حسین با جنبش قدرت‌طلبانه عبدالله بن زبیر در همین امر مشخص می‌شد چراکه جنبش عبدالله بن زبیر منهای اینکه یک جنبشی بر پایه قومی و قبیله‌ای و تضادهای قومی و قبیله‌ای بود، در راستای کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی با امویان و یزید و غیره بود. \*

ادامه دارد

